





FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

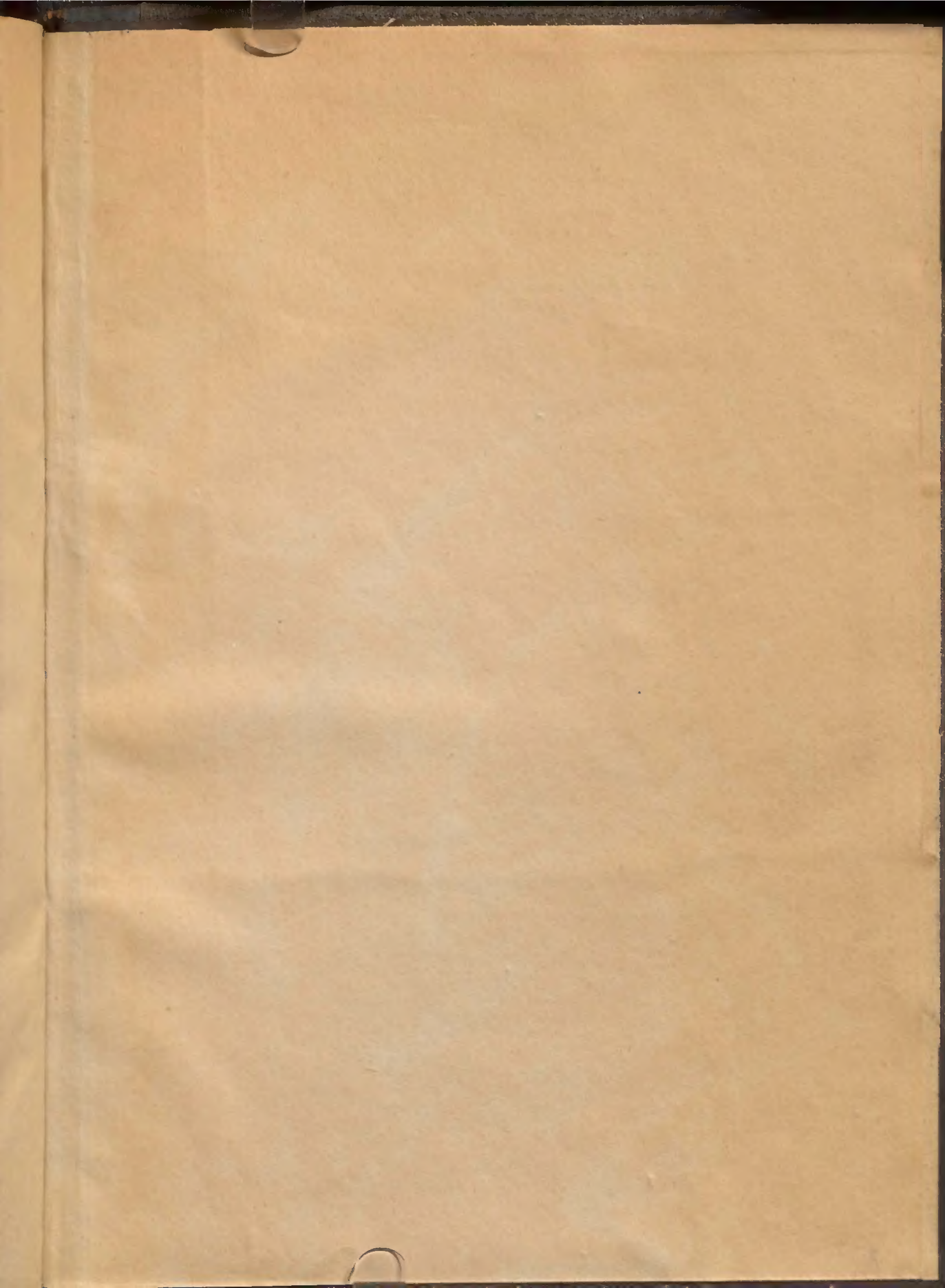
7785- 51

M 79  
72

7785

5-1

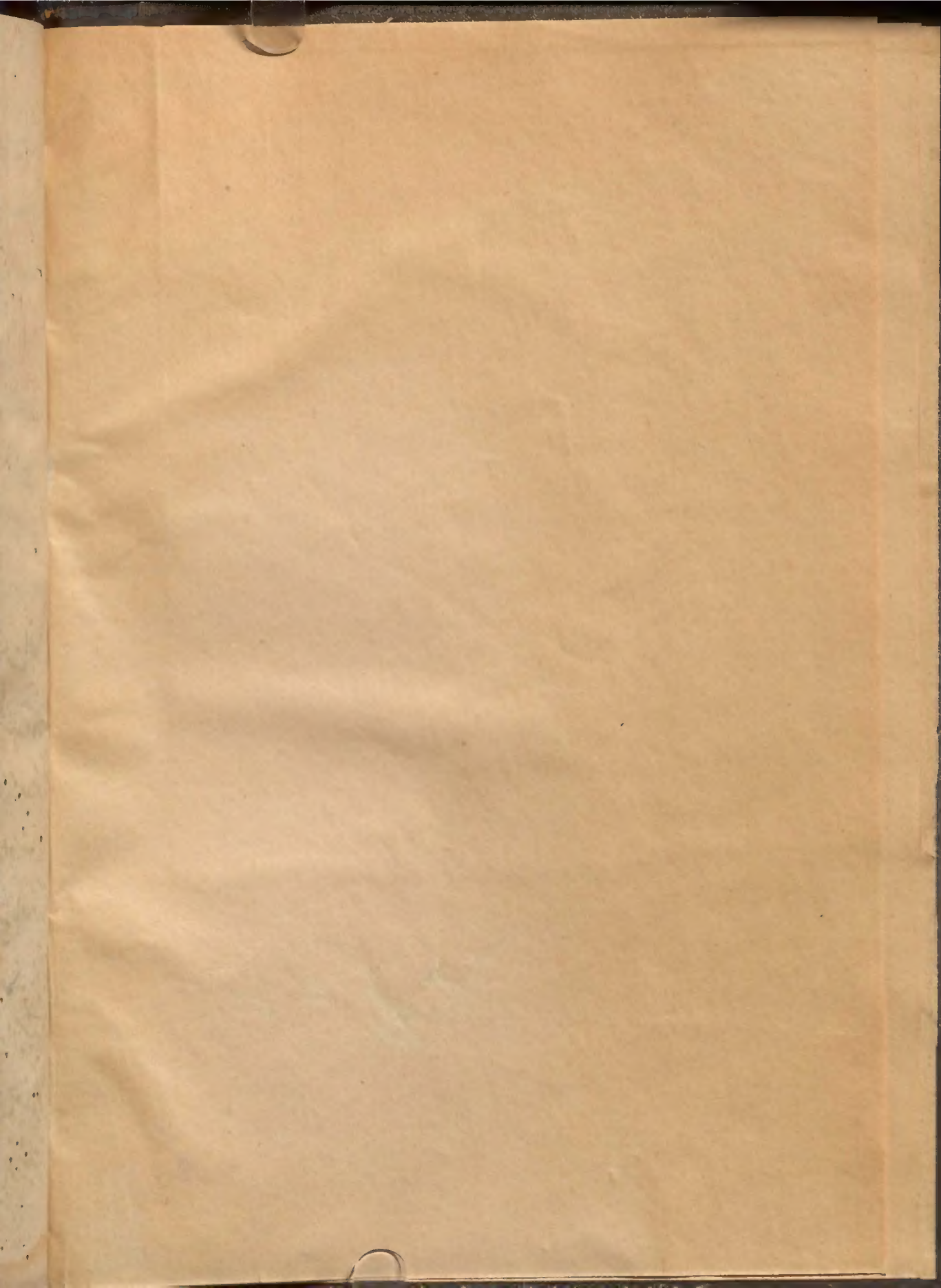














منتخب حیرت  
در علم طب  
58

نکته در سر فوار  
سند پوری

Saudi la  
27. 4. 27.  
v. 1.



هو الغیر

یا فلاح

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد چو شای لا تخصی و لا تعد شایان حضرت حکیم مطلق که حکمت بالبعث احکام  
مرکبه اجسام بسیطه را لی اعانت است و او یغری خلقت وجود بخشیده و صفت کماله  
اش عناصر اربعه و موالیدت گانه را بدست یاری دیگر یاری زنها خانه عدم مبطنه  
و شهود کشیده شمع حواس و عقول در خلوت کده و مانع افروخته اوست و علام  
اندرجه متضاده و طباع مختلفه در تحت آباد عالم کون و فساد و افراشته خامه قدرش  
بخشین جنبش فتنه ایجا در با همه شیون و فنون بکاشته و دست ارادش با این  
حرکت حجاب عدم از رخساره شاد وجود بر داشته نرگس سهار از سیه  
قدرش شفا و اتمه سبزی سبل ابد استیلا نخلبند صنعتش برک جمعیه  
جو بهار را بکاوش سر لطمه موج باد و زانی بد او ساز و از زرد الوی غور شده عجا

لو



سودای غیر طبیعی درست پرواز **ایست** خالق کل نفس طراز وجود باقی پاینده بر سر  
مصدر و قادر و قایم بذات واجب با هم سه ممکنات **است** او سبب بود  
نه بود همه علت امکان وجود همه قدرت او تازه فال ظهور و ظلمت **است**  
مبدل نور روز و بخت تابش دره و خورشید پدیدار شد **است** منظر حسند  
چو شد جلوه گرفته یافته هر ذره بزرگ گرد **است** طراز زنده کون و دهر **است** از و  
مبدای عیش و معاد **است** در و دنا محدود بر روح پاک آن نبی الامی الهامی  
بطبی که با نفاس بدایت **است** ساسش مسجای مرده دلال عالم عوایر و ضلالت  
منوده بدست یاری رفت و عنایت ابو محبت ابدی بر روی شقیان عوایر  
جهل و نادانی گشوده نوش و اروی حلاوت تقویش مواضع مهلکه باطنی مانع  
و مودت آل اطهارش حرارت محرقه نار حیم را دفع صلوات الله الملك العلام  
علیه و علی اله البرة الکرام **است** خصوصاً مولای مومنین و مرشد ارشدین **است**  
روح الامین حلیفه آسمان و زمین سلطان الاولیا قایم مقام الانبیاء و مراد  
ملک ولایت نیست بخش چار بابش خلافت امام الاولین و الاخرین **است**  
شافع یوم الدین قصر اسلام را رکن بکین و کاخ دین را دغمه متین شمع بن  
ید پضا چراغ شاهراه شرفیت عراق فاع باب خیر قاتل عمر و غیره و ندان  
شکن بدعیان کذاب مزین مسجد و محراب فرمان فرمای بحر و بر کلیات  
گوهر بحر اخضر اعنی غالب کل غالب علی ابن ابرهه علیه الصلوة و السلام



مادامت الیای و الایام **است** تازه گل گلشن ایمان علی شمع نه محفل عرفان علی  
خاک مثل تاج سحرهسان **بارگشت** سجده که رستان گوهر از زنده بود  
نیر خشنده افلاک **جود** آخت چو شمشیر بر دوزخ **شهر** چو یلین قطع کرد مهر و نیت  
پس کوسار گشت یغمان علی **تنگار** سکه دین شد چو نایب در دست  
دفتر ارباب دغل پاک **ست** داد قدوش چو جهان را فروغ پاک شد  
آفاق ز لوث دروغ **مهر** خشنده چو افشانند نور دیده خفاش  
دغل گشت کوز **بعد** از حمد ملک سلام و نعت حضرت خیر الانام بر آید  
رزمین **لباب** خبرت و گیت و دانش حقیقت گزین اصحاب فطنت  
و فرست مخفی و محتجب **باد** که چون گلی مهت و الای سلطان حجاب  
ملک **بارگاه** فرید و نسیم دارا شمس سحر رخسار لیسان بخت سپهر  
شوکت خاتم مهت را که رشحات سحر قهرش مزرع نرا عالم  
سیراب ساخته و شعله نگاه **قهر** شش آتش سوزان را در بر گشت  
گداخته مرآت صفائی **تابش** مهبط الوار فیوض ازلی و بخیل خطا  
قدسی مواظبتش مورد اشراقات **لم** یزلی در حجب طلاطم امواج  
راش نور خورشید در نشان جلوه ذره بیتاب خاک درگاه فلک  
استباهش صدا عیان با مرادی **را** صندل سرو آب شمشیر نصرت  
قریش موج خیر فتح و ظفر حلقه کند عد و بندش قلاوه گردن **اعدا**

و بیکان خدنگ دل دورت مسقت جگر خار خلو تکده خاطر  
والایش تجلیگاه انوار تحقیق و دست فکرهایش سرودهای  
خساره شایده سرارند قبوت بادشاه حقیقت آگاه المومنین  
ایند گوهر اکلیل اهمیت و سرفرازی سلطان المظفر المنصور علی  
الاعادی الیوم المظفر موالدین شاه زمر غازی الدین حسین پادشاه  
خلد الله ملکه و سلطنته **ایا** خسرو حجاب فریدون خصال شاه  
کریم همیشه دوریا توان زیست تاج و سریر شهری شمع  
انجمن آگهی نوکل گلزار بهار وجود سرور امان گلستان خود  
نام گرامیش غم از دل روان خاطر او آینه حق غما قبضه شمشیر جوید  
بدست افکند و اندر سف اعدا سگست نیزه او کرد و چو قامت  
بلند رخنه نه کند گردون فکند مهمت او دور ز صفت و دروغ  
و شرف دلش روکش بارنده میخ تاج شهری گشته از دور بلند  
تحت همین قدش از چمنند مال بکشت ز ترور اسام جلوه کند  
خسرو زمین لباس و هر فرمان فلک بند برادر دولت او  
باقی و پاینده باد معروف فلاح امام و عثمان غریمیت معلا  
معطوف اصلاح حاصل عام است چندی طبع شریف و حسن  
منیف متوجه استنباط نسخه های عجیب مرکبات غریبه از کتب



سی فایده و خود بند ولت و اقبال لایزال تیرتیب آن صرف او قاصد  
 فرموده تا مخفی مر لوط بر فواید متنوعه منوط پیرایه انجام یافت و در سال  
 ششم از جلوس شصت و نوس مطابق سنه یک هزار و صد و سی و هفت هجری قمری  
 صلی الله علیه و آله و سلم بنام این حلقه غلامی در گوشه غاشیه عبودیت بر  
 و دشلمسی محمد علی که اباعبد و رسالت ملک زمان و دیوان سلطانی  
 منسلک است فرمان واجب الطاعت که سرایه افتخار ابدی و بصاعت  
 سعادت سرمدیت شرف اصدار یافت که تجرید و کتابت آن  
 عظیم الافادت که مسمی به منتخبات حیدری است پر دازد و بدستیار  
 این وسیله خالصه علم مفاخرت در انبای حبس افزارد و بموجب  
 ارشاد افادت بنیاد خامه ارادت به بنیان عقیدت و اتم  
 و نقش تازه که تا القواض زمان کهن باقی باد بر صفحه روزگار و اوراق  
 لیل و نهار نکاستم و مرتباً ختم بر مقدمه و ثبت و هشت باب  
 و من الله توفیق الرشاد و منه المبداء و الیه المعبود  
 در بدل ادویه مفروده و مصلح اشیا و منفوقه و استن طابع  
 متفرقه بقید حروف بهیج  
 کند و دایه ولایتی است بدل آن شیخ رومی یا جعده است  
 در تقویت معده اسرار و نایم وزن آن بوست املیه ز زو است

اهل بیگانه و کوی  
 جعه و بیگانه  
 شیخ بیگانه و کوی  
 افشین بیگانه و کوی

یکنون



دواء الجنون یا مندوز امر سیل و اکاس سیل نیز گویند بدل آن  
اسطوخودوس یا برفایج است **الطیاس** اسیرک است بدل آن بابونه  
یا فراسیون **المنون** افریقیم است بدل آن شمشاد و زرد بذر البیج است  
و یکوت آن آن تخم قفاح جایز **یون** باد میانی و می با گویند بدل آن  
رازینا نه است یا کرویا **الطیاس** تلکست و نزد بعضی سکند یا بدل آن بقول  
حالبینوس رنجبیل است بقول اکثرینم وزن اگر تر گشت **المنون** چهره را گویند  
بدل آن ضدل سفید است گویند بدل آن قردمانا است **المنون** صمغ  
استرغار است بدل آن سکینج است **المنون** صمغ قرط است بدل آن حلو  
و نزد بعضی حنظل است **المنون** حافظ الارواح گویند بدل آن انتمون  
**اذخر** اوغور گندیل است و رویش نیز گویند بدل آن فصب الزیره  
است **المنون** انگدان است بدل آن تخم درخت حلیت است **المنون** است  
سوخیه است بدل آن انشد است **المنون** جود درخت ماه است بدل آن  
جود کبار است **المنون** اوزگون است و نزد بعضی گل اقات است  
ست بدل آن باد آورده صلح او عمل است **المنون** بیخست ماهه نیک  
شلغم بدل آن بوزن افریقیم اترج است و چهار دانگ کین الطین مع  
سیرا کج و نیم وزن باد آورده **المنون** بدل آن قند یا عمل است  
بکاین است بدل آن در دراز کردن موی شه هدا نه است **المنون**

تین



یا لکرت گویند بدل آن کدوی دراز است و مصلح آن فلفلس است  
بدل او بوبست است **اسفند** کاسفیده کاسفیدی است بدل آن حبث  
الرصاصی است **نوروز** نیریل الصفاریست معنی گاو بی سپرز و زردیخ  
از عین پنج گریست بدل آن کادریوس است و گویند بوزن آن نوبت پنج  
گریست نیم وزن آن تخم گریست **سیر** سیر صحرایی گویند بدل آن  
عنصل است کوحالت است و گویند سوم سفید **بهر** مذر قطونا است بدل  
آن پیدانه است **سیر** استر خا رست شبیه باد آورده بدل آن  
ست **نمیع** یا بدل آن جندیدستر و مصلح آن از زبانه است  
کجهت بدل آن یکیم وزن بلبله است یا بوزن آن بلبله سیاه  
لامی است بدل آن نیم وزن حر است **پنج** سوکست و قوس  
قرخ نیز گویند بدل آن دو دانگ مریون است **کری** گریش است بدل آن  
با حواه **ریحان** ریحان کوی است نیم وزن آن بدل او مریخوش  
پهروزه را گویند بدل آن سکنج است دو وزن آن و یکیم وزن  
جاو شیر است **بابونه** بدل آن بر جابفا یا اخیل الکات  
سوکا را گویند و عصفبری نیز گویند و نزد بعضی دهم است بدل آن  
شانه است **حب** البان است بدل آن فوه و نیم وزن آن میله است  
بدل آن است بدل گریست **شکوفه** مغیلا است و نزد بعضی

شکوفه درخت خاردار است بدل آن بید مشک است **بلوط** دراز دمی است  
و بالوط نیز گویند بدل آن شاه **بلوط** **زاکالی** بارنگ است بدل آن بوزن  
ترس و در یک زن او قنیل است **برسانه** دوا می غیر مشهور و نیز بعضی  
عصی الرعای بدل آن غنم التعلک و مسان الحمل و نیم وزن آن خرقة **مرد** **مرد**  
**دوا** دلائی است بدل آن فطر سالیون **براز** فطر سالیون  
**فطر** سالیون بدل آن بقول جالینوس دو وزن آن است  
گرفت و نیم وزن آن است **بند** اجوائن حر سالی است  
بدل آن قفاح و هند و خشخاش و امون نیز جایز است **بند** قوی است  
متعلق که از نباتی تر تنبیه بدل آن بامینا و غنم التعلک و حصص  
**بند** مشهور است بدل آن فیصوم **بند** مستعمل نامند در تقویت  
ماه و بدل آن تقافل است یا هم بر صید و در امراض مفصل بدل آن مورجات  
**بند** بلوطی در فرج قلبی لوی ابرسم **بند** بومادر است بدل  
وی استین **بند** جوتری است بدل وی جوزویه **بند** بهیژه است بدل  
بلبله **بند** سیاه **بند** سیلندی است در علاج ضیق النفس بدل نفیس است  
**بند** مشهور است بدل آن تخمانی و گویند یلو فریا پر سیا و شان نیز جایز  
است **بند** چینه نایل بسیار می بار یک و برگه بدل او میمون است  
**بند** نمک از منی است بدل آن نمک اندرانی یا نمک تلخ کسب **بند**



بجانب مثل زبرد که یک بدل هم اند و گویند تو درین بدل هم نیست  
**تو درین بدل** است بدل آن نیم وزن غار یقون است یاد و دانگ صبر  
یاد انگی شح حفظ است یا هم وزن آن پوشت فوت **تو درین بدل** است  
که بر درخت حار شتر می پسند بدل آن نیم وزن شکر سرخ است  
**تو درین بدل** است بدل آن زلوت **تو درین بدل** است بدل آن فصل است  
باقلای مصری است بدل آن در جلای دو وزن باقلای تخم خیزه و در رفع  
کرم نوزن او در منته ترکی است و در سایر افعال فستین است **تو درین بدل**  
ارد سمن است و بر تخم نیز گویند بدل آن بهمین سرخ است **تو درین بدل**  
هموتهاست بدل آن شادنج و نصف او ثوبال النحاس معنول و گویند  
موشینا و اقلیمیا بدل او است **تو درین بدل** یعنی بجبر او و پیشش بدل او  
منوخل غوزه است **تو درین بدل** آن نارنج است **تو درین بدل** است بدل آن  
در او ویه جریان است سمندر موک است **تو درین بدل** است بدل آن در  
**تو درین بدل** است بدل آن نج است **تو درین بدل** است بدل آن نیم وزن  
عود عرق هند است و متوره را گویند بدل آن لواح است **تو درین بدل** است  
نباتیت سفید رنگ پیچ به آنزوت بدل آن در دایه تعلات است  
بانی است و گویند بانجاصیت تخم سداب فغ مفرت و میکند **تو درین بدل**  
شنبه بکندم در مکان نزار و رس گویند بدل تو دریت **تو درین بدل** است

[illegible]



و قزویت در قوت باه و در درگردد یکیم وزن او دار چینی است **جفت بدل**  
او پوست میرنجوست و گویند نیم وزن آن شنج و غنبت الثعلب است **جزئی**  
میں بدل آن خیلوت است **جفت** اتل است بدل او بلیون است **حلیه**  
نزد بعضی بکاین است بدل آن بزرگ کالی یا قبل است **جفت** **جفت**  
حیوان است بدل آن سنیا لیوس است **حاجین** خریوت است بدل آن یکیم  
وزن فرنیون **جفت** **جفت** تیره زب ل آن در ضا د عرق النسا شیطرج است  
**الرائی** حذانه انار است بدل آن سماق **حاشا** نوعی از بودینه کوی است  
بدل آن اقیمون است و در غیر تنقیه یکون صیم صقر **حلیه** **حلیه** دانه است  
بدلش بوزن آن دشم حفظ آن حجر امنی **حلیه** **حلیه** صفت  
بدل آن ج الجفرا است **حلیه** **حلیه** چرخمی است و نقل خواجگان نیز گویند بدل آن  
پسته و کنجد است **حلیه** **حلیه** فلفلی است بدش کبابه **حلیه** **حلیه** تخم و حیرت بقدر  
فلفلی و بزرگتر از آن بدش کویوز و نیم عود لبان و اگر نبات بوزن سلنج  
و عشر و لب و در ترایات هموزن او زرا و نطول است **حلیه** **حلیه** دانه  
ایست کوحا که از لبه بدل آن یکیم وزن سلنج و عشر و لب **حلیه** **حلیه**  
کیور است **حلیه** **حلیه** بدل آن مغز ادام **حلیه** **حلیه** شمر درختی است و در عمان  
مار جیل بزرگتر و پی لیف بدل آن سماق است **حلیه** **حلیه** سنگی است لا جور دی  
آن لا جور مغسول است **حلیه** **حلیه** سنگی است که مثل شیر میاید شود بدل آن دانه

است **حرف** سداب کو بی است بعضی اسپند گویند بدش قد و ناخن سداب است  
**حرف** نباتیت چون گویند از آن خورد گوشت و سیر لند شود بدش بر جان  
**حرف** اسم حبش شاد است بدش خرد است و بختم تیرک **حرف**  
دو قسم می شود یکی سداب بری دوم بازندران جعفری گویند بعضی حرا گویند  
بدل از سداب است **حرف** بفارسی غوره نامند و آن الگوزان است  
بدش اسب ترش است **حرف** حسن بدست بدل آن بدن است **حرف**  
مستی بدل آن تخم گمان است **حرف** الگوز و الگوز است بدل حاد  
و بعضی پنج آن نوشته اند **حرف** دوا و دلاستی است بدش بول و  
اسار و دل است یا مثل او و فلفل و یا و ج ترکی **حرف** یعنی نخود بدش در قوی  
لویا و در سایر افعال مرست **حرف** چو کارا گویند بدش ترشی ترخ  
قناج خود است بدش لبان فروز **حرف** یعنی اندرائش بدل او شحم  
بیدانجیرت و ملت و زن **حرف** است **حرف** حب الهواست بدل آن  
بقول جالینوس غلبه است **حرف** حب الثمر است بدل آن تخم و  
او حب الظنور است یا تو در می سفید **حرف** تخم خشت که هزار سال آباد  
بدل آن تخم است و گویند مغز بادام بدل وی است **حرف** حب المغز یا  
کبار و صفار چله غوره است بدش کایم قیام هم اند و گویند مغز بادام بدل  
وی است **حرف** رسوت بدل فلفل یا صندل سرخ **حرف** تخم کدو



جالبه پس بدل آن در کثرت حدت و دویه کثیر است و گویند معترضانیه  
 آن تخم یا برست بدل تخم حاصل استانی است **باز** تخم موردست بدل آن  
 آب رقیق آن **باز** یعنی بیدانه بدل آن نادر قطونا است **باز** اس  
 اندی است یعنی گلتهی بدل آن تخم بلوط **باز** یعنی سبزه دانه بدل آن هونج  
 الحرف سنگ فروج است بدل آن حجر لقیقه است  
 حجر عاقل است بدل آن شادنج است **باز** تو لچند و طوس است بدل آن  
 الفجل است و خردل و تداجر جزر جابر است **باز** ترشی ترنج است بدل آن  
 حاصل لیمو است **باز** یعنی میوه بهار بدل او عصا رة کاموت است  
 ترشی نامند کسم آن حدیث بدش تخم خاص و تخم رسا برست و گویند  
 باز نمائند جابر است **باز** کلاغ است بدش تخم خطمی  
 یعنی کاسی بدش تو در است **باز** حدیث می شود بدش تو در است  
 از تمر انطوفه و طراشیت و عقص **باز** رأی است بدش و وزن جرب و  
 جرب است **باز** یعنی بد آنجبر بدش و غن تر است **باز** کلکی است بدل  
 خورالقی **باز** قومی است بدش بدل آن با بوج است **باز** یعنی کامو افعال  
 مثل خشخاش سفید است بدش دم الاخوین است **باز** خشخاش  
 است بدل آن تخم خشخاش سبزه یا تخم کاهو **باز** حب البان است  
 بدش زیره است **باز** تخم کل خروست بدش سیلو و خابزی **باز** یعنی

برای

بدش در بعضی امور شراب لیموت **و** یعنی بدش بدش عشق و نیلوفر  
ست **ش** نامند برش شبیه بکرات بدش در باده تقاضا و  
موم اسفیل است **ی** یعنی کلیم بدش کبابه و قرقل و قرقه و در حسی  
**ن** یعنی مغز فلوس بدل آن است وزن نویسنده و نیم وزن آن و خشت  
گلی سیاه است بدش نیم وزن کند است نیم وزن موزنج  
یا بکوزن آن پوست کبر است **ن** ثقلب مهریت بدل آن بوزیدن  
یا تخم شست **ر** یم آن است اگر بد بود بدل آن اطراف است اگر بد  
بود بدل آن طریل است و غیر بد بدل آن حرف است **و** اصل نقل فلوس  
بدل آن سفیداج الرصاص است **و** القای گیاهی است در شکل و بدو  
مثل سبیل الطیست بدل آن سبیل است **و** بدش پنجاه خرگوش است  
بدل آن در قولنج خروالدجاج است **خ** شربت بدل آن مزه  
است **و** الیجی سفید است بدل او و نقل **و** عمل خاک را گوید  
بدل او نیم وزن غل است **و** **و** در حسی است مشهور  
سلیخ و نیم وزن آن کبابه یا اهل است یا رایت **و** **و**  
البرق است کبابه شنگوند بدش بوزن آن اسارون و نیم  
زراوند مدحرج است و نصف آن درونج **و** **و** فارقون است بدل  
نصف مغز ادام و دوازده است او اهل است **و** **و** بدش بدل او



فصل است **در بیان** لغاری موزیک بدلتش در تحلیل نصف اول و چهار  
بداوم و در سایر افعال نیم وزن او عاقل و جاهل **در بیان** لغاری از آن باشد  
برع باشد **در بیان** درخت است و نارون نیز گویند بدلتش و جگر است  
**در بیان** پنجه است مستطیل خاکستری گره دارد بدلتش زرباد و دولت آن قفل  
است **در بیان** لغاری خون سیاوشان با مندی بدلتش شادنج و عصاره  
کاهوت **در بیان** نخم زردی است بدلتش دو وزن آن تخم زردی  
گویند بدلتش تخم کرم است و در فعل تقویت یاه هموزن آن  
سقاقل است **در بیان** روغن بلبان است بدلتش یک وزن و نیم قبا  
دو وزن او روغن بلبان است **در بیان** از می است و راد و عین  
بدلتش تو تیا بدلتش **در بیان** یعنی روغن پداجیر مثل آن روغن بادام  
تلخ است یا روغن جسدانه **در بیان** یعنی روغن نارچیل مثل آن روغن  
جوز است **در بیان** یعنی روغن حیری بدل آن روغن خما **در بیان** روغن  
بادام است بدل آن روغن جسته **در بیان** روغن عاریت  
آن فک است **در بیان** روغن اجره است بدل آن روغن جسدانه **در بیان**  
روغن گرس است بدل آن روغن کیمین **در بیان** روغن زیت  
بدل آن روغن زیت **در بیان** روغن اسیر است **در بیان**  
روغن قوطی است بدل آن روغن اجیر **در بیان** روغن بلبان

بدل و غن فندق **این** رت زو غن زینت بدل آن رغن یاسین  
یا سو - فقط گفتند **حرف الف** منقول رانی **و** هم عرض الوری  
دور نام تعلقه مانند بش و وزن او و از بویست **فصل** بویست  
بندی و گویند شجاعت بغایت یاه و بعضی اجزای او مایل برزد  
و براق و صلب بش استخوان مخدوشانه **فصل** گیس است  
شش بقدر و در ع سبیه بزرگ گاو زبان بود بش غلب  
**فصل** پنجمت شبیه بزرگ اس بش ربع وزن او  
بخور می کشد **فصل** یعنی طلا نامن ریش با قوت محلول **فصل**  
را و بدست بش در امراض معده و جگر کنیم وزن او گلسنج  
است و **فصل** آن سبیل است **فصل** یعنی با زبان بدل آن دو  
نشت و وزن آن **فصل** گویند ایر سابدل دی است  
صنم صنوبر است بش علك البطم است یا زفت که نه  
یا قند است **فصل** گیس است کبوتر شمش است بش فوآه  
الضبع است **فصل** روشن نیز گویند بدل آن ایر سابدل  
در حش ریوند است بدل آن حاضر اترج است یا عو  
بصلح آن مسطکی و حامات **فصل** **فصل** بکاری  
مویزک نامند بش وزن او عا قرق حاست **فصل** یعنی مکین و

نقد



مسکه هم گویند بدش شیر که در حوشان بدن همس او سوخته باشد  
زباد نوعی از عطریات است بدش غالیه **زباد** قهوه است  
نزد او سطور مرد است بدش زرد بفراسی بکینه بدش زرد  
ست **زرد** بفراسی اسکر و صباغان از و چهره زرد کنند  
بدش نیم وزن او فوه یعنی روئاس **زرد** کف دریا است بدش  
آن حجر الفور است **زرد** قلع عاشقان است بدش قطور و  
دقیق است و تخم خیار زده و حب الارجح است هموزن او نیم وزن  
او زعفران شیر جابر است **زرد** بدل آن نیم وزن آن دانه  
ترنج است و در تقویت معده جابر است **زرد** مویر است بدل  
کشمش **زرد** یعنی ریحور بدل آن در فوج مثل او در فوج و در رفع  
زهر بدل آن نیم وزن آن دانه ترنج و چهار دانگ او طریق  
برقی **زرد** برقی است بدش مثل دار چینی و گویند کبابه و سکنجبین  
**زرد** مشهور است بدش زرد باد و باد و باد و باد است  
یا نیم او قسط است **زرد** بدل آن زرد و زرد و زرد و زرد  
بدش یک است **زرد** مشهور است بدش قسم طویل و بوی  
آن زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
بدش است **زرد** بدل آن زرد و زرد و زرد و زرد  
برده

مرد و اکثر افعال کسر است **نشان** بدش مثل او قسط و مثل آن دانه  
ترنج و ربع سنبل و نندس **نمود** در اصفهان کوچ گویند  
مس کنند است بدش سب ترش **نم** نیاید و حث  
خلعوز است بدش مثل آن قراط است **نم** نیاید از  
ریتی مثل لفظ حاصل میشود بدل او قطر آن و گویند جاوید است  
**نم** متویر بدش لفظ است **نم** نیاید بدل او زبر جد **نم**  
سوسه است بدش در لفظ است **نم** و زن ران و عاقرها  
ست **نم** بفارسی سوسن از دبا مندر بدل او در همه ابدال  
روغن ابرسا و در غیر سهال روغن برگس **نم** بفارسی  
سنگوف بدل شادنج و گویند مردار سنگ و سفید است  
بدل او است **نم** بهور است بدل پر سیا و شان و یا  
جغتر است **نم** بفارسی رنگار است بدش اقلیم است و  
گویند بدل او سنگوف است **نم** بهور است که درو  
بد و موی زیر شکم و کنج ران گویند جمع و منعقد شود بدش  
لا دن و متوشاق گاو و گویند **نم** بفارسی سیاه  
رصاص محلوله است لفظ **نم** بهور است **نم** بهور است  
ست بدش و وزن آن سنبل **نم** بهور است **نم** بهور است



و نه ست بدش دو وزن موردست **بستان** موردست  
بدش خطمی **بدا** متلی ترست بدل و صغر یا بودینه **بوس**  
اسم فارسی و یونانی بطارسی نامند بدش زوفا و  
قبیلست **بدر** درخت موردست بدش صمغ نرود  
ست **بکوفی** یعنی ناگر موته ست بدش سنبل و نصف او  
صاف و ربع آن دارچینیست **بدری** اسم یونانی نسیای  
ست برکش شبیه برگ جاد شیر بدش **اسپول** **توبا**  
عربی محموده نامند بدش یک وزن نیم او صبر زرد و نیم وزن  
بسیله زرد و گویند لاغیه بدل است و نه وزن حب خرد  
یعنی ریندی **بغده** بدش سمک شیدا و محفف قضیب گاد  
کوبیست و جمعی حصیه الثعلب بدل او دانسته اند **بسنه**  
یونانی ساغانیونست بدش قناد گویند و در غیر جمع  
زرتاج بدل است و بعضی گویند بدل او جاد شیرت یا  
اوسن یا اس یعنی جبریا فته یعنی کمنده بروزه یافته **بک غصا**  
امه ست بدل آن را یک **بکسیر** که انگبینست بدش حلا  
قند و شربت نیلوفر **بیلج** است بدش نیم وزن آن دارچینیست

سهم لغاری که بدش روغن آن باروغن باو ام **سما** میست  
بدش مثل او ترید و نصف آن بساید زرد و ربع آن بنفشه **سما**  
سبز راج است بدل او از خروشا و ج هندی است **سندرون**  
که با و خام است بدش مثل او که با یا ربع او سا و ج است  
**سودان** معیت بری است بدش بوزیان است و بعضی زخیل  
و فلفیل بوزن او گفته اند **سود** میست بدش نصف او  
ترید و عمن او زخیل است **سیاه** لغاری که کاسه روی  
نامند بدش اخذ آن حصیه **سبز** است لغاری نام  
است بدش فرجوس **سما** بدش باو آورد **سج** از قلعی  
سوخته و سفید است سوخته بهر سید بدل آن شادج **سما**  
نوعی از بار و زیره کوهی است بدل آن حاض **سج** است گو  
زرنگ نیز جایز است **سما** از لعل نامند بدل آن زخیل  
هندی است **سود** نیز بعضی گشت برکت است بدل آن  
کرناک و در در دسینه بوزن آن گشت است که بکیر کج  
ست به مانند **سما** است بدل او رب الهی سیاه  
و موی خراش **سما** از دخت بطمه اصل شود و از کج از  
دخت نار جیل بهر سید بهر بدل آن مثل زرج و دودک



ان سیر

آن سه بط **شکر** بنیاتی است برگزیده مثل از آن به بدل آن تخم سفلیح  
و بذرا **شکر** است **شکر** در شسته بدل آن غنیز گشت یا بزرگ کالی  
گندم دانه گویند بدل او چند قونی است **شکر** یا قاری در شسته  
ترکی است گویند بدلش مثل او شسته است و بعضی سداب بدل او  
والت اند **شکر** شبنمی است که بر درخت پندی چسبیده است  
مثل آن تر بچین است **شکر** شکر است بدل آن نیم وزن سنبل  
است **الصا** یعنی الیو ابش در او رام جراحات دو  
او حفص است و در اسهال نیم وزن ترد و قدسی سمونیا **صنوبر** جلوزه  
بدش در تعویت ماه شفاقل و حب محلب و در عمل معده و محتاجات  
است **صنوبر** او جلا چیدن بدل آن مثل سرخ **صنوبر** رکت خدن  
بدل آن مثل او فوفل است بعضی بدش شسته نوشته اند و بعضی بدل  
بفندکافور نیم وزن نوشته اند **صنوبر** است ل آن دو نوع است  
**صنوبر** گویند ببول بدل آن صنوبر با دام و حب **صنوبر**  
گویند ریون است بدل آن عصاره صبر است **صنوبر** گویند  
است و نزد بعضی تا به است بدل آن حب است **صنوبر** گویند و اد است  
بدش کثیرا و صنوبر غنی نیست **صنوبر** گویند کنکر و است بدل آن  
و در شیشع است گویند در قی بدش جوز النبی است **صنوبر**



چون بید مشک است بدل آن بدمت و نرذ بعضی بدش سلیم  
در حقیقت در بلادین سبیه بدخت بلوط روغن در انداخته و محلول  
بلغم و زریح و جهت بعضی معده بدل آن روغن آن حبس است  
**حرف افسار** این فکر می توان هندی و نرذ بعضی پنج درخت نوسیت  
و نرذ بعضی درخت لسان العصاره و تنواری خطای است بدش بوزن  
آن سبیل و نقل و نیم وزن و اهل با سافج **بلا** است بهرست بدل  
بوزن آن تخم خرفه بوداده و نصف آن سقاقت و کل محمول و  
سفید یا کافور یا هموزن آن عصاره الحیثه التیسر **درخت** بمعنی  
الارض بدش در آن گلنار و عصفور و بوزن آن گل ارمنی است و گلنار  
و نرذ اهل تحفه یعنی صاحب تحفه گل داغ است **بلا** نرذ بعضی که با  
ست بدل او طین مصری است **طین** بدش گل ارمنی و نرذ بعضی طین  
الحراز مخصوص بدل او میداند **طین** نباتی است ساقش مثل  
ساق باقلا بدش افاقیات **طین** بدل او در ارج است گوید که  
ست سبز درخت صوبه شود **طین** گل ارمنی است بدل او طین  
ست **طین** بدل او طین محمول است **طین** خورسروان گوید  
بدش آن باد از فلفل است **طین** اذر بورت را و نرذ طول است  
**طین** اذر بورت یعنی رزد چوبه بدش یا میزان است **طین** یعنی شهد

بدش و دشتاب نگر **حفظ** بغار سی باز و نامند بوست با آریا  
 گزناز و بدش گفته اند **ال** لال باگت بدل آن غنیمت  
**عصاره** آف زده با میشتاب بدش بوش و ریندی است و بو  
 حفظ بدل اوست **عصاره** آب فشرده و حبه است بدل آن آب  
 است **غیر** مشهور است بدل آن دو دانگ مشک یا زعفران هموزان  
**اشاب** رو باه تربک یعنی یکوت بدش کا کج و نر و بعضی طباط  
 و بدش درخت امارت بدل می بوزن آن بوسه و فوغل سر گویند  
**درخت** شاخ درخت بلسان است بدل آن حبس آن مشهور  
 بدل آن بند **مثور** بدل آن باش **عصاره** زرد چوبه است  
 بدل آن در آدویه سینه چهار دانگ حبث **افشید** قشطن  
 است بدش سه وزن آن در قرآن **عصاره** احریت بدل آن  
 در زمره المچ است **عصاره** آب زرشک است بدل او دو وزن  
 زرشک است **عصاره** آب فشرده لاله است بدل آن **عصاره**  
 بخور مریم است **عصاره** آب فشرده کربانه است طراشیت  
 آن عصاره قرط است **عصاره** مشهور است بدل سبستان است  
**کلب** نباتی است بسیار بزرگ گوشت البصیرت **عصاره** است بدل  
 او در شکم است خندان زده در مواجین و دو دانگ در حبث

عصاره کربانه است  
 درخت عصاره کربانه است  
 عصاره کربانه است  
 عصاره کربانه است



و در دوا گنج عفران جز راوند مدحرج است **عود مدحرج** اگر خام است بدش در آن خوش  
بوزن آن مظهریون و قیوت **بنه العین** بدش مثل و اسار  
و نصف آن فستق و هموزن او غار یقون یا فنیون است درختی است  
با هزار میانه بدش سافج است بدش سافج است یا حب محلب یا حنظل یا  
**عاریقون** و دای و لایستی است بدش هموزن آن فنیون است یا ترید  
بدش هم حنظل و ربع آن ریحان نیم وزن صبر **درختی** است عظیم  
در اصفهان رسک و در میان نیم گوید بدش نیم وزن ادا قاقیا  
**بنه الفا زمار** عود صلیب بدش در صرع و نفوس و در سایر امراض  
جز راوند مدحرج است **فاستق** هزار خندان است بدش بوزن آن در فوج  
و نیم وزن سبب **مغنی** است خاک تیری زانسانلی بر روی بدش  
در استقا با ذریون و در فوئج جذبه **تره سیون** گیاهی است بدش  
در خرمها الحال معلوم است بدش در امراض سینه و ریاسه و شان و در  
وزن ریحان یا اسارون و در اسهال رخات افنیون و افنیون  
نزد بعضی بکسی است و فلفل سیاه نیم گوید بدش فلفل سیاه نیم است  
یا سونیز **فلفل** سیاه نیم است بدش آن ریحان **فلفل** سیاه نیم است  
بدش در فلفل و مار طراک است **فلفل** سیاه نیم است مثل کرم و پنجه و در  
بدش آن کبابه است و سبب سیاه نیز خابیر است **فلفل** سیاه نیم است

و فلفل

بدل می صندل شرح است **فرو** یعنی رو یا س که آنرا مجسمه گویند  
 بدل او کبابه و سیطرح هندی و نیز بعضی اصف و سیلخه و نبات او  
 مویز سیاه **فرو** بودینه کوی است بدست مثل او بودینه **فرو**  
 بودینه نه گریست بدل او بودینه عناع و نیز بعضی قردانا است  
 بدل آن با قردناست **فرو** یعنی سیاه بدل او نیز  
 بادام و نیم وزن مغرور و مغرور است **فرو** نیم گرم کوی  
 بحسن سبیه یا خواه بدل او نیم گرم و نیم وزن استین بقول جالبی  
 جایز است **فرو** شکوفه او خربست بدل او قطعه است **فرو**  
 هندی بقدر است و پوست و سبیه پوست فندق بدل آن تفاح  
 استی از لوت اکبر است عصاره او قاتل قنبل است **فرو**  
 مرج سیاه است بدل آن نیم وزن او قفل است  
 باریسی مثل ناسد بدل او نیم وزن او سیاه  
 باریسی هو بود است بدل او قنبل است **فرو** خیار التلیت  
 بدست خارزه **فرو** از آدموش است بدست او خراچیل و نیز بعضی  
 مشک طر مشیع **فرو** لوت است بدل او خلیجان است و نیز بعضی  
 مثل او دار چینی است یا خورنوبه یا اصف او سیاه **فرو**  
 پوست او درخت بدست سیلخه **فرو** باریسی یا غدا نمند و اظفار از

کبابه و سیلخه و نبات او  
 مویز سیاه بودینه کوی است  
 بودینه نه گریست بدل او  
 بادام و نیم وزن مغرور و  
 بحسن سبیه یا خواه بدل او  
 جایز است شکوفه او خربست  
 هندی بقدر است و پوست و  
 استی از لوت اکبر است عصاره  
 مرج سیاه است بدل آن نیم  
 باریسی مثل ناسد بدل او  
 باریسی هو بود است بدل او  
 بدست خارزه از آدموش است  
 مشک طر مشیع لوت است بدل  
 مثل او دار چینی است یا خورنوبه  
 پوست او درخت بدست سیلخه باریسی



کماند مصری مراد است بدل روی سوخته و کماند کبود است  
یعنی کوبیده بدل وجه است و نصف وزن آن عاقرقرا **تغلب الزهره**  
یعنی چراییه بدست اطفاار الطیب و عدس الحرات **قطران** دو نوع میا  
یکی سیاه و براق و غلیظ تند رایحه و یکی رقیق و غیر براق بدست  
سیاه و جاذبه و نیم وزن و برگ درخت سیرم است **تغلب الزهره** جسمی  
بنفشه یا بل سبزی و حریه غالب بر طبرستان از کمدین چهر می آید  
بدست زیت یا قوت **تغلب** بمعنی افن الداب است بدست اما عورت  
**قطران** دو قسم است یکی رقیق و نیم کبر است بدل وی پرسیا بدست  
و سورنجان با نیم وزن برگ خا **تغلب** زعفران نیم وزن و نقل  
و دارچینی است و هر پوست درخت عود می که با بستر از قوه حوصل  
**تغلب** بدل آن اسارون و خولجان **تغلب** یعنی حرکات بدست  
آن جبهه الحضر **تغلب** یعنی کسین بدل آن منویرت **تغلب** بدل آن  
کند و دست **تغلب** نوعی از زجاج است و زجاج که با بدست بدل آن زجاج  
دیگر است **تغلب** یعنی کسین بدل وی در قتل کرم شکم بر فسن با رنگ  
کاملی یا سحر از منی **تغلب** نوعی از زجاج است بدل آن و سنگین **تغلب**  
**تغلب** یا بونج است مشهور است بدست نیم وزن او مثل سفید و زرد  
دیگر و در وزن طبایع است **تغلب** یعنی کپوره بدست نیم وزن او مثل سحر

و مثل او هم

و مثل او بقم **کمانج** عروسک برده نامند بدل غلب **کمانج** بدوانه است  
تربیب بلسان بدش در جانی یا در نقل **کمانج** یعنی انسی بدش حلیت **کمانج**  
صنوع قنادمست بفارسی کنون نامند بدش صنوع عربی و در بلیغ و تعلیف تخم  
کدو است و نزد بعضی صنوع با دوام **کمانج** استام میا بید حلی صحرایی و نزد بعضی  
اجموده است بدش رازانه **کمانج** که بانی است که بعد از نیم بخت کردن  
امثال آن باتش بسته کنند بدل و قد و مانا و اینست **کمانج** بفارسی  
کنند نامند بدش تخم کمان و خنکاش **کمانج** مروری بانی است  
نامند ریمان باریک بهم پیچیده بدش بوزیدان شده و وزن **کمانج**  
**کمانج** کمانی است نامند ریمان پر خار را و کمانا نامند بدش با درج  
ست و ثلث او **کمانج** صنوبران اخت نامند بدش بوزن  
کما در بویس و سیالیوس و نیم وزن سلیمه **کمانج** منظمی را گو  
بدل آن اسقو لو قدر بون است یا پنج غافست و یا بوزن آن تخم  
حماض و سلیمه است **کمانج** قد و مانا است بدش انیسون یا زیره سیاه  
**کمانج** بفارسی زیره نامند بدل کنون کرمانی کنون استاقی یعنی کرمان  
و تخم کندناست **کمانج** صنوع است مثل مصطلی است یا مصطلی است یا مصطلی  
وزن آن دقاق و می است **کمانج** یعنی یا بجهت بدش تی و خوراک  
و امثال آن و ثلث او فلفل و در غیر آن دو وزن آن مقدس و نصف



آن شیطرح است **کبوس** قسم کبر ز غر و دست و بتری ار کسل نامند  
بدش جز **الهی** **کرم** اسم باز درانی حرف نایل است کبر با بدی گو  
بدش سندروس اگر یافته غنودیم وزن آن طین ارمنی و ثلث  
وزن آن سلیمه و در تعریج مردارید و در رفع طاعون **فرجان**  
مشهور است بدل طباشیر یاد و وزن او گل ارمنی یا سندروس  
**کشم** زیره لوی است بدل او درادرار کج الحمره و کج کدر بدل او  
ورق آن **کند** جگر خوکش بدل آن نیم وزن ریوند و در فضل  
ست **کند** یعنی کندک بدل او کبریت سرخ جهت فروختن زنج  
سرخ بدل او کبریت زرد و زنج **کند** قرع است بدل او صندل  
سرخ **کند** نزد بعضی کمر است بدل آن منسات **کرم** کلاب  
او سلق یعنی صندل است **کند** مشهور است بدل آن حجر  
ارمنی است **کند** نوعی از بو عات است بدل آن فراسیون  
**کند** میعه سالیله عشق بخت بدل آن آب و برق خطمی یا خیار  
**کند** میعه سالیله است بدل آن خند بید **کند** دوا می مختلف  
ست نزد بعضی ریس و رخت برت بدل آن گلزار یا تخم کلخ  
و نزد بعضی بدل او حنظل و اقا قیاس **کند** بفراسی گاو و زبنا  
بدش یونان او بر شیم محرق و باد کهنویه و چهار دانگ است **کند**  
ست

ست **سما** اندر جو بدش جوزی و اوصاف وزن بهم سرخ  
نزد بعضی گردگان تو در می سرخ است **شهد** جوزخان  
نزد بعضی سورخان است بدش جوزی و تو در می و مثل و منور گردگان  
ست **شماره** شروع آن قسم بدش جوزی آن بدش و  
جوزی مثل است **لا** که است بدش در قیاس جگر و دولت یانم  
وزن او ریوندا یا سارون است **سیر** و الراج است بدش  
آن ابن الما غر و گوید پس بفاح **سیر** بدش بدل آن لبن  
البقر است **سیر** یعنی بارین است بدل آن درق و و ورق  
حاضر است **سیر** یعنی مر و اید بدل آن کنیم وزن صد و  
ست **سیر** قسم جوهر است بدش یا قوت سرخ **سیر**  
**سیر** بیومانی و بفارسی حالا نامند بدش جوزی آن ایر است  
یا دیوانه منقل الهی و **سیر** است سیم بنطی است معروض  
بحری بدش ساق و یا تخم کا هو یا صندل **سیر** قسمی از رزق  
چوب است بدل آن رزق جوهر است **سیر** مرزکوش است بدل  
آن فرخنگ است **سیر** که تو در می بدش در اکثر افعال چندین  
و نصف او سافج است و نزد بعضی تجربه است **سیر** کاماچ است



بدلتش آگینه بود میان است بدل نیرایه **مستفی** از بود است  
بدل او بوزن قدمانا و درادر رخصت بوزن او عکسی التمر  
عربی مصطفی و عکس التمر است بدلتش بوزن او کند یا یکیم وزن  
عکس التمر است و در لغت است جا و معده او خرب **نیم** است  
و سطر بدلتش سورجان و عاقور و حاتم **زنک** کما گویند بدلتش مرئوسا  
**م** یعنی گویند بدلتش و بدلتش آن مضاف به ربع میرت **حافظ**  
الاجساد است بدل او فقر الیهود است **مرج** کوی است بدل وی  
عاقور و حاتم **صنع** درختی است بدلتش درختن کاسمین **هر دو**  
یکی اند بدلتش خندید است و حاتم **آب** انور است **جو**  
باشد بدلتش دو شتاب انور است **یعنی** بول بدلتش قسط تلخ است  
نزد بعضی فلاح او خرب **نوع** بودینه بدل او مصوم  
قدمانا است **در** گوهر است بدل آن دو وزن صد است  
**مشهور** است بدل آن باقلای متفرقه **یعنی** جال کوپه  
بدل آن نیم وزن ریوند و حب الخروع و حب النیل **نیم** است  
و خمر را قایم مقام اند **درخت** حب محل است بدل آن  
با دایم تلخ **وین** کبی است بدل آن **مشهور**  
بدل آن اقلیمیا **کف** است بدل او آگینه سپید و قلعی **منازل**

نکست است دراز و بطول آن دو وزن منقش است و دراز  
نکست است بدش نمودن بخسار و بودینه **سبیل** جلالت آنرا  
والا گویند بدل او نیم وزن آن خور الطیبت و مفضل سیاه و سبیل  
**نکست** اجوائین است بدش در غایت بین بنوین است **نارنگ**  
نالیست بدل دی قراط است یا زخیل و نزد بعضی نصف وزن است  
بپردن پسته یا سبیل الطیبت است **بفاری** است بدش  
سبیل معقول است و گرد است **سبیل** بودینه است بدل دی  
بودینه است **نارنگ** است بدش ربع است **مرکب** است  
بدل آن نسیر **نارنگ** بود رقیق است بدل دی بود رقیق است  
بسی و بستانی بود بدل دی با دروچ است **نارنگ** تیل است بدل آن  
زرد چوبه و امیشا **نارنگ** روغنی است که در بعضی زمین ها جوشد بدل  
دی قطر آن است و بعضی مثل میوه نوشته **نارنگ** گویا سبیل است بدش  
نفث و خطمی **نارنگ** اقلیطی سبیل روغنی است بدل دی سبیل است  
مشهور است بدل آن سبیل یابی و نمک اندرانی است فقط **نارنگ**  
نگینی بدل دی زیره است باید و دانگ یونند چینی باز ربع آن عود  
یا قنفل است یا نمک وزن زرا و ند طول است **نارنگ** یعنی سبیل  
بدل دی نفث و ربع آن مرزنجوش است **نارنگ** نباتی است مانند پنبه بدل



ز غفران و نصف او شاد و نج است **در** حمره است بدل آن صد است  
**در** لغاری و ترکی ترجمه نامند بدل او قبل است **در** قیل کل کبر است  
بدل آن و ذوق است **در** کما بوم سیاه است که زرها و ارشیا میزند  
کند بدل آن و ذوق است **در** نیلوزر است بدل او گل نمیشد **در** قسبی  
تغذیه است بدل او ثعلب مهری یا سمک صیدا **در** حمره است  
بعضی ثمر درخت عود است بدل او و نزد بعضی قاقله است **در** یون موب  
از و غار یقون است بدل می هموزن او درخت و نصف وزن او  
بیج کبر است **در** الیچی بخت بدش قرص و یکیم وزن قاقله کبار  
**در** بار چوبه نامند بدل می بوزیدان است **در** فاسر است بدل  
وی در و نج و چهار دانگ است **در** یعنی کاسنی بدل می کتوت  
**در** گیاهی است سافل سافت سلفی و بار یک بدل آن جری  
**در** طوقی است بدل آن بویت درخت مصطکی است یا قاقیا  
**در** کما بوم است هم وزن آن طلا بدل می است **در**  
بیج لغاح است بدل آن در تخمیر بذر اینج است در بهوسه ای جز ناشل  
**در** چیلی است بدل آن نرگس شیرین **در** اسم نباتی است سیردار  
بدل آن نیم وزن سکنج و ایرسا جایز است **در** خولوت بنطی شیل  
عصر غیر مشقوب و قیل گی است که هر دو ای که پیدا شود اگر مردی بود چوبه

کنند و اگر در قوی بود تخم ذی کنند بقدر دو دانه یا بحسب مزاج فقط فصل دوم  
 در مصلح آشپز و منقح می شود این شکر و انرا بکار نیزند نقل  
 جمع گوشت مصلح آن کاجی و سرکه یا بجزی یا جو که است نقل بواج  
 مصلح آن سرشتی برنج و جو و سرکه و دودغ ترش از همه سریع اثر است و سنگ  
 که نرم کرده ببری بخورند نقل سریع و کند و جو مصلح آن حشرات چکه است  
 این مصلح آن سرکه یا نمک اندرانی نقل سریع و کند یا نمک  
 دیگره مثل که و در کربله و باد بخان و زردک و تر و شلیم و تورمی مصلح آن  
 روغن کشت یا قلع گر و نقل سریع و شیرین مصلح آن دودغ شیرین یا  
 آب نمک است این یعنی ملای مصلح آن کشته نقل سریع و کند مصلح آن  
 چون صدق در آب حل کرده سریع اثر است مصلح آن کحل  
 مصلح آن سرکه است و جو این مصلح آن برنج است  
 مصلح آن برنج است و کینه یا تخم کپل بریان سریع اثر  
 است و بعضی تخم ساکنه و زعفران کپل محرق کشته اند مصلح آن  
 شهد خالص مع آب عفران و صندل سخی کرده مصلح آن  
 روغن بنجد است مصلح آن قند سیاه است  
 مصلح آن نمک یا تمج غایز است نقل سریع و کند مصلح آن سرشت و اثر نقل  
 بسیار شود برنجیل و حالت دهنده مصلح آن آب گرم یا زایل

مصلح آن کاجی  
 مصلح آن سرکه  
 مصلح آن جو  
 مصلح آن سرشتی  
 مصلح آن دودغ  
 مصلح آن ترش  
 مصلح آن حشرات  
 مصلح آن سرکه  
 مصلح آن نمک  
 مصلح آن کینه  
 مصلح آن کپل  
 مصلح آن کشته  
 مصلح آن صندل  
 مصلح آن قند  
 مصلح آن نمک  
 مصلح آن سرشت  
 مصلح آن اثر  
 مصلح آن زایل



[illegible]

مجلس تدریس و تحقیق  
در تاریخ و جغرافیا  
در روز پنجشنبه ۱۳۰۲  
در شهر تهران

بود همچو شیر که در داخل تعلیق کند و در خارج تحلیل در امکنه بعضی اودیه را  
قوی مختلف باشد و باید که آن قوت و جهان حکم باشد که از تحلیل  
اما بطنج مرد و غفلت را ایل شود و مجموعی که بطنج قوت محله او تحلیل رود  
و قوت فالیه باقی ماند و شاید قوت فالیه هیچ کدام را ایل شود و مجموعی باقی  
که در قوت فالیه و محله است و در طنج تحلیل رود و قوت او چنان ضعیف  
بود که بغیر ایل شود و همچو کاسی که منقح و مبرد است قوت تفتیح و  
لطیف و تحلیل رود و تیز باقی ماند چون اودیه مفرد بسیار است  
و جهت معرفت کیفیت و خاصیت آن قوانین است فرد کران  
تطویل می انجامد و نیز بعضی اودیه که احتیاج به اعمال آن نیست است  
ممودن اودیه که در درجه اول ~~در درجه اول~~ با بونه و فستق و فندق و پسته  
و مغناث و پوست سبج و کجود و زعفران و فاسق و اسطوخودوس و گزنه  
بزرگ و دلاون و شاه تره ~~در درجه دوم~~ در درجه دوم بلبله و بوره  
و از خروار و یاسمین و اطفار الطیب و جعده و فاسق و حله  
و فراسیون و گند و سلخه و خام و قنیت و غیره ~~در درجه اول~~  
~~در درجه دوم~~ در درجه دوم اسفیل و سونبر و بر خاسف و سیرند  
راسن و شیخ سوخته و حلیان و قرنفل و صغره و فودنه و قمر  
و سعد کوفی و قسط و قدانا و مرزنجوش و مشکطراشع و قحطان



و ايساردين و ملح و ايسل و كرويا و مرصاف و ماز و ايسون و حبل و زرباد  
افيمون كز شس رومي و حاما و زوفا حكا و كحل و زرا و ند و پنج كز غرا  
و كز و پنجكست و چند سب و دوج و داز چني و دار فلفل و حاشا و خطيانا  
رومي و در پنج و سقمونيا و دويه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
حرف و كندش و موزج و مايران چني و فلفل و سداب رعي و خردل  
چيدان و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
و اند و اجاهر و سفاناخ و لب و فلفل و كلسنج و دويه و رصه و رصه و رصه  
و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
الحل و دم الاخوين و حاض و امر و دويه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
الوج و اسفاناح و گما و زبان و مغايش و شنبه و ترنجبين و تورك  
و فلفل و نيكو و زرد و الود و فلفل و دويه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
سبوم از رطوبت رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
از رطوبت رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
اقل رطوبت رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه  
جبه الخضر و پسيادشان و دويه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه و رصه

لاذروس

کاذب یوس ضد کلنا حافظ گسرخ سوس خاشا رنجیل در فلفل مراد  
جشان درونج جده حب لبان ایر سادوم الاوین اسارون  
اشد انبوس بخار سفید فحاکت حب طبابا انجره حب لبان  
بلبله لامله مفشر انشیل انشیل **ادویه که در درج اول است**  
ابهل تقویا سونیز افاقیا راس شیسون فلفل ایتمون بلوط حبید  
دارچینی قسطر عرور صبر فر دانا صبر روفار خشک فودنه رازانه  
ماز فراسیون فحاکت سماق زربا دحما جوزا سر در زیره نگاه  
سعد کونی کبریت مرزنجوش رنج کزکات کشمکش مشک طریح  
**ادویه که در درج دوم است** آبن و کند و سونج  
و امیران و خردل **حالت** در بیان ادویه مفوده که امراض را تنها نفع  
کند و در بیان پوزده فصل است **فصل اول در صداع و غش**  
ضاد کردن صاحب شقیقه و صداع بارد را نافع است  
شموماد طلا و دقطورا و افغ صداع حار است **طریقه**  
که در سر صاحب صداع بندند با خاصیت در دسر سارکن کند  
قول طریقت که آنرا سحر کرده سحر طمانید صداع را دفع کند  
این مجل یکبار کافی است فلفل در روغن بادام و سوسای در روغن  
بنفشه اینها دفع صداع ریاحی و شقیقه است **ادویه که در درج دوم است**



نفع دهد **شیر** با و ضاد اسودد و **کافی** کوفته بکلاس سوده  
بر سر و چپه نطوخ نمایند صداع را از اهل کند **همین حکم دارد**  
کوفته بکلاس برشته ضاد کند در صداع از مجربات **کافی مقدار**  
عدسی بر وزن گل سوده بر سر طلا کند صداع فرمن را دفع کند  
**حکمی** با سرکه سائیده کردن صداع حار را نفع دهد  
با سرکه سوده همین عمل کند **با سرکه** سوده طلا کردن **همین حکم**  
دارد و نیز دلفنی بر زح و پنج نواح بر روی انداخته **در سرکه**  
کردن صداع حار را دفع کند عصاره غش الثعلب **همین حکم**  
دارد **بیش** عدد سوده در شیر گل حیث تا سرخ شد **حقیقه**  
دفع کند اگر انرا بون یک سنج در انبو به کرده در بینی و منند و در دو  
منخرین **همین نفع** دهد **شیره** کشیده بر عکس سقوط نمایند اغمی اگر  
بطرف راست در د شود بطرف چپ یا س و منند و اگر بطرف چپ  
در د شود بطرف راست **نمایند محربت** **مصدق**  
یعنی ریخته در آب سائیده سوط نمایند و دوشه قطره صداع من  
و حقیقه را دفع کند از مجرب است **در برگ** فدا الو سائیده  
قطور نمایند صداع افزودی را نفع دهد و در زابکست محربت  
**سند** در آب سائیده دوشه قطره در بینی کشند **حقیقه** صداع

طلا

سقوط

الفر

مرس را دفع کند مجرب است در آب سوده سعوطنامید همین عمل کند  
**دوم در خنجران** قطره یا نیل یا حاجی حسین جراح گفته  
که برای قطره باغ نهادن بر سر که چند روز گذرانند تا جگر بسیار آید  
دفع کند مجرب است یعنی نزد او خوردن صاحب قطره دفع دهد  
**سوم** یعنی خرنه خوردن همین حکم دارد **چهارم** در آب بزنند و در حمام  
بر سر بزنند صاحب قطره دفع بسیار کند یعنی شفا لو خوردن  
همین حکم دارد **پنجم** به شیر و خرما میخورد و در آن بنه بر کرده بر سر  
دور بینی و طور نماید قطره دفع کند **ششم** پودس گفته که چون برشته  
نماید تازه آنرا و با مسکه گاو یا بر و عن بادام شیرین بار و عن کج  
تازه بخورند صاحب قطره دفع عظیم بخورد **هفتم** اسامید  
آن برای جنون سوداوی نافع **هشتم** حکیم علی در شرح قانون گفته  
که آن در نهایت نافع است از برای جنون و باسیا و قیرسی گفته که از  
جمله علاج قوی از برای داء الکلب و باسیا است که با شانه اندازد  
قدری در مالش و در کتف و قوت اختلاط عقل و غده حرارت  
پس بسیار است که دور کند در یک روز مرض مذکور را **نهم** بویخته  
کرده مار و عن کل شسته سعوطنامید جنون را فایده بخورد  
**دهم** پوست و دور کرده و با مسکه الکوری ساخته بر سر طلا نماید



که مفید اند **طیت** قدری با نجین عمل خوردن هر چه را دفع کند دفعات او  
مثل فوا و اینهاست اگر سوطا کرده شود **درم** و نیم دانه فلفل سیاه را  
بسیار سوده بقوت در پی نفوح نماید صرع را دفع کند از جرب است  
در وقت صرع سوطا کند نفخ **درم** ربع درم  
عصاره چغندر سوده سوطا نماید صرع دفع کند **درم** نصف و الن مایه  
مادر سوده بدیند مجرب است **درم** با اس سرخ کرده نزدیک میان دو  
دوار و از پی داغ کنند در حال مصروع را بهوش آورد میزها و الد  
در خلاصه العار ب مجرب است و بعضی از عود و لپاک گویند و غره  
هم داغ دهند که بر درخت آک می شود عود می همان قدر سیر  
سیده دارد و قاجیت با سوطا سوده نماید صرع را فایده بخشد

اب خود در دفع دهنه  
اسم را در انگشتان خود

بهفت عدد آب سائیده و قشقه صابون صبر صبر آید در بینی سحوط نمایند  
سه روز تا هفت روز و اگر هفت گیس بمهره کف اجوائن بخورد و نیز فرغ  
کند **نکته** آب این کرده بخورد صرع دفع شود **عسل** در حالت  
صرع و پستی کند دفع دهد **عسل** در گلو می مریض انداختن و قدر  
بسیار در خوشایند از مجرب است و نفوخ سم حظل و قشقه و عصاره  
بنفشه و لوبان و سوسن و خرقه ایمن کندش و فلفل در تخم و در فلفل  
جذبید ستر و اسطوخودوس و اسفند یا مجموعا معرود و مسکوت فایده  
دهد **نکته** بملوک سنگت قدر و حبیبانکی روغن جوز ستر  
صاحب لقوه و فالج سحوط نمایند و اگر این جرقت پیدا شود در زناغ  
سیر عورت گذارند **نکته** در دین و آتش خداوند لقوه را سودا  
و سحر او بر روغن نان و عطر او مفود نافع است برای لقوه و فالج و سنج  
بلغی **نکته** گرین و موجب امراض عصبانی مثل فالج و لقوه و غیره  
نهایت نافع از مجرب است **نکته** یک قیراط سائیده خداوند فالج  
و لقوه و امراض بارده را و همدفع بسیار دین **نکته** بار و روغن زیت گم  
کرده طلا کردن نیز دفع دهد **نکته** برای استرخای عصب نافع است  
این حکم دارد **نکته** یکد رتم با عسل بخورد و زناغ را با آن  
کند **نکته** سائیده در خرقة بسته بموید عطر به لقوت آرد و تنقیه نافع

ج  
ج  
ج



مینماید لیکن بعد تنقیه بدن آنست **ادویه** منفتح سده های دماغ است  
 و نیز **ادویه** باشد که سید اول صبح هر روز بقدر یکدوم بخورند بسیار  
 دفع کند **ادویه** را چون ایشانند نوز سدر حاج اسود نخسته بخورند می آید  
 جوهر دماغ را و نیکو میکند فکر او موجب چودت فتن می شود و دماغ  
 است برای لسیان **ادویه** را زنی گفته که دواست غرور دل  
 می آید حفظ **ادویه** در موی سر طلا کردن لسیان را دفع کند  
 و نیز **ادویه** تنها با مغز ساق کا و سوط کردن لسیان بار در انفع دهن  
 برای لسیان بار دماغ است **ادویه** جهت لسیان بلغمی سر به اثر  
 است **ادویه** سوده با سرکه آمیخته طلا نمایند لسیان را دفع کند  
**ادویه** **ادویه** ادویه مفزده که بکار آید **ادویه** مسجوق لیسر  
 آمیخته قطره نمایند در چشم حار را دفع کند **ادویه** در چشم  
 بدر آید در حال قطره بر عکس در گوش اندازند اگر چشم است  
 درد کند بگوشش اندازند و اگر چشم درد کند در گوش  
 راست اندازند **ادویه** که در درخت آن سوزخ نماند  
 در ناخن دست ز انگشت دست صاحب در چشم عکس مالند  
 همین طور که بالا گفته است و اگر در چشم درد بود در هر دو دست  
 چرب کند **ادویه** هر چه که بهم رسد در شیر لیسر حق کرده

در چشم کنند همین نفع دهد **اسهول** باب سوده بر پشت چشم طلا کنند  
در دوزبان را دفع کند **اسهول** در شهید آشفته در چشم کنند انواع  
چو کوسیل را دفع کند مجرب است **اسهول** منقوع در گلاب و کافور  
در باب خمرت عین سریع الاثر است **اسهول** بسفیدی پاکیزه  
دختران پاکیزه تر سمح کرده بر چشم طلا نمایند و در زیر ایل کنند  
**اسهول** ممکن و جمع در ادع اوست **لعاب** بیدانه تفتیح نماید و در حار را  
**اسهول** بموین است **اسهول** کوبیده بر گهاجی روز اول طلا  
نماید بعد از آنکه بختی معلوم شود **اسهول** دیوار خام با آب ساییده  
مردن پاک طلا نمایند و اگر سرعت نفع مرطوب است **اسهول**  
گرم کرده در ابتدا بر گهاجی چند کرة نهند آنرا تحلیل کنند باز در  
جوبه در آب ساییده طلا نمایند **اسهول** در آب سموده طلا کردن  
همین نفع دهد **اسهول** که در سر گین است پیدا شود آنرا آب سموده  
بر گهاجی طلا نمایند دفع گردد **اسهول** دو پارچه کرده یکی گرم نموده بر گهاجی  
بچسباند در آب ساییده طلا کردن همین نفع دهد  
باب صبر نموده بر گهاجی طلا نمایند دفع کند مجرب است **اسهول**  
باشیم دبت مثل مرهم کرده و بر پارچه طلا نموده بر چشم بندد  
اطفال را یار کند و احوال آن نیز جابریست **اسهول** باز عفران طلا کردن



ببین خاصیت دارد **کوفته** حبه مثل عیار ساخته بر اجهان بپاشند  
و سه ساعت بگذارند زایل کند جرب عین او منفع کند چشم را از  
قبول مواد جرب مجرب است **شوره** که بدن در چشم جرب عین را  
دور کند **نخل** سوده جرب عین نفع بلیغ نماید **لب** نیز زین  
کرده بر گل حبه کشند و زرد آومت کند زایل نماید **بنگ** و گلاب  
سوده بر گل حبه کشند دفع کند **بیه** در روغن زیت شود صبح و شام  
اکنحال نمایند یا فحش کنده را بر دگر آرد و به این معنی در فصل دال مذکور  
ست **جائیکه** جرب بندند دفع کند **ما** و خسته در روغن  
گل انجیر بعد از تنقیه طلا کنند جرب دفع گردد **ما** بایلدن بر  
مالیل صفت موجب کلیل است **ج** و **ب** با آب ستح کرده بر  
ماخونه گذارند در چند روز ماخونه دفع کند **بنگ** و گلاب سوده  
چشم کنند ماخونه طرف شود **خون** در چشم اندامین جای  
دارد **ما** در خیمت بقدر در عین چون دو برگ زازله که  
مالای غمرا باشد آنرا سائیده در چشم مثل سرکه کشند **بنگ**  
دفع مجرب است **خ** در آب بر آب لیور سائیده در چشم  
طرفه و سیکوری را دفع کند **خ** و **خ** را بر کنند و فی الحال  
مذکور مالند باز بر تیاند **خ** عین حکم دارد **خ** نیز از برای امیر  
از **خ**

از مجربات است **نوشته** در کلاب گذاخته و سفیدی بپایانم منته  
بر ناف گذارند و سه زار ایل کند **توتیا** در آب بادیا منبت  
روز تر کرده لیس خاک کرده امکان نمایند بصبر را نیز کند **نوشته** خام  
یاخته خوردن جهت تقویت بصیرت بصر سبب الاثر است **فصل**  
**در امراض گوش** که ادویه مغذی بکار آیند **نوشته** سوخته و نرم نموده در آب  
لیمو حق رده فطر نمایند بکین و جمع گوش کند **نوشته** در سر عورت  
و روغن گل سوده نیم گرم بطور نمایند در گوش را دفع کند **نوشته**  
طبع داده بخاران بکین نیم نفع دهد **فطران** با عسل آمیخته فیکه کرده  
در گوش نهند و جمع گوش را بکین **نوشته** بکین بکین حلقه فیکه ساخته  
در گوش نهند و نفع دهد **نوشته** و آبجو در گوش گذاشتن برای درد گوش  
که کسب ریم باشد نفع دهد **نوشته** بکین بکین با بالغ در پوست انار  
جوشانده قطره نمایند **نوشته** دو سه قطره در گوش بچکانند و در  
بار در القع دهد **نوشته** بکین بکین در گوش اندازند و بچکانند و  
پروان آرند و بکین بکین عمل کنند **نوشته** بکین بکین نفع دهد از مجربا  
ست **نوشته** که بمول طفل خیا نمیدانند و خوب بالیده شود و خد قطره  
از آن در گوش بچکانند **نوشته** بکین بکین افسرده هموزن اسیره لیمو  
آمیخته در گوش اندازند و دفع شود **نوشته** که در گاه چهره میشود



نابست سینه نیکدم در گوش اندازند درو که از باد باشد دفع شود  
**بخ** کوفته در روغن کنجد بریان نمایند چون سیاه شود صاف  
کرده در گوش اندازند همین نفع دید **نیم کبابی** سوده بپزند که عطر  
آورد در گوش که از بلغم باشد دفع شود **نیم سرشته** در گوش بریزند  
ریم و در گوش و گری که از باد و بلغم باشد دفع شود **برگ کنگر** بر روغن  
تلخ خرباخته بر آتش نهند چون نرم شود بدست مالیده اگر کم  
افشاده در گوش اندازند سنگینی نبرد **یک سکه مس** کوفته در گوش  
بچکانند در دفع کند **سهم** بریان کرده بسایند و در گوش نهند  
مالای آن آب لیمو چند قطره اندازند و دست نمایند تا ریم بماند  
و بوی بد دور شود **محربست** **انار** یک سوده در شراب کهنه  
آمیخته در گوش نهند کوس سائل را نفع دهد و چو گوش طفل را  
حاجت و اذیت بعد بلوغ خود بخورد زایل شود و اگر بعد از بلوغ با  
عمل سهوا که کند **لقد** سوده در گوش نهند و قرح قدیم و جدید دفع  
کند اگر شیره برگ نیم داخل کند بهتر بود **نخل** بکوبند و شیره  
در گوش نهند طرس را فایده دهد **نخل** در گوش انداختن همین عمل  
نماید **نیم** یا جز دل کوفته در گوش نهند گرانی دفع کند **نیم**  
در گوش بچکانند و در حمام روند و گوش را به شست گرم در خانه اند

خام دارند تا ریم بر آید **اگر** در سر که بند بپزند و در گوش بچکانند  
بسیلان خون باز دارد و قطره آب ز تنک مع اقلیمیا و اتفاقا نیز  
حالب خون است **برگ** افشوده با سرکه آمیخته شیر گرم کرده در گوش  
اندازند خون بسته را بگذارد **سیره برگ** و **سیره** بودینه تنها یا مرکب  
در گوش قطور نمایند گرم را بکشد و اگر قدنی سمنو یا امیرند اقوی خواهد  
**سیره** **سیره** تنها یا مرکب در گوش نشاند گرم را بکشد **سیره** کوفته  
نخته در گوش کنند گرمی که در گوش باشد بپزد و سپردن **اید** **سیره** مراراً  
تنها یا مرکب حسن حکم دارد **سینه** و نیز حسن خاصیت دارد  
کوفته چند قطره در گوش اندازند چند نوبت حسن کنند تا ریم بر آید  
گوش سرد و منفجر سازد **سینه** نخته با لعاب حله یا پیچول یا تخم کتان  
سیره قطور نمایند همین فایده دهد **سینه** در کفچه آهن کرده برش  
بهند تا خشک شود بعد کوفته بموزن او در صاف سوده هر روز در گوش  
حک کرده قطور نمایند قرص گوش را دفع کند **سینه** در گوش بچکانند  
گرانی را دفع کند و سیلان خون باز دارد **سینه** **سینه** در روغن  
کنجد بریان نمایند که سبزه شود پس نقطه نماید گرانی گوش را برطرف  
سود **سینه** بروغن بادام تلخ آمیخته در گوش اندازند سمنو را نفع بخشد  
قیطره در شیر عورت حل کرده یکدم در گوش اندازند سمنو که در گوش پیدا



باهرمان سینه بدو. نفع بخشد **بک** آب سائیده حلا کردن برسان  
گوش که بمول را دفع نماید **جرب** آب سائیده همین نفع  
و بجای آن آب برگ عناب اگر داخل نماید اقوی خواهد بود  
**فصل ششم در امراض** آدویه مفرد که نفع دهد **سین** آب  
سائیده بر پیشانی طلائع نماید رعا ف را بسند و جرب است  
سوده بر جبهه و رخ و بینی نهاد نماید رعا ف را بزرگ و **فصل** سود  
در خرقة کتان بسته بموزند خاکستر آن در بینی نفوخ نمایند  
اثر دارد **ط** یک محبه در یک درم عصاره کینز حلا کرده سوط نماید نیز  
اثر است **فصل** **د** خواج مانع کند رعا ف حجابی را **فصل** دم نماید  
در قنداغ و کافور بر آن سائیده و بر بخیزن سائل دم نماید  
جس که کند از **بک** **فصل** تنها یا کرک نموده بر جبهه طلائع  
بر گاه خنک شود دیگر عادت نماید تکرار عمل رعا ف نفع شود  
**فصل** قطع میکند رعا ف را که حادث است از حجاب و مانع باشد  
از **فصل** محرق در بینی نفوخ نماید **فصل** به آب خمیر کرده بر تار  
بهند **فصل** قدری در آب فشرده سرکین خر حلا کرده در بینی  
اگر قدری افکون و داخل نماید اقوی خواهد شد **فصل** سوخته  
در بینی و متذبح حال رعا ف را بزرگ **فصل** سائیده و قلیه ح

در پنی کنند من عمل کند **سیسم** بموز اند و یا موزین کن کما و موز  
نفوخ نماید ز عاف ناز دارد **سیسم** مثل غبار ساییده در پنی  
دند نفوغ دهد **سیسم** از نفوخ کردن در بنای سنا نفوغ دهد  
**سیسم** بکلیسحق کرده در یار چلبسته و دست باز بگویند  
یا در پنی دمد بجهت نکات شیرین سوط کنند بستگی بنی ال  
کند **سیسم** بقند سیاه خورین من نفوغ دهد **کلی** ببول  
خرساییده هر صبح در پنی چکانند سده بکاید **سیسم**  
فایده دارد **بول** چکانیدن نثر راحه الفت زایل کند موجب  
ست **سیسم** ز مفتح سده پنی است و عماره آن برای روح  
پنی نفوغ و قشکه غل لصف و قدری نکات در آن باشد در پنی  
کند نفوغ محبت **سیسم** و ایم در پنی بدند شخصی را  
فایده کند که بوی نکات باید بوی بدنه **سیسم** و ایم عمل دارد  
شخصی را سود دارد که بوی بدند بوی نکات **سیسم** ز روح  
در غل ساییده صبح و شام در پنی کنند بوی شیرینی را دور کند  
محبت **سیسم** در ایم **سیسم** فایده کند این است **کاه**  
سوخته جهت قلع اطفال محبت **سیسم** سوخته در دهان پانی  
همین نفوغ دهد **سیسم** سوخته همین عمل کند **سیسم** در غل



تا ج خوش سوده بالند برای قلاع بسیار مجرب است  
**جوز** پیتوله سوخته کته سفید نیم توله سورق قلمی شش ماه نیم شود  
بر زبان پاستند برای قلاع تلخی مجرب است **بر** خاک کوه  
در دمان پاستند **بر** یعنی کلال که در موسم بهار  
آید هفت بار شوره قل موالد بدند و بردمان پاستند و بهند  
قلاع دفع کند مجرب است **اب** مضمضه کردن جمیع قلاع  
دفع کند و اگر کافور و طباسیر قدری اضافه کند بهتر شود **ما** پاستند  
در قلاع دموی و صفراوی و سوداوی خاصیت عجیب دارد  
**ما** تیلیه جو کوب کرده بر آب نهند و از دسته آهنی صلابه  
کرده از آب شرف و از نذ و باز صلابه نمایند تا خوب پاشیده  
شود و بردمان بالند و در دندان را دفع کند مجرب است **د**  
را ورق کرده و قدری نمک بر آن پاشیده گرم نموده بردمان  
در دناگ گذارند و دفع شود **بر** کوفته زیر دندان نهند  
در دندان دفع شود **د** در آب جوش کرده چند بار  
بش مضمضه نمایند اما بسیار در دمان نذارند و دفع کند  
**ما** پاستند **د** بالند **د** سوخته نیم شود  
خرفه کوفته پخته سون سازند **د** ریزه ریزه کرده جو  
مضمضه نماید

مضمضه نمایند نفع دهد **در دندون** بخوبی بامده بر دندان  
بالند خون بن دندان بند کند و در دندان نفع کند **در دندون**  
و وجه بایست که در باریچه چیره و تر کرده بگویند در میان  
دندان نفع دهد بر دندان نهند در ساعت و روز است که  
دهد حرکت و پوئلی که بایست بدان همین نفع دهد **در دندون** که در  
خل خمیرها ده باشند تا یکماه تا نرم شود و بر بولم نهند حرکت  
**در دندون** زیر دندان نهند همین نفع دهد حرکت **در دندون**  
در باریچه سرح پوئلی است در قدری است بخوبی نهند و بایست  
مضمضه نمایند و پوئلی نهند و بر دندان نهند و بجایند تکرار عمل  
همین نفع دهد **در دندون** که نرم باشد در است نهند و چون گرم  
زیر دندان نهند و بجایند و نفع دهد **در دندون** که کوفته قطران خمیر  
کرده بر است نهند و بخور بگرد گرم دندان بمیرد و بر آرد و اگر تخم نیاز  
سرخ مسافری آن کوفته داخل سازند بهتر است **در دندون**  
**در دندون** هر دو را سموده و سحق کرده سارق کلان سازند و دوان  
بگیرند همین نفع دهد **در دندون** که کوفته چته در سکه سسته در زرد  
نهند کاواکی زیاده نشود گرم بمیرند **در دندون** بر است نهند و بخورند  
و دو آستر توسطانی است که بکشد تمام گرم فرو نهند **در دندون**



و ز سر که حلا کرده و بر پشه نهاده بر دندان گذارند که مهربند **چوب**  
نرم نموده بر دندان گرم کنند همه گرم مهربند و دفع شوند **فشار**  
ساییده بر لب دندانید شقاق آنرا دفع کند **موم** بر لب  
کردن همین فایده دهد و ز لور لب بپایند و چهار رکاب  
برای شقاق لب **مست** با نمک سنگ آب لیمو  
بر زبان مالند تا فروخت بسیار آید اجهر را دفع کند **بهری**  
**گجراتی** که سفید است با یک سوده بر اجهر مالند و کساده دارند  
تا طوبت بر آید **رشت** آب لیمو ساییده بر زبان مالند  
زبان را فایده دهد **فیل** بر آنکه سفید شده باشد نرم شود  
یک سرخ بر اجهر مالند و آنکه جاری شود وین بپایند دارند تا بریز  
بالای آن سیرطه پان بپزند یا میضمند نمایند اجهر دفع شود  
**ادویه** مفوده که سود دهد نیست **کدو** که از آن  
سرخ شده با مالک فلفل سوده بر ملاذه بردارند ملاذه فماده  
بجا آورد **بازو** کوفته ملاذه بان بردارند **در**  
ملاذه بردارند جهت اطفال محروست **سک** کافه گرم  
برگومند و پنبه کنه بر آن بپزند و بجا آلت گرم کرده بگرینند  
خفاق صغبت دفع کند **برای** خفاق صفراوی غره نمود

سرریج است مغز فلوس در آب کینز سینه حلقه غرغره نمایند  
**سیرکس نام** در آب جو سداغه صاف نماید و در آن مغز  
فلوس حلقه غرغره نمایند این دو بنای خاق و موی را شست  
خاق و موی و صفراوی بکار آید **سیرکس نام** خنک است و در  
سینه بر گلوئی مریض نهاد نمایند خاق را دفع کند **سیرکس نام**  
غرغره و سیمون برای خناق و لثه بسیار نافع است **گویی**  
مضمضه عسری جهت لثه زبان و لکنت آن بسیار نافع و  
جوش دهن را نیز دفع **خرطلس** بار و عن کج و جوده جهت  
خاق و سرفه بسیار مجرب است **کتاب سیرکس** در ام حاره و خاق  
و جوش دهن را نافع است **سماق** در گلات جوش کرده غرغره  
نمایند عمل با شردید **گل خراگه** که آنرا شیم کونید بارگ تنوعان جمیده  
بخورند قی آرند گلوک ساده گردد و آواز صاف شود **خونقان**  
در دهن شستن برای محبت الصوت مجرب است و اگر خنجان  
تمام شد آب تر کرده صبحی بالیده بنوشند آواز صاف گردد  
اما گرم مزاج را نباید داد **مهرکس** در آب انارین با آب  
خرفه یا آب کینز حلقه غرغره نمایند برای بخور این منفعت  
**فصل نهم در امراض گوش** ادویه مفرده که نفع دهد در این **مادر حوی**



گفته بجهت بعمل بسته بلبند نفس اتصالی و سعال مزمن را نفع دهد  
**میرزا بایله** گفته بجهت بعمل بسته سر روز نقد تر داشت طبع کهنه  
بخورند سعال خشک را نفع دهد **سایه** در دو سه فنجان بخورند  
سعال در بود بجهت الصوت را دفع کند و اگر آنرا تنگ کرده بر خوشناله  
یا سبزه نفت روز بخورند نفع کند بجهت الصوت را و اگر آنرا بجای  
تنباکو در حقه کشند روز اول یکبار روز دوم دو بار روز سوم  
سه بار جبهه سرفه در بود در حقه کشند **سایه** بر حلیم حقه  
بجای تنباکو بکشند در حقه کشی آن سعال دفع شود **میرزا**  
بریان کرده بعمل بسته نفق نمایند سرفه دفع کند و خوشناله را  
سود دهد **سایه** آب سبزه گاهی گاهی ناس در هند ضیق و ناله دفع  
کند یا چهل روز **سایه** یعنی ساک تهو او بس داده هر قدر که تواند  
بخورد تا بخت یکروز سرفه کند دفع کند **سایه** نقد خود فرو برند  
ضیق دفع کند همچنین بهر سقوطی خوردن منافع است **سایه**  
پنجم با بیل توله نبات سفید بپزند صاحب حال را نفع کند  
**سایه** همراه طعمانم خوردن بوعلی گوید که سل را دفع کند **میرزا**  
**سایه** دو ماشه یا نیم توله شیر آلاخ مسلول را بپزند فایده  
کند و صاحب حال را موی را با عرق بارنگ بپزند یا با دیگر ادویه

حالب شل طباشیر و زیر مهره و صمغ عربی و گل ارمنی عمل آرند  
**رق السحار** در آب حل کرده با سکر شیرین نموده منلول  
بنوشانند شفا دهند مجرب است **شکر** در حرقه جمیده حکمت  
کرده در تنور پیرنیز آفروده با نبات یا تنهانی که نموشند  
سرفه خشک را دفع کند که با حرارت باشد **ربو را** سوده با  
عمل کشته بلیبند عسل الفرس را دفع کند **ربو را** با عمل لعوق  
کردن سرفه که را دفع کند **ربو را** یا بعد و همراه یکدیگر قلعن  
سوده بقدر دوسه ز مرد جوان را یا قدری مرد پیر را در برگ  
پال جمیده بدهند ضیق و سرفه بلغمی را دفع کند **ربو را** ربو و  
رافع دهد **ربو را** سینه و کس را از بلغم پال کند **ربو را** ربو را  
نافع است چون با عمل لعوق نمایند سرفه را که از بلغم غلیظ بود  
سود دهد مجرب است **ربو را** سینه را پاک و او از صاف کند  
و سرفه مرد و زن را دفع دهد **ربو را** ربو را رافع دهد **ربو را** ورق  
نخچه او را خوردن سرفه کهنه و کیموس غلیظ سینه را نافع بود  
سینه را پاک کند و او از صاف گرداند **ربو را** سرفه کهنه  
و اگر قلی او را نافع بود **ربو را** ربو را و ضیق النفس را نافع است  
و دود خود خوردن سرفه را دفع کند **ربو را** نمونیت سینه و سرفه



و نفث الدم و نزله با نافع **در** مساوی آن تخم زردک کوفته جویند  
نفث الدم و خونست سینه را نفع دهد **در** جهت سرفه و سینه  
بسیار نافع است و سفوف بر لب با هموزن بسازد و دفع سرفه بیدل  
ست **در** بذر بم یا کشتغال باب انارین برای نفث الدم  
مفید است **در** لبان محل نخوردن همین نفع دهد و حکیم علی  
در شرح قانون نوشته که جاریه از سب خوردن اجزاء  
کرم نفث الدم درشت دوانی دیگر حاضر نبود از سیره تخم  
خریزه همراه است انارین علاج کردم شفا یافت **در** انارین  
**در** خوردن نفث الدم را فایده کنایه تجربه رسید **در** باب  
در آب سرآورده صاحب نفث الدم را نوشانید  
کنایه تجربه همین نفع دهد **در** فصل **در** امر افشانه که آنرا **در** این  
طفال شیر خوار را میخوانند **در** باب یک **در** شیر مادر حلاطه  
بدهند و اگر آنرا در بول طفل سوده پزند و طفل را نمایند همین نفع دهد  
**در** فصل **در** کرم دو یکم **در** دوام بول طفل یک ساله **در**  
کرم سنگین صلابه کرده تا کرمی تا یک یا سه سیر گرم کرده جو  
درست روز دفع شود **در** فصل **در** کرم **در** سترخ یا دوسترخ موافق  
سر طفلان و سیره برگ سنبل سائیده بدهند با نفع آید **در**

قدری بروقت دریافت شدن این امر و طعن از این است که او را  
نفع دهد **درم** که از اندرون او بر آید و قدر که فسخ مال باشد  
موافق آن باشد و اگر جوی این سی مثل آن داخل نمایند بهتر شود  
محبت **فصل نهم در درمانی** ادویه مفیده که بکار آید است  
در تنور بریان کرده و قیکه کچبه بود پوست گزاد و در نموده دو  
هفته کند و استخوان آنرا بنمیدارند و در ظرف چینی تمام شب بر سر  
باز انداخته صبح قدری گلاب و قدری پودر مشک پاشیده است  
سفید بر آن ریخته روز اول یک عدد در روز دوم دو عدد و روز سوم  
سه عدد اگر موافقت نماید ازین بنماید و الا همین طبع بخورند  
برای خفقان و ضعف دل سیرج الاثر است **درم**  
در ضعف بطل سیر تازه خیسیده با پانزده مثقال سبکترین تا  
یک هفته بنوشند برای بالینو لیا و توحش و خفقان محبت  
باز دو شایسته بر سینه و دل نهاد نمایند و ضعف دل خفقان  
را دفع کند **درم** پنجم کوفته شب در آب تر کرده صبح با نبات  
پنجم سیره آن گرفته بنوشند خفقان را دفع کند **درم** یکدم  
با چهار و نیم درم سیر کار یک هفته بخورند خفقان را دفع کند **درم**  
همراه گلاب حرمین نفع دهد **درم** باب نهم و طلاء



[illegible]

بگیرند و اندکی سنگ در آن ساییده صاف کرده بموشند و در معده  
بگذرد و دوام نماند بامهری خوردن فواق را دور کند  
همراه نبات بموشند فواق خشک انفع دهد **خسک کوه**  
پوست اندرون او گرفته بماند و اندکی بخورند معده را قوی کند  
بیمه فقال در گلاب ساییده بخورند معده را قوی دهد  
و استها آرد **در سیب** تخم سیب بخورند چنانکه سر آن برود  
ماند چیزی در بجا نماند پس بخورند برای قوت معده و دفع فواق  
و هضم معده است و لذلك سیب را اندکی ساییده طفلان را که نمی  
کنند بخورند نفع دهد مجرب است **خوردن برای تقویت معده**  
موثر است اگر مفرج تر را در اردو بگیرند و پارچه پرو کنند از آن  
در خاک گرم نگاهدارند و آدمی که بالای او سرخ شود آنرا  
بر آورده یا که بخورند در تقویت معده تسریع الاثر است **در آب**  
در مجرب است **خوردن** بله از آن ترش شود و در دو غلط ده بعد  
از یک یک طلبد از آن بموشند قی باز دارد و شکمی تنبلی  
و التهاض معده و جگر و پنهان در سهال صغیر اوی را دفع کنند  
بناشکر خوردن قی را حبس کند **آب لال زان**



گرفته بنوشند قی بار و دارد و سنگی بنام او استهاب مفرط معده و جگر  
 همین نفخ دهد اگر در آن **طاب** اضافه نمایند بهتر شود **و در آب** همراه شکر یا نبات  
 ساییده بخورد قی بند شود **طاب** را نمکوب کرده شربت در آب ساییده  
 صبح صاف کرده بنوشند قی صفراوی را دفع کند **و در آب**  
 که آنرا ساسانی گویند قدری در آب تر نمایند و بخایند قی که بعد از سبزه  
 شود بند کند **و در آب** که آنرا مرمره گویند خوردن آن برای قی عالی  
 مفیدست **و در آب** چهار برگی در آب تر نمایند تا نرم شود پس  
 اندک اندک بخایند قی و غشایان را نفخ دهد **و در آب** که گرم خورده بسیار  
 باریک سوده بقدر تنگ حبسه دوشه دهند اگر فرصت شود فها  
 و الا دوشه حبس یگر دهند همین فایده کند **و در آب** باشد آمیخته صاب  
 قی خونی را بندد **و در آب** است او شربت لیمو شربت شراب سیب  
 شربت بته شربت اینهمه قی صفراوی و سوداوی را بند کند **و در آب**  
 بقدر نیم دانه و در صفت درم آب تیز کرده شربت نگاه دارند صبح حیدر  
 حرکت داده صاف کرده بنوشند و اگر قدری نبات اضافه نمایند بهتر  
 است **و در آب** استابا کند قی در نیم با و گلاب ساییده نگاه دارند  
 بقدر دو توله صاحب مضیه را بنوشانند و بعد ساعتی باز همین قدر دهند  
 تا که تمام بنوشانند مضیه دفع شود **و در آب** مثل مرچ سیاه  
 همراه سوده در آب بقدر نفخ حبسه و حاجت یک حبس دهند  
 مضیه مفرط را بار و دارد **و در آب** بقدر یک توله در آب بنوشند آن  
 از بول کند

۵۶

ساییده بنوشانند مضیه دفع شود  
 چارسبز مرچ سیاه و سوده

آب نوشند بهینه مفوط فی الفور دفع شود **مرج** چهل عدد بموم گرفته حلیه  
صاحب بهینه را بخورند فوراً فایده کثرت **در قدر و سته چهار**  
عدد **مرج سیاه** یک سوزه بنوشند بهینه را دفع کند **در آب**  
یک **سرخ** یا **چهار سرخ** در آب یا **گل** یا **کوی** یا **سایه** بنوشند  
بهینه مفوط را باز دارد **در آب** برای بهینه مفوط از **مرج** است  
**در آب** یک **سرخ** در **گل** سوده بنوشند بهینه مفوط را دفع کند  
در آب تازه یا **گل** یا **کوی** یا **سایه** بدین **تر** یا **ق** بهینه  
تجربه رسیده **قدری** در آب **مرج** تر کرده صاحب **در آب** بنوشند  
نفع دهد اگر چه **بالوس** **العلاج** است **فصل** **سرفه** **در آب**  
**در آب** **دویه** مفوط که مستعمل اند **در آب** یک **سرخ** در آب  
آمیخته بنوشند و بتدریج میفایند **چهار سرخ** بر سرند و در **آب**  
صلابت **سیر** **نی** **طیر** است و استهائیز میفایند دیگر فواید آن **آب**  
**میدم** **آب** **تر** بنوشند همین فایده دهد و **تر** و **کوی** **مر**  
گرفته گرم نموده بر **سیر** **خام** نماید تحلیل کند **مرج** **در سر**  
سوده بر **سیر** **طله** نماید همین نفع دهد **یک** **سرخ** **در آب** **سینه** **خو**  
نخسته **قدر** **یک** **سینه** بدین **سیر** **زرا** **بلد** **در آب** **سینه** **گل**  
و **موم** **نرم** کرده **خام** نماید و جمع کبد را دور کند **در آب** **سینه** **گل**  
گرفته بر کبد **خام** نماید در **ساک** **کن** **میدم** **در آب** **سینه**

عرق



ز قه بنوشندنی باز دارد و سنگی شبانه و استهالک مفراطه و جگر  
 همین نفع دهد اگر در آن **عصاره** نماید بهتر شود **اوراق** همراه شکر یا نبات  
 ساییده بخوردنی بند شود **کلور** را نیکو بکار کرده است  
 صبح صاف کرده بنوشندنی صفراوی را دفع کند موجب  
 که آنرا سائی گویند قدری در آب تر نماید و بخایند  
 شود بند کند **اوراق** که **سبز** بر مژه گویند خوردن آن  
 معده است **سبز** چهار کهری در آب تر نماید  
 اندک اندک بخایندنی و غسان را نفع دهد **اوراق** که  
 باریک بوده بقدر توانک حبسته دوست بدند اگر در  
 و الا دوست حب یابد بدین فایده کند **اوراق** باشد  
 قی خونی را بدند موجب است **اوراق** که **سبز** است  
 است بتهی ترش اینهمه قی صفراوی و سوداوی را اندک  
 بقدر نیم دایم در صفت درم آب تر کرده شکر نگاه  
 حرکت داده صاف کرده بنوشند و اگر قدری نبات  
 است استهالک کند **اوراق** قدری در نیم با و گلاب ساییده نگاه دارند  
 بقدر دو توله صاحب مضیه را بنوشانند و بعد ساعتی باز همین قدر بندند  
 تا که تمام بنوشانند مضیه دفع شود موجب است **اوراق** مثل مرچ سیاه  
 همراه سوخته در آب بقدر فلفل حبسته و حاجت یک حب بندد  
 مضیه مفراطه باز دارد و موجب است **اوراق** بقدر یک توله در آب بنوشند

27

م سائیده بنویسند بحد وضع شود در است

[illegible]

آب نوشند مضیه مفوط فی الفور دفع شود **مرج** چهل عدد بموم گرفته حلیه  
صاحب مضیه را بخورند فوراً فایده است **در** قدر و درسته چهار  
عدد **مرج** سیاه یک سوزه بنوشند مضیه را دفع کند **در** آب  
سرخ یا چهار سرخ در آب یا گل یا گوی سائیده بنوشند  
غنیه مفوط را باز دارد **در** آب برای مضیه مفوط از موم است  
**در** آب یک ریخ و در گل سوده بنوشند مضیه مفوط را دفع کند  
**در** آب تازه یا گل سائیده بدین ترقیب مضیه  
غریبه رسیده قدری در آب گرم تر کرده صاحب مضیه را بنوشند  
نفع دهد اگر چه بالوسس العلاج است **فصل** سرفه  
**در** آب دوید مفوط که مستعمل اند اینست **در** آب یک ریخ در آب  
نیخته بنوشند و بتدریج میفایند تا چهار سرخ برشند و در نزد  
ملاست سیرنی نظیر است استهای نیز میفایند دیگر فواید آن بسیار  
میدم باب ترت بنوشند همین فایده دهد و تر و کخی مراد  
رفته گرم نموده بر سیرن خاد نمایند تحلیل کند مجرب است **در** سرکه  
سوده بر سیرن طلا نمایند همین نفع دهد **در** آب یک ریخ خردل بسته گرفته  
نیخته **در** آب یک ریخته بدین سیرن را بگذارد **در** آب سیرن بار و عن گل  
و موم نرم کرده خاد نمایند و جمع کبد را دور کند **در** آب یا زنجبیل  
کوفته بر کبد خاد نمایند در دوا کن کنند **در** آب پنجدرم در آب سوزه

عرق



موشند و در و جگر را که از حرارت باطن دفع دهد **آب کلسی** برای جمیع  
امراض جگر نافع چه خارج و چه داخل **برای** ورم جگر و تفتیح شده  
بسیار نافع است **خربزه** همین دفع دهد **خربزه** نافع است برای ورم  
جگر شش و با و ضا و **سیره** کشیده موشند بسیار نافع و در ورم  
جگر **مقوی** جگر است **حرارت** جگر نباشد  
یعنی آب سرد ساده شده جگر را نافع دهد ویرقان را سود دهد  
**آب کلسی** یا آب غنیمت الغلب بر بند برای درد جگر نافع  
**رمان** جگر گرم را نافع دهد و **وی** شنگی نباشد **حرارت**  
جگر را دفع کند **صغیر** گرم ضعیف نهایت نافع **حرارت**  
جگر نباشد **ساک** لونی گویند آنرا بکدام موده قدری نک  
آمیخته موشند و در و جگر را دفع کند **باریک** بکوبند و در ورم  
تاست و در ورم بدهند صاحب استسقای طی را نافع دهد و زمره بایست  
که از سم غله است هر قدر که خواهند بسند و آب برگ  
کچال بسند و نان پزند و ملک امیزند و بار و غن بسیار غذا سازند  
و همان پنج کچال با عرق او موشند و غذائیز در همان آب بنهند و  
و وضو و آیدست هم از و نمایند و در و هفته مرض استسقا زایل شود  
صاحب قادری **مور** است **نرم** کوفته در آب  
بخمیرد و آن را موشند یا یک هفته یا ده روز استعمال نمایند

[illegible]

۱۰۰



بمخته باشند بخوراند بسیار مفید آید اول بقدر دو دمام بعد از اصف  
نمایند که نان خوشنماخت که و غیره یک جهت ریاح بواسطه مجرب  
وحکیم علی بنیر به این معنی تصریح نموده در اسهال که بدون عجز بود و بی درد  
انفاد شکم آید **نیم** بریان کرده سفوف ساخته از شکم بمانیم و  
صبح و آخر روز آب سرد بخورند برای زجر و سحر اسهال مفید است  
**نیم** جوته داده نبوشند فی الحال قبض کنند **نیم** موخ خورند  
صاحب اسهال کدی را نفغ دهد **نیم** و سرکه و آب بنزند اسهال  
مزمن و قرصه جگر را نفغ دهد **نیم** بریان کرده بروغن گل  
چرب ساخته بخورند سحر را دفع کند **نیم** خول رقتن شکم را نفغ دهد  
**نیم** بریان فوشنطاریا با سحر را نفغ دهد و شکم بندد **نیم**  
بدند شکم بندد **نیم** قابض است **نیم** بریان خوردن عجز را دفع کند  
**نیم** یکمقال آب تبر کرده فرو برند اسهال را دفع کند و طنج  
وی نیز حلیست **نیم** نیم مقال تا یکمقال کوبند با دوع زین با  
دهند برای اسهال مجرب است **نیم** شکم بندد **نیم** حلیست  
**نیم** بریان کنند و با نبات کوبیده بدند اسهال را نفغ دهد  
**نیم** آب سرد بدند اسهال ضیان را قطع کند **نیم** سوده  
شکر بپزند اسهال را نفغ دهد **نیم** سوده در حوالت جگر از  
الکنت

از انگشت دست خوب است کنند فوراً بخوراند که آنرا خشک شدن  
اسهال قطع کند مجرب است **برای اسهال** قدری در آن ساییده و نمک لایق  
قدری ایخته بموشند همین نفع کند **بیشتر** برشته کرده حبس اسهال کند  
و نیز نمک بوده خوردن معوی است و امعاء را اگر با عسل سوخته  
کنند انفجار اسهال و رافع درخت است **پنیا** جمیع اسهال را نفع کند  
خوراک بقدر یک سرخ ماد و سرخ باب **سودا** سفوف آن جهت  
اسهال دسموی و تقویت معده و جگر و دل بسیار نافع **باب** دفع چون  
سگم کند شخصی که برور اینون خورد و اسهال دسموی بهم رسد از خوردن  
آرام شود لیکن در نیم ثقیل است **باب** سفوف کرده بخورند حبس اسهال  
کند **باب** برای حبس اسهال صفراوی و خونی مجرب است **باب**  
بلی اسهال کهنه از مجرب است دیگر حبس آن سوتق الشیر و صمغ عربی  
تخم غنیمت حفص نخل سماق سنبل سندرکس سوتق حبس آن طرفا  
باز و نیز سنبل گری اینهمه اسهال را حبس کند **باب** میانہ در وقت  
و غلظت و لی این است بر مژه یک عدد باد و توله نبات بخورند  
اگر تابست یک روز این عمل نمایند دیگر بوسیر عاید نگردد **باب** گفته  
نخست سه چهارم است با چاهچه گما و نیم پاد یا یک پاد بموشند بر  
سیدن خلن بوسیر نافع است **باب** گندنا ساییده چند نوبت



بہارِ اہل سنت

بهر آنست که نخست کباب بخورند آنگاه پی می بندند و دو را بخورند  
بیش **دو درم** بخورند حب القرع را بیرون آرد **بیش** اگر سه درم  
یاد و درم سه روز یکبار و شب انکوری سه درم بخورند کرم را بشد  
از **بیش** کینقال خورند دفع کرم است **بیش** یا سیرکه بنوشند کرم دراز  
بکشد **بیش** جدا جدا گرفته بخت با هم کرده بخورند حب القرع بر آرد  
بیش **خنگ** کرده باز بت بخورند همین دفع دهن **بیش** یا سیر خورند  
تا دو مثقال کرم را بکشد **بیش** در شیر پزیده و ده درم از آن  
بنوشند حب القرع و کره را بکشد **بیش** چهل عصر آزاد  
مفعول اطفال با نند کرم را دفع نماید **بیش** در شراب بنوشند سه درم  
بخورند کرم بزرگ را دفع کند **بیش** قسم اول در سرکه نهند سکه  
و پنبه میان الوده کرده در مفعول نهند علت آنست که کرم را از آن  
عمل نهند باز کند اثرش مانند مجرب است **بیش** یا سیر کا و حق  
کرده که مثل خمیر شود کرم کرده بنزد قونج را دفع کند **بیش** کینقال  
صاحب قونج را بخوراند قونج صعب و ریاح غلیظ را دفع کند  
**بیش** نیم درم دزدوغن گاو مخلوط کرده و قند سیاه افزوده بخورند  
بجاستدن ناف را بخارزد **بیش** یا آب سوده بر کف مرد و کت  
و یا با لبن و آب بریده بجای خشم آن سبک بر میان



وانکی بر خاک گسترده بکنند و آن در فصل باران هر روز  
نموده **نموده** آرد و به مفوده که بعمل آرند اینست **نموده** که آنرا مولا گویند  
گوشت آن خوردن با نجاسیت نافع حصاد است **نموده** را خالی کرده  
سه چهار درم تخم شلغم در آن بر کرده و سرپوش بر آن نهاد و  
بالای آن پارچه بسته حکمت نموده در میان خمیر گرفته در تنور  
نگاه دارند و قیقه بخته شود دار و سوخته گردد صاحب حصاد است  
سنگ کرده و شانه بریزند محبت **نموده** دو درم در آب  
جوش کرده بدنند سنگ گند و شانه بریزد و اگر کند کوزه خاک  
سفوف ساخته بخورند همین عمل کند محبت **نموده** قدری باغی  
ترب و تخم خیزه در آب بر آورده دهند برای سنگ شانه  
سریع الاثر است **نموده** موشاخ و برگ بقدر یک تالک  
همراه برگ ترب دهند اگر ترب حاضر نبود آب سرد بنوشند  
همین دفع دهد محبت **نموده** یک توبه بعباله برنج آتش کرده  
بدین سنگ نشانه بر آرد **نموده** یک عدد باریک کرده باشد  
و شیر نمیش دهند حصاد است **نموده** بر آرد از مجرایست **نموده**  
خوشبودار بقدر یک تالک یا برگ مالین خوردن برای حبس بول  
محبوب است **نموده** یک درم آب سرد بخورند بعد یکپاس بول کند

در سوراخ ذکر کنند همین نفع دهد **در سوراخ** در سوراخ  
 قتل بدان آلوده در سوراخ ذکر کنند **در سوراخ** در سوراخ  
 بوشانند بول یکبار **در سوراخ** خوردن بران بوشن همین نفع دهد  
 خاک در آب جوش سر کرده بوشند بول یکبار **در سوراخ** بخته خوردن  
 و بان نمک کردن در احتباس بول سریع الباشریت **در سوراخ** خوردن  
 و روغن آن در نیاب باری نافع است **در سوراخ** همین اثر دارد **در سوراخ**  
 بقدرت توله در آب حل کرده بقا صله دو کهری بوشانند  
 بول سبزه را یک اید حکیم مصری در طب فربه **در سوراخ** را  
 بگویند و آب وی بقدر بجزام بگیرند و داشته شورده در آن انداخته  
 بوشانند همین نفع دهد **در سوراخ** زنده در مجری قضیه کنند  
 بول سبزه را یک اید **در سوراخ** را بکشد خون او بر نازده بکشانند و  
 آن سگافته گرم گرم بر خانه بنهند قوت ثانه را بکشد می آرد  
 مجرب است **در سوراخ** که آنرا جگنو گویند پراود و بر کرده مالد و از دم شغال  
 نفوع خلقت است روز متوالی بوشند بول یکبار اید و سبک کرده  
 و ثانه را نیز نفع دهد **در سوراخ** یک شاخ مجری قضیه کنند  
 بول یکبار اید **در سوراخ** خلیل کند رستن نفع کلی دهد **در سوراخ** یک انگ  
 خوردن برایی بس بول مجرب است **در سوراخ** نرم سوخته پخته تری

در سوراخ ذکر کنند همین نفع دهد  
 قتل بدان آلوده در سوراخ ذکر کنند  
 بوشانند بول یکبار  
 خاک در آب جوش سر کرده بوشند بول یکبار  
 و بان نمک کردن در احتباس بول سریع الباشریت  
 خوردن بران بوشن همین نفع دهد  
 بخته خوردن  
 و بان نمک کردن در احتباس بول سریع الباشریت  
 خوردن بران بوشن همین نفع دهد  
 بخته خوردن



و دو کف پنهان خوردن برای دنیا بطریق دفع **بوقت** **بوقت** یا با انگشت  
با فوه و ضدل جوش کرده صاف نموده صاحب دنیا بطریق انوشا نفع کلی دهد  
**بجز** در راه اصل پزند تا مهر شود برگردانده فماد نمایند انضاج و درم کلیه کند  
یا صمغ عربی با جب گرم فماد نمایند و درم کلیه دفع **بوقت** که بنده کیله را گویند  
قدیمی لپه شکر کرده در انجا ظرف وصل نمایند بهنجی که آبی که رسخ شود و در ظرف  
در آید شب بدارند صبح هر قدر که آب بر آید آنرا بنوشانند برای حرق و  
سریع الاثر است **کنار** در آب ساییده بر ذکر طار نمایند سوزاک دفع شود  
چهل عدد صلابه کرده یکصد و یک نیم مرغیر انوشا نمایند فایده دهد  
**بوقت** در سایه خشک کرده با نمد مثل آن شکر خام آمیخته خوب  
بالش می گاه بوقت پنهان بنوشانند تا هفت روز سوزاک دفع شود  
نیز درم تاد و درم بابشیره بر آورده بشکر امیده بوشند سوزاک  
دفع شود در یک هفته یا دو هفته و اگر با گوگرد نبات آمیخته بگویند که بکسر گاه بخورند  
نفع کلی دهد **بوقت** بچند بگویند بر دانه راست چهار باره کرده  
شب در آب بخسینانند و صبح فرو برند برای قرح که چرک باشد زایل کند  
**بوقت** بقدر نیم دام و هموزن آن نبات سفید خوب است  
بخورند تسلسل بول را دفع کند **بوقت** یکمیز نیم خرا جو این کرده کف دست  
وقت خواب بنهند همین نفع دهد و دومی گیاهی است که آنرا در آب  
بوشند سوزاک دفع کند **بوقت** شراب و ضماد تسلسل بول را دفع کند

بوقت

سلسل بول و تقطیر البول در کس البول را نفع دهد **جواب** چکیدن  
بول بسیار فایده که رسد من نفع دهد و با نفع تقطیر البول را نفع دهد  
و نفع سلسل بول را فایده دهد خوردن با نفع تقطیر البول را است  
راطر نعل صغیر برای تقطیر البول سلسل بسیار نافع است **فصل ششم**  
**در جریان و انسداد مجاری و در غده ها و در کبد**  
**در کوفته با بند سیاه نفع است** به قدر یک گوی است تا چهارده روز  
بخورند بیک دفع شود و باه پیوراید **انحوائ** برگاه بیک ماه  
شده با و بند شده باشد در آن حالت دم سگ قطع کند و چهل روز زمین  
دفن کنند تا گوشت و پوست بوسیده عقدای استخوان باشند آن عقد را  
بخطابنه در مجامع بندند تا شکند **در کس** به قدر یک چنانکه هر روز  
بخورند جریان دفع شود **انحوائ** به قدر یک کوفته همراه آب تازه یا کاسه  
گاد بنوشند جریان دفع شود **در کس** به قدر چهار ماه سومان کرده  
همراه سی گاد بنوشند جریان را دفع کند برای جریان  
نیز نافع است **خم انچه** گویند و بار یک اسید و چوبی سیرند و خمر و  
آمیخته بر قیغ مالند باه پیوراید **در کس** بر قضیت کردن در مقدمه  
باه سریع الاثر است و جرمی سولس و کبریا و عو کش مرغین حکم



یکشنبه روز و آب گرم تر کرده گنجا دارند و مقطر کرده در شیشه  
کف گرفته باشند بعد سبب و زنجورند ششوت را زاده کنند از هر یک  
در شیشه با زیتون سحر کرده بزرگ نمایند با پیله زاید **در شیشه**  
در کلاب حل کنند و بدان آب مغزین و زنه سائیده برپا رجه طلای  
نمایند در قفسه بند جان را نفع دهد **در شیشه** اندرم با اندول  
باشند در قفسه و انشین و عانه طلا کنند در قفسه با بی نظیر است  
در شراب و آتیه سوده بر قفسه طلا کنند نمود از هر یک  
در عمل **در شیشه** زنجورند با پیله زاید  
این اثر دارد **در شیشه** با آب فاسر میس از جماع میسند نبات  
را فایده کند **در شیشه** یا منتقال تا دو مثقال نرم کوبیده با شراب یا غسل  
زنجورند قایم مقام مقنن است **در شیشه** سائیده بر کج ران و زار  
جماد نمایند نمود بسیار آرد از موی است **در شیشه** ضاوش بر قفسه عانه  
ممکن است جهت تر حای و کرنا در تماش و عجب اثر است **در شیشه**  
گیاهی است که رب و ریا اکثر میشود و عهران باز و غن کا و مخلوط کرده بر قفسه  
طلا کردن عنی مرد گرد به تجربه رسیده است **در شیشه** پنج شیشانی محو  
منزل شدن طلا فاصله اگر زنجورند قوت باه زاده کند معلوم شود که گویا  
جناغ کرده است **در شیشه** یا مسکه اش کرده یکف پای بسیار است و پای

بر زمین نگذارند و جماع کنند اساک آرد تا وقتیکه پاره بر زمین بنهند مثل  
نخود است **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
**در آب** در آب جوشان کرده نیم گرم بر خصیه ریزند و نقل آن بالا بزنند  
از همه انواع ورم خصیه را نافع است **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
همین نفع دهد **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
بست **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
خصوص برای ورم بلغمی و ریخی بسیار نافع است **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
نخچه بر خصیه ضا دمانند قش را دفع کند **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
در ورم آن دفع کند **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
بخورند برای استقاط حمل محبت **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
بچه بیرون آید **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
مانند و جماع کنند فوراً بچه بیزند و تخمیره پوست انار رسن حکم دارد  
**در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
حمل ساقط شود و تخمیره سبب مرد جا و شیر و سرگین کموتر آید  
استقاط حمل کند **در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد  
در بران بستن و دو سیم خرگوش در سبیل و لادت از جور بابت  
**در آب** در آب بپزد و درم خصیه ببرد



چشم مریم

۱۰

اسفول با نبات خوردن خون بس کند **اجرای** گفت خورنی  
 در چند روز خون حیض بسته بکشد **هم وزن آن تخم ترب**  
 هر روز گفت خون حیض لغایت **آرد پود** در آج میگذرد  
 برفج طلائع حیض بسته بکشد و اگر در آن آرد بیدره مناجست  
 مزاج پیونید بهتر شود **در آب** سوده برفج طلائع مانند کارش  
 آن دفع شود **این نفع دهد** بگللاب سوده همین  
 عمل کند **در روغن** گلاب اندود برفج بالند ضیق آرد و  
 باریک سده قدری کافور اضافه نموده در قدری شعله کرده  
 در فوج بالند ضیق **آرد پود** بعد حاجت نیلوب کرده درده  
 چند آب تر نمایند بعد دو روز بخوشانند چهل نصف باید صاف  
 کرده در شب نگاه دارند و ایام حیض بعد از بول همین آب استجا  
 کنند **عجرب** **بریده** بردارند و بعد یکپاس نفع آن  
 ملاحظه فرمایند **در آب** بجوشند و دیگر گرم کرده بنوشند  
 رحم را دفع کند و تسکین دهد **همین حکم دارد** **در آب**  
 جوش کرده صاف نموده در آن نشیند در رحم را دفع کند  
 نوشیدن در رحم را دفع کند **در طغنی** نهاده گرم کنند  
 و بر عانه بنهند در رحم که از شروع حیض بایعده از ولادت یا

در آج میگذرد  
 در رحم را دفع کند



پس از جماع بیدارید ساکن کنید **در وقت کوفته چینه مساوی نبات نموده**  
بقدر **شش ماه** در شروع حیض دو روز با بیش تر ناست روز شنبه  
در درج که در ایام حیض مقعد باشد دفع کند **از بار یک بار** بیدوبه  
پایه الوده گلوله ساخته در فم رحم نهند و در رحم که بعد از ولادت  
یا پس از جماع بیدارید دفع کند و مافع البسنی شود **در وقت قدری در**  
آب تر کنند و چون خوب آب در آید اندکی آب از آن بکشند  
باش کار یا تنها قدری شیر گرم کرده در دست بید که با قفس بیدارید ساکن  
کند **در وقت کوفته چینه مساوی نبات نموده** که بعد از ولادت  
کوفته چینه در آب بنیزند و بخاران بغضور سنانند برای حج  
النهر و مقعد و مفاصل محراب **در وقت کوفته چینه مساوی نبات نموده**  
ببرند و اشامیدن بکشتن در روز با بشکر جهت عرق النساء  
مفاصل و مریع بسیار مفید است **در وقت کوفته چینه مساوی نبات نموده**  
طلک کردن برای جمع مفاصل خوب است **در وقت کوفته چینه مساوی نبات نموده**  
حکمت گرفته بر آن افکنند که سوخته شود و نگاه بر آورده اس کرده  
هر روز قدری بار و غن بگشاید و بخورند و در دیلو و نیت دفع کند از  
محراب است **در وقت کوفته چینه مساوی نبات نموده** بر التوای مفاصل است نفع کلی دارد و حکم علی  
گوید که زو غن گل در صلابه دو دسته که از شراب مصنوع با  
مال

بالند و آن روغن را بر مفاصل طلا کنند نفع بسیار دهد **برای** بقدر  
حاجت در آب جوش داده نطول کنند عرق السابو جمع  
الورک و مفاصل را نفع دهد **برای** بقدر حاجت  
مجر با سبب **طبع** کوفته بایس مرغانی سسته طلا کنند و جاع  
مفاصل را نفع بخشد **برای** با غسل بنایا سده عرق السابو  
نقرس و وجع الورک را که از رطوبت بود مافع باشد **برای**  
کوفته بخت با غسل سسته بخورند یا جوش کرده غسل امیخته بشوند  
مفاصل و ترنایق مفاصل و نقرس و عرق السابو **برای** در آب  
صابون آمیخته و شیر گرم نموده بر وجع را نوبندند و در این  
دهد **برای** میگویند بقدر و درم و هموزن آن قند سیاه در آب  
لیا و آب تر کرده صبحی اذل آبله بخورد عقب آن شربت مذکور  
ببوشد برای وجع مفاصل و نقرس و عرق السابو بعد از  
دهد **برای** سوده بزرگ انار مخلوط ساخته و گرم کرده بر عضو بندند  
و چند روز بعمل آرند بر دردی که باشد دفع گردد **برای** همراه پنبه  
بقدر و درم تاب گرم بخورند و وجع الورکین را نفع دهد **برای**  
شیر گرم بستر و نیز از انوزا قایده دهد **برای** بستر منجم حکم دارد  
و نیدرم تاب سوده و یکدام روغن تان داخل کرد



نیگرم کینه بخور و عرق نسارا دور کنند **خسک** سوده در شهد  
آمیخته با حصار و بخور و برای درد مفاصل محبت حکیم صادق است  
در آب سائیده برزاق و ضماد نماید و آن دفع کند **خسک**  
ادویه مفزده که کار آید اینست **برگ** قبل از خواب  
بدون ساعت بر بدن بمالند حمایت دایره **رفع** دهد **یک**  
بلجواب کرم کرده بخورند بعد از شفت و زرب ربع دفع کند  
در آله همین تب قوت قوی و نفع عظیم دارد از مجرب است  
یک گرم نادر و ثقال خوردن تبهای کهنه دور سازد  
غلب غیر خالص و ربع و اکثر تبهای دایره را مفید است  
حمیات فرسوده را نافع بود و تسکین بخشیان و التهاب معده که در  
حمیات عارض شود کند **تخیر** کردن اکثر حمیات مفید است **رفع**  
دهد در آب جو شکرده نوشند تب لرزه را بسیار  
نفع دهد **بقدیر** چهار گندم آب سوده پیش از آمدن تب لرزه  
دهند بسیار نفع دهد **مسافری** طبایع آمیخته بعد از یکماه  
همراه گیرند و دهند تب لرزه را نفع دهد **تعیین** کند  
باز و بخور و تب ربع را نافع از مجرب است **برای**  
حاره نافع و آتش اندلس بپزیند جهت قطع تب ربع مجرب است

۱۰۰ دویه مفزده که مستعمل اند این است  
بزرگ که یاد درند آب سائیده بر خنایر نهند و غلیظ  
در بول سخته نموده بر خنایر نهند بالایی آن بزرگان  
تحلیل کند یا منفر و مواد تمامی بر آید مجرب است **کوفته بزرگ**  
سخته طلا گشت اثر کند بی که از غل بهم رسیده پدید آید بلب ضرب  
قطه زایل کند همچنین بالیدن موضع لعلات اما در شستن از نظر دل  
اثر کند بی با گل زایل کند که گل سپید مشهور است و طفلان خندان  
مینویسند بقدر یک طمانک در نیم پاؤ آب بگذارد صاف کرده بخورد  
ضربه و قطه را فایده دهد **خسک و بوسیده** بقدر یکدوم در پنجم  
آب یک بالیده صاف کرده سه روز بخورد غذا نماند چرب باشد  
سیاه یا بی نمک بخورند ضربه و قطه را نفع دهد **بقدر دوا**  
و قدری زرد چوبه سوده بر آن پاشیده در حلق فروزند ضربه و قطه  
فایده دهد مجرب است **سهمراه** قند سیاه خوردن مویای دارد  
تجربه رسیده **خسک** به آب سوده نیم گرم بر آن اسضاد نمایند نفع  
کند بر دهنل نهند سر کنند از **سهم** همین حکم دارد **بزرگ** تر و دفع  
جوشانیده بر دهنل ضاد نمایند زرد و چینه شود **کوفته** بر دهنل نهند  
بریم دهنل دور شود **مسلم** بر زرد گرم کرده بر ورم کف که مثل کلک

حکم



شود و بنشیند نفع تمام دهد **کرم نموده** پنج سس بار در دم بنهند  
این نفع دهد **کرم زرد** بر خیلوری بنزد و بالایی آن آب بچکانند و خشک  
شدن بنشیند نفع تمام دهد **آب سبزه** با آب سبزه در دم جویش طلا کند  
و دفع نماید **صحنی** بر دهنش با درم طلا کردن سریع الاثر است  
**آب سبزه** با سرکه طلا کردن محلش و مفتوح جمیع اورام است تجربه رسیده  
**آب سبزه** در آب نموده بر درمی طلا کند تحلیل نماید محبت **آب سبزه** با سرکه  
سوده جهت درم حار و سوختگی آن بسیار نافع و قاتل اقسام کرم معده است  
**آب سبزه** سوخته بخورش بگیرد برای اندمال جراحت محبت  
سوخته بر جراحت پاره پاشند فی الحال خون بند کند **سنگ** حشیش عمل کند  
**سنگ** برای خوات جراحت استی زرد و رنجب الاثر است و جهت قطع  
توقف ادم و اتمام جراحت بسیار نافع **کافی** بار دو یا سه طلا کردن  
بد و سرخ و اورام حار و فوق طفلان محبت **سنگ** جهت زخمها  
کنند و تحلیل اورام قوی سریع الاثر است **سنگ** ضاوش تحلیل اورام  
و در فورم و جذب سم کند **سنگ** یکجا با نیم خرد و با آب سبزه بر دهن  
بنشیند تحلیل کند **سنگ** یا لجنه کوفته بر دهنش نهند نفع کلی دهد **سنگ** سوس  
باشند پوده بر دهنش ضاوش نماید نفع عظیم **سنگ** در آب  
تا که مبر شود صاحب چپک بخورد و بالایی آن آب بنهند

دانه او دراج که بنزدان ماله میسارند نیم دانه باب سائیده بنوشند  
همین نفع دهد **در دانه** چهل عدد خوراندن صاحب چکک را نفع بسیار  
دهد **باب سائیده** در چشم کشند دانه های چکک که در چشم  
شوند فراموش **در پای راست** صاحب چکک میزند نفع دهد  
و دختر را برای چپ می باید **ایار** اگر او را بر فوج ذکر و خضه و سایر فوج  
جست و زور نمایند نفع دهد **براده** بر زخم کار و دشمن ناپاکی است  
نفع دهد سوخته برای سیلان خون **بک** آب کش کرده بر جوفه  
لنارضا نمایند گرمی آن فروشانند و داغ سفید می افتد این علاج بی  
نظیر است **باب سوده** بر روطلا نمایند کلف را دور کنند **باب سوده**  
**در دانه** بر پانزده **صل اول** در خواص غله مثل گندم و جو  
گندم گرم تر است بدرجه اول و نان آن بهترین آنها بود غذا تمام و نیکو  
دهد و نان تنگ غذا کمتر دهنده و کمتر گوارد و کاه قوت کند و سده آرد و  
مفرود بخلاف گرده و نان تبریزی غذا تمام دهد **در سرد و خشک**  
بدرجه اول و غذا را گندم کمتر دهد و گندم و نان برود و کتاب  
برود و مرطوب بود و سریع الهضم **در خشک** بدرجه اول و در حرارت  
و برودت او اختلاف است نزد بعضی بدرجه دوم خشک است و در  
حرارت و برودت معتدل با ناصیت در نحو المراج و در بار المراج



برادرت احداث کند و غذا لطیف و بدو زود گوارد و او را بار غوا  
و روغن با ذام بنزد با شیر و شیرینی خوردن بدن را گرم کند **کار** که یعنی با جره  
بارد و یس است غذا اندک دهد و قابض باشد و بهیچ آن شیر و روغن است **جند**  
**روغن** خوب خط روپی مایل بر است و در دویم درج خشک محل بلغم و خون  
و قابض طبع و ثقیل و نواح و تغذیه او بجهت سل و سهان نافع است **ارزن**  
یعنی چینه خاریس است و بعضی سرد و خشک نوشته اند و میفرمند شود غذا  
اندک دهد و قابض است **کاک** اینهم قسم چینه است **کود** غله مذست گرم  
خشک بسیار قابض **مید** اینهم غله مذست سرد و خشک همه او را  
سودمند است قبض دفع کند و برای درد کمر مثل چوب چینی است  
**ساده** یعنی سادان این نیز غله مذست طبع سرد و خشک حن  
خشک کند و تن را سست کند و بلغم و صفرا زیاده کند و در سینه نوز  
بیدار کند ثقیل و در میفرمند قلیل غذا اکثر الفضول مصلح آن روغن زرد  
که از شالی میسازند بسیار قابض و مسدست **کند** بهندی مژ  
گویند طبع آن گرم تر است در اول باید دویم سینه و شش را از  
رطوبت پاک کند و دیگر فواید آن بسیار است **سند** یعنی نخود حار  
و رطوبت غذا بسیار دهد و تقویت ماه کند و او را در رویش نماید  
مصنعی لون غول است و شستن بدن بیدار آید و آنچه سیاه و سرخ بود  
غذا کند

غذا کمتر دهد و در آن **سیراب** یا **بارد** یا **سیراب** و غذا اندک دهد  
او لطیف بود و زیاده و خلق و امراض سینه را مفید بود و مصلح آن  
و سوزش است **سیراب** یعنی مرغی فریاد مانند در آخر اول گرم است و سفید  
او مایل با اعتدال و محرک باه و مولد منی و شیر و در بول و حیض و  
مسمن بدن و مصلحتش الکامه و در تخم است **سیراب** یعنی مرغی که باه  
و رطوبت و سرد و بعضی سرد و خشک و معتدل است و میوه  
آن محمود تباهی گرم و سرد را دفع دهد و دیدن را مفید بود و مؤثر در  
مصلح است **سیراب** فارسی یعنی باش سیاه و در بندی آورد گوشت  
سرد و خشک است و مقوی باه بسیار است اما دفع کند **سیراب**  
حب القلنس یعنی گلشن طبع او در دویم سرد و خشک و گوشت  
مایل بر طوبیست و **سیراب** یا **سیراب** و نهایت منفعت  
کرده است و رافع فواق و در بول و حیض و بلین طبع و محففت  
و منفتح شده **سیراب** یعنی مرغی که باه و یابوست و تغلیظ  
خون کند و دیگر دارد و سوداوی بود و خوابهای استغفاره دارد  
آن مطلق و جرم آن قابض بود آنرا با چغندر خوردند کم منفعت کند  
و عدس بسیار خوردن خدایم از دو گوشت استغفار نافع بود  
و صاحب جلدی و درم گرم را دفع دهد **سیراب** یا **سیراب** گوشت  
او را شاخ میزنند



قله هندست طبع آن گرم و خشک و نرزد بعضی سرد و خشک است محو  
مزاج در مغز است کند و بارد مزاج را نفوذند **جواب** غلظت شیرین  
سرد و خشک و در مضم و بدن را در سست نماید و در همه بگام  
باد زیاده کند و خون فاسد دفع کند **جواب** سرد و قاطع است  
در دفع حرارت و فربهی پیدا کند و خارش بدن دفع کند و خون فاسد  
را مافسازد و غلظت طاریا بس بلغم را قطع کند **کندن**  
در هندی السی گویند سرد و خشک بود معادل حرارت بدن است  
و یسوست آرد **جواب** یعنی تل حار و طبع است و دیگر گوارد افساد  
غذا کند و معده را زیان دارد اما دفع یسوست کند و فربهی آرد  
و قوت باه میفزاید **جواب** یعنی متهی طبع آن گرم است و را خرد و  
اول و گویند در دویم خشک است و در اول از رطوبت فصلی  
خالی نباشد و گویند گرم و خشک است در دویم مفتوح و ملین بود و  
حمل و بهی و در حیض و نقوی ریه و دیگر فواید آن بسیار است  
یعنی تسکین گرم و خشک بلغم و خارش را و در سارزد  
روغن او غلظت را خست و چون سحوط کنند آنرا گرم های غنی دفع  
و اگر بر زخم مالند نیکو کند **جواب** یعنی رازی حار و پاکست خوردن  
وی قطع بلغم کند و دیگر فواید آن بسیار است **جواب** یعنی تخم کونار بارد

بارد و طب است سعال و خسونت حلق و تزلزل و سهر و ضعف باه را نافع  
بود و آنچه سیاه باشد بخند رود و سبابت آرد زیاده استمال آن ناید  
کرد **در کرم** چنگدانه خاکی پس بود سهل باشد دبا دبا کند **در کرم**  
**در کرم** ولایتی و هندی **اگر** حار و طب است خون نیکو از و حاصل می شود  
و بدن را فوهمی کند و قوت باه در و بهترین آن الگور سید است که  
پوست آن آنکس و آنچه دوست رززار حدان گذشت باه باه تفتیح  
آن کمر شود و دانه الگور گرم خاک باشد و پوست الگور سرد و خشک  
و آب الگور گرم **در کرم** به پوست یال باشد معده و جگر انفع داد  
**در کرم** یعنی خوابانی و زرد الو نیز گویند طبع آن سرد و تر بود و منفذ شده  
و ملین صلابات جهت تسکین التهاب غلبان خون و صفوا  
نافع و دافع آرد و معده را مضر بود **در کرم** و معده نیز بود اما از آن  
کوچک باشد و در طبیعت از و لطیف است **در کرم** گرم تر بود و لطیف  
باه و معده و دماغ کند و سمن بدن است و غذا بسیار در و معده  
آن با دام و سخاوت است **در کرم** گرم و خشک است و مقطع بلغم  
و مقوی باه و قاطع برودت بود و آرد و سودا تولید کند و مصلح  
آن است بلخین است **در کرم** طبیعت و یی سرد بود و نزد بعضی و یی  
اعتدال در آخر ادلی و مقوی دل و دماغ و مصلح و مسرت آرد



روح حیوانی و نفسی **طبع دمی** در اول سپهر در سیوم خاک  
در تقویت معده قوی تر از سایرین و جسم مرد و قایل **اند**  
**سیر** معتدل بود و تقوی قلب و معده و مفتح و مانع عفو نیست بود  
با نسوم متفاوت کند و آنچه ترش است از دفع سنگی کند و قایل  
در سرد و خشک بود **در اول** سرد و تر و بلین طبع و سیر **طبع**  
بخلط غالب و محرک ماه و مجرور است بعد طعم مورث محمد و  
معده و جهت خنونت حلق و شش مفید مصلح آن جوار است  
با دیاست و از سبب غذا پیوسته و در او را رکن و تقویت  
و معده و تسکین عطش و غشیان کند و دیگر نماید آن بسیار است  
در خمش و برش مثل نضالو لیکن پوست می زین است  
طعمش ترش در دویم سرد و خشک است و محرک اخلاط غفنه  
و بولد بلغم و سرفه و درد شکم مصلح دمی **طبع** است  
و بلین کند و معده را منفر کند بود و صفرا را تسکین **طبع** و بار در  
دفع حرارت و بلین صفرا کند اما در معده فاسد شود و خون بار  
حاصل شود و سنگی ارد و دیگر گوارد و بولد حمیات خفنه و تقطیع  
بلغم نماید **طبع** در دویم سرد و در اول خشک است لیکن **طبع**  
و دفع خار کند و در معده فاسد شود و معده را منفر بود و قاطع صفرا

و ترش

توت سی سفید خوانند طبع وی گرم است و اقل  
و تر است در دویم گوشت سرد است او در اقل و چون بخورد  
زود از معده بگذرد و این طبع وی و مولد خون صالح و بهی  
موانع سینه و تش و مرتب و باغ **انار** گرم و تر است و زود  
بعض سرد با مقدار در اقل تر با قوت قابضه و طبع غذا و مولد  
خلط صالح و دیگر فواید آن بسیار است **انار** سرد و خشک است  
مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود و اگر با شحم او را  
میفتانند سهل صفر بود **ترنج** مفرج است و پوست او حار و  
یابس و مفرج و مقوی معده و مسکن صفرا و بوی دهن خوش کند  
و پوست او حار و تر است و غذا بسیار دهد و دیگر گوارد و جمال  
آن بار و یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان وی  
و غلیان صفر کند و پوست آن اگر در پیانی مالند دفع حارند  
که از در کسر شود **ترنج** یعنی نازکی لطیف تر بود و خواص تر است  
است انار تران را نهایت فایده بحث **ترنج** یعنی کنوله جات  
همین است نخل از ترنج لطیف تر است باد و بلغم و صفرا و زرد  
و فریه سازد و در زنگاله خوب و **ترنج** و ترنج است اما قوت  
از سرد و زیاده دارد مقوی قلب و جگر و مفرج نهایت **ترنج**



یعنی امرت پس که آنرا میوه گویند برای خفقان لغایت مقدمات  
منی بفرایند و فریه سازد و دل را قوت دهد و صفرا و بلغم و آنرا که  
بدن دور کند و بجهت تپهای حاره و محرکه و تسکین غلبان صفرا  
و خون و عطش آن را چاک کرده در آب اندازند و تلخی بوی او دور  
کند **در جمع خواص** مانند نارنج است که آن را بنج گویند  
در دویم گرم و سیوم خشک غیر رسیده او در اول سرد است حاصل  
احلاط الرجه و مقوی نفس و ملکو کردن راحه و نان و منع خفقان و دور  
سراب و درافع کوبسیر و در فریه کردن بدن تعدیل است و دیگر فرایند  
لبایت **یعنی** انبلی سرد و خشک است تسکین صفرا و کلبین  
طبع و دافع خمار صداع و تشنگی و در سازد **در گرم و تر بود** و بکند  
و در دمای یاکند و تلطیف با تخم ارد و تقطیع اخلاط و ادرار  
بول کند و ملین طبع و مسمن بدن و مقوی جگر و دفع سده و درم  
طحال و شش میسر دارد مصالح آن جوز و نازد ام است و این خشک است  
رطوبت کمتر بود **در سرد و خشک است** تسکین صفرا و کلبین و تبخیر  
نماید **میوه** هند است سرخ بایل بزرگ و طبعش میوه سرد و تر  
در دویم ثقل و در یستم اگر بی سیرینی خورند خارش بدن پیدا کند  
مصالح آن قند و کلاب است و مفرصه مصالحش جوارش است و در حال

بش کثارت بلغم او بار دیست و فایده او تبرید و قبضت  
و نزد بعضی در اقل و کمتر رسیده او قابض قلیل غذا و در نفخ و صمغ  
الکیموس و نیم طشتن مسهل صفرا مطنی حرارت و ترشس و توانع التصدید  
بخار است باغ و مفرس و دهن و معالجتش قطعه و در مجروحین مسکنین  
و ضاد سگوفه وی جهت رفع بثره مجرب است **زرد** در فارسی سیل  
گویند طبع بارد و یال مسهوی معده و جگر گرم و مانع قی و اسهال  
کند و سده بکشد بارد و یال است در اخروانی تقویت  
قلب و معده و کبد کند و کین غلظت و منع قی و اسهال کند و  
بکشد **زرد** گرم و تر است تفریح آرد و خفقا را بایل کند  
بارد و یال است صفرا را قوت دهد و باد را دفع کند و  
را فایده دهد و حرارت را ساکن کند و آن ثمر و خشی است  
رنگ و نازک مثل تمر نیم خسته او سیاه طبعش شیرین بایل تقویت  
و طبعش گرم و تر نزد بعضی گرم و خشک است نفخ آرد و معده را قوت  
دهد و قبض کند و حدت منی بفریاد و فریه سازد و سینه و موزاک را  
نفع دهد و آنچه در ولایت گجرات میابند بهتر بود و مغز تخم وی چو  
لبیر زنان سائیده و در چشم منظره و ناخونه و کل چشم و بکشد  
دفع کند **سرمه** سرد و خشک است و قبض نماید و قیطر النول را دفع کند



دفع کند و سرعت انزال را فایده دهد **میخوه** هندست باغی صحرای  
مای حابن شیرین در محنت است و گرم و قابض بود و کوفت بد  
و صفرا و بلغم و حرارت در امراض حلق و گلو و کرم معده و دمود  
سرفه و اسهال دفع کند و استها پیدا **د جاس** قهزجی در محنت قریب بود  
سرد و خشک است و در مریضم بود و منی میفراید و فربه سازد و گوشت  
و اسهال دفع کند و استها آورد و جاسن کوچک نیز همین خاصیت دارد  
**کوفت** خاصیت آن با الگور و فال قریب است و در سبک و سیر  
ست باد و تلخ دفع سازد و اگر شیرین و قریب بود گوشتی آرد  
باد و تلخ و بلغم و قی و درد شکم را دفع کند و گردنه خام و قریب  
آرد **سود** یعنی پستان مابرد و طبع است بلغم حلق و سینه و  
سودا بود **سود** سرد و تر است و مرق و جهت امراض سینه و پستان  
دستهای حاره و گوشت جهت ایجاد منی و تولید آن نافع و تقویت  
رازیانه است و نافع دیگر آن قریب پستان **سود** دو نوع است که  
خاصیت یکی دارد کل او میوه شیرین است باد و صفرا دفع نماید این  
بجای قند سیاه شراب بند و فواید روغن او بسیار است یعنی آن  
دستی در عربی تین الحلق گوشت شیرین با دمی باشد و طوطی سرد و تلخ  
وزنان حامله را نجات میدهد و نباشد تا نباید خورد و شیر او برای آبله

طفلان در آسمان آن معتدل است **از** آنرا نرگ نیز گویند طبع او  
بارد است خام او تلخ و بلغم و خون پیدا آرد و خفته آن خون و باد و  
تلخ دفع نماید **یعنی** سیتاپیل سرد و تر است نزد بعضی گرم  
گویند بقیل او دیر بزم و مولد خون صالح و بلغم و موافق مزاج خوردن  
و مضر سرد و در مصلحت جوهرات عار **یعنی** نوز چند نوع است  
یکی که تر بانی است آن بسیار لطیف و لذیذ شود اما خوردن کماله  
منع است طبع وی در گرمی معتدل و دویم تر سمن بدن و مرطوب معده  
و بلین سینه و دیر بزم کثیر غذا است مولد خون و حرکت و میوه  
و جهت لاغری کرده و سرفه و خسونت خلق بسیار مفید اما زیاد خوردن  
خورد **میوه** هند است تخم او سرخ و قهقه نماید و سبب است تسکین  
و حرارت فرو نشاند و دیر بزم است مصلحت تخم بر این است  
نباید خورد بسیار ممنوع است **مشهور** است پخته آن بار دوار  
معتدل و نزد بعضی سرد و خشک است قاطع صفرا و قائلین است که وی  
الضم چون او را بسته به نرغ که در هند سودمند است و مضر معده  
مصلحت جوهرات و دندان را صاف کند و حرکت بانه است  
آن نیز میوه هند است لبل قلمن میشود خوش غزه بود باد و بلغم  
صفرا دفع نماید و فرج آرد و قویست و در گاوستان بسیار



د وقت بود سرنج و سپید شیرین و در برهم و دافع صفرا بود  
و تقطیر البول و تسکین و حرارت را دفع کند و منی بپزد **بر فربوری**  
نرسش مشابه آله نازک لیکن از آن کو چاک و منی سپید و خایه در آن  
و طبعش ترس با لک جوشت طبع وی سرد و خشک است و قایل بر معده  
و دیگر خواص مثل آله اند و اچارش خونیست و **شمر** درختی است  
هندی بونانی الیچ گویند در دویم سرد تر و در سیوم خشک تر و روده  
قایل بر و مانع ریختن مواد به معده و امعاء حافظ اخلاط از تعفن و سلا  
و محرک باه و مسکن قی و عطش را نافع و قاطع آب از دهن درخت  
الدم و مقوی قلب و معده و چشم و مسهل سودا و بلغم بعد و خورا  
از سته درم تا پنجم درم و مفسر مصلح آن غسل با لبس بلیله کاپی  
است و مرابی وی بلین طبع و مقوی اعضا و باطنی و با صمه و دافع  
بور و حاقط سیاهی هوا **شمر** درخت هندیت مثل نارنج ترس  
و تر و نافه و قاطع صفرا چون در آن دیار ادویه حاره کند و خشک  
قوانج بکشد و مضم طعام کند و نفخ را دور نماید و بلین طبع و است  
همیشه مفید و در معده ساکن کند اگر سوزن در آن فرو برند  
در چهل روز سوزن نکور خاک شود **شمر** در فارسی و سبویه  
گویند از زخمش خمیره است طبع او سرد تر و باعث عفون و موله

بلغم مثال خربزه تصفای و بومیدل مقوی و مفتوح معده و دماغ  
ست مصلح آن است که گرم است که با آب **خربزه** گرم تر است و در باره  
الغذا و تقویت یاه کند و آنچه سیرین است با بار در طبع و تولید  
رطوبت و فصلی کند و مصلح آن است که تبیین است و دیگر خواند آن بسیار  
دیو است آن اگر در گوشت اندازند زود بخته شود **دانه** یعنی تریز  
بارد و طبع است آب محرق و جگر گرم را نافع بود و سنگی است  
و معده را مفید مصلح آن سیر است **کبری** را گوشت بار و در  
ست بومیدل تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن در باره معده  
**باد رنگ** نیز گوشت در آن خود دوم سرد تر و مسکن حرارت  
صفرا و خون و التهاب است و ارفع سنگی و مفتوح شده و جگر  
و در بول و مخرج حصات **سیح** گیاهی است هندی که در آن  
مثل نیلوفر میوه و طبع دمی بارد است و قابض و دیر میوه است  
بلغم پیواید و محرر را نیز فایده دهد و آب او مسکن حرارت است  
**سند** معروف است طبع او سرد و خشک اما باد پیواید و بلغم  
و آنچه کم کند و اسهال غلیظ را بصورت نقد و سنگ شانه برود و قوت  
و اگر سنگی پیواید و شوره و لاغری را ببرد و قابض و تر را نفع دهد  
و سورس دل و پیوستگی و سنگی و خشکی خلق را دفع سازد



و اما قهقان را قوت بخشید **شکر** انواع آن چندان است که آنرا بگویند از همه لطیف است در اول بارد و در طبع حلو و سینه و سعال را نفع دهد و در ارارد و تقطیع بلغم کند و خفقان را بلغم غایبه در بدن را فریب سازد و تفتیح شده و تلطیف خون و تنقیه ثمانه و در ارارد کند و محرک باده و میج قوی و مولد نصرت **شکر** سرد و شیرین است و در پیغم و بدن را نورانی سازد و در باضرا و بلغم دفع نماید و منی زیاده کند و بدن را قریه سازد **زیت** میوه هندی است در عربی آنرا زیتان اند و گویند شیرین و در پیغم و استهارد و بلغم و صفرا دور نماید و جف و سعال را نفع دهد **سینا** اینهمه مشابه پیل است بیکر این کس بسیار و طبع آن بارد و در طبع است جف کند و سرفه را فرود دهد و صفرا را بکین و در **فصل** **سیرینی** **آرد** و آن شیرینی است که از آرد برنج و شکو و روغن و آب باران خمیر کرده میسازند شکل نان کوچک سریع الهضم و جهت مزاج سوداوی لغایت نافع و در حرارت معتدل **طبی** گرم و تر است سرفه خشک را نفع دهد و مغز را قوت و خفقان را نفع بخشید **شکر** معوی ذل و در باغ است و طبع را فرخ بخشید اما افراد

مراج آن قریب فیست **از دوا** سینه را قوت دهد و باه بگیرد  
و من پیدا کند و کرده را قوت بدهد **سینه** تقوی دماغ و دل است و حرکت  
باه کند **حفظان** را فایده دهد و دل و دماغ را قوت بخشد  
**مقوی** طبع است و محرک باه و قاطع بلغم و منی اخراید **از دوا**  
اینهم مباح شکر پاره است **باغ** و باغ طباک دل و مقوی دماغ  
است اینهم **سهم** حلیمی است اما لطیف و خوش ذائقه  
کرده را قوت دهد و منی بپذیرد و مساک است **از دوا** سرکه  
را قطع کند و سینه را قوت دهد **از دوا** قاطع بلغم رقیق است و مسیح  
باه و مقوی شانه و مانع سلس البول است **از دوا** برای طهارت  
دل نافع و قوت دهد **از دوا** قاطع بلغم لرج است و محرک باه  
و خون بپذیرد **از دوا** ثقیل و دیر میخورد و مولد بلغم است و مصلح آن سرکه  
با آب گامه است **از دوا** قوت صفت دی چاست که قند را بپذیرد  
آرند و می کشند و قتی که تمام کشیده شود و بعد پاره های کوچک است  
غریب است با آب گرم کند مثل دانه مصطکی مانند طبع دی گرم بود  
در اول گویند حرارت دی در سیوم بود و آنچه فایده شوری بود  
گرم و خشک است و در دویم جهت سرکه و سینه مفید است و  
خون از وی متولد شود و شکم نرم کند و قوت بپذیرد و باد و بلغم



را دفع کند **قد سفید** حار و طریقت منفیه آلات سینه و شانه و می  
میکند و مولد صفرا بود و تسکین آرد **بانی** از قند لطیف است **اقسام**  
آن چند اند اما سفید خوب می شود در آخر اول گرم و در اول دوم و هم نزد می  
اول چون کهن گردد میل به خشکی داشته باشد و دی ملین بود و مایع  
مبعده **قد سفید** طبع دی در دوم گرم و در اول تر ملین از آن زیاد  
تر بود **قد سفید** که آن را یونانی گویند گرم است **قد سفید** یعنی کثرت حار و طریقت  
نفع را دور کند و مضم است و دیگر فایده آن بسیارند و نزد بعضی  
معتدل است هر چند سفید بود بهتر باشد و باد و بلغم و صفرا را قطع  
نماید و قوت جماع افزاید و نزد بعضی بر آنند که افزودن بلغم و منی کم  
کردن باد و صفرا همه از همه شیرینی کمتر بود در تلخ است و برکت  
شوری که در وی است اما قند کهنه اقوی بود و در جمیع صفات از نو  
مکانت و پیچ و صفرا استخوان و منی را قوت بخشد و چندان سهل  
نبود و سبک باد و قند کهنه یکسال گذشته تا سال روز به است  
اگر بعد چهار سال بکار برند قوتش زایل شود و حکمای هند قند سیاه  
بسیار در ترکیب کنند و بجای غسل در معاجین و غیره بکار برند  
**قد سفید** **قد سفید** مثل ساک و غیره **قد سفید** یعنی ساک مالک بار و طب  
ست غذا نیکو دهد و زرد گوار و خنک است حلق و سرفه را مفید بود

یعنی ساگ بهشتو بار دو و طبع تر از تفتیح شده و ملین و منع یرقان کند  
دویرا چون برینند اندکی بخورند شکم را باز و چون خسته او نهادند و دم  
بای گرم را تخلیل نمایند و بخدای نیکی دهد و جگر گرم را نافع باشد و محروم  
نزدج را از این حاج با صلاح آن بنود **بقوله** یعنی ساگ خرفه طبع و بی سرد  
و تر و سیوم و گویند در آرد دوم صفرا شکند و تی باز در دو چون دم  
آب دی باشد از منافع شرف الیم کند و گزیدگی جانوران را سود  
دهد و سوزش مثانه و درد آن را بکشد **بقوله** یعنی ساگ لونیا در  
دوم سرد و تر ملین طبع مرطب بن قلیل غذا و مطفی حرارت غریبه  
و بولد خلط صالح و ممکن تشنگی و سرفه حار و ضاوش جهت جرب  
و اورام حار و درد سرد و خراج قروح و درم چشم و تانیل و قروح  
باطنی و غلبان خون نافع **بقوله** یعنی ساگ چکه و تره خراسانی نیز  
گویند طبع و بی سرد و خشک در وسط دوم و گویند در اقل شکم  
به بند و مژه صغیر را بسود دهد و اشتها را طعام زیاده کشد و مقوی و  
دافع بلغم است **بقوله** یعنی ساگ بلوی خوردن آن استقامت را قاید  
کند و دیگر اورام صند و احتار دفع سازد **بقوله** یعنی ساگ  
کاسنی باز بود بایل مویست و دافع تشنگی و تسکین صفرا و حرارت  
جگر را و در کند **بقوله** یعنی ساگ بهشتی گرم و خشک است برای مری



مفید بود و بلغم را دفع کند **یعنی لال ساگ** کبر و صغیر بود در سیوم سرد بود  
و در اول خشک است در ادع و در بولم هر دو بکن حرارت باطنی قابل  
و قاطع ترنم الدم و آب قاطع خفی و جهت قرحه امعاء و نفق الدم  
سینه و اسهال مراری و فی صفراوی و تب غی و دملی و ضادان  
جهت باد سرخ و اذرا تم حارة و منع القصاب مواد و حرات  
تازه نافع و حمل آن قاطع حیض **یعنی لال ساگ** سیه گرم و خشک  
است تقویت معده کند و باد را بشکند و طبع آن برای در دمانه  
و کرده مفید است **سرد و شیرین** و سریع الهضم بود و صفرا  
دفع کند **گرم است** بلغم را دفع کند و اعصاب را نفع دهد و  
بشکند **خار و یابس** است مزاج بلغمی را فایده دهد و حب  
خارش را نفع دهد **یعنی کثیر تر بار و یابس** است مقوی دماغ  
و منع بخارات کند و معده گرم را مفید بود و آب او قاطع رطوبت  
است و باه را کم کند **خار و یابس** است مقوی نغم و مقطع بلغم بود  
صداع آورد و خوردن بعد از غذا نافع ترش شدن طعام و لبن  
طبع و در حیض و ملطفت مهبی و دفع قوینج و مقوی کرم گرم  
و خراک است مقوی معده و کبد و نافع فی اسهال بود و گرم  
و تقویت یاه کند و سیح را بشکند **یعنی کرم** کاه در اول گرم و خشک

د مہی و نیکو کننده رخسار مولدنی و منوم و مانع صعود بخار را شایخ  
و ملین آلات صدر و کتب آن سہل و مدرست کہ حقنہ بکار برند  
کہ قسم کہ نبشتہ بار و طب بود لنگی نبشتہ اند و زود منجم شود  
خن نیکو آرد و مولد سودا و حباب آرد و ترلہ را دفع کند و ہم  
را منفرود **بہی** اینہم از قسم کہ نبشتہ در ہنہ بسیار می شود و غذا نیکو  
میدہ و خوش دایقہ و لطیف **ان** این نیز ساکت است کہ برا  
از یاد شیر زنان بہ پزند و بخورند **بہی** چہ از قسم می شود و سرد و  
خشک است باد و بلغم و صفرا را دفع کند و منی بسیار سازد و قوت  
بلن دہد و زود منجم و ملین بود و اسس معده روشن نماید و **بہی**  
**بہی** اگر چہ خفایت یعنی ترکاری را قنداد بقول  
موسسہ اند لیکن این فقیر بقولات آنرا علاحدہ کردہ است کہ  
بقول مثل اوراق است و کدو و ترئی و باد انجان و شلغم و غیرہ  
ترست **قع** یعنی کدو نیکوترین آن و تر بود در سیوم غذا از دیگر  
وزو و مکیزد و صفرا و خون ساکن کند و حرارت نبشتہ اند و لنگی  
مازہ دارد و خنونت سینہ و سرفہ را نفع بخشد و بلغم را قوت دہد  
و منفرود **بہی** سرد و باطن حرارت و مغلط خلط و خلط  
آن مہی و مسکت **ان** یعنی بیکن در زودیم گرم و خشک است



و گویند خشکی در سیوم مقوی شده و مفتح سدای که از غیر او بهم رسد و اگر  
در روغن بریان کند شکم را باند مصلح آن سرکه و جوز است **کند تر است**  
شیرین و سرد و ثقیل بود صفرا و بلغم دفع کند و بخون فاسد تپ سرف  
و دمه دور سازد **محبوبه** یعنی پیته سرد و تر است بستیگی بول بکشد صفرا  
دفع کند و حرارت بنشاند و منی بفراید و بدن را خفه کند و قوت دهد  
و مری آن بسیار لطیف شود و شیرینی آن برای خفقان بسیار سودمند  
است و آب او نفث الدم را فایده کند **قوی** و دسم بود که  
گسیادوم از سرد و شیرین و سبک بدن و منزه بدن است و تفاح با آن  
مصلح آن اباز بر چاره است لیکن نفتح لطیف و قوت بدن بخند و حرارت  
دفع کند **محبوبه** شیرین و ماضم و سبک بود صفرا و تر است دفع کند و فریه  
سازد و اشتها را زاده کند و سبک او سهیل است **کرمان** بفاخر سی حیادی  
نماند و عصاره او خشک است در سیوم و سهیل مرق شود و بلغم  
و زرد آب و منی و صفی و زافع است قه و سرفه نازده و شیره او بر فای  
سیاه و سنک کرده و بواسیر و فالج و لقوه او صداع گرین و در مفاصل  
و عرق النساء و حمل و در حصین و قاتل حصین است **محبوبه** لیکن  
از دی که چاک بود مشابیه تر بود طبیعت وی قریب بکبد و است خوار است  
صفرا و در سازد لیکن آن را سندانرا بهتر از کدو دانند چرا که زود نهم است

**پول** بفتح بای فارسی و سکون لام و فتح واد و سکون لام ثانی اکثر  
در زراعت برگ تنبول میکارند و از آن ایل بند خورشید سازند  
تنها و همراه گوشت هم میخورند گرم تر باضم و نفوی دل و باه بنفرازی و شنی  
طعام و دافع سرفه و ساد خون و دبا یسل و بنور و قاتل کرم شکم است  
**کروبی** هم شکل و هم خواص کردی است و اگر پنجه او ساییده بر بوا سیر  
طلا نماید نفخ دهد و قبض را دفع کند و از فرج زنان خرد که یاسند جدا  
بیرون آید آنرا نیز دفع کند و حل چهار راه که بنفقت آنرا الکا دارد **سرم**  
این ترکاری نهند است و قسم بود یکی همین دراز و دیگر دراز و باریک  
هر دو ز مبحث شیرین بود بازه اش بنیزند و بخورند و غث او را اگر  
در گوشت بنیزند بسیار لذیذ و ممکن شود **طبع** وی گرم است  
در دوم تر است در اول غذا بسیار دهد و سودنی باشد و سینه را  
نرم کند و باه برانگیزد و بول براند و سهیل بود و استها طعام سازد  
و چون خام و بخت او را بخورند روشنی چشم بنفرازی **سرم** یعنی  
چند طبیعت می گرم و خشک است در اول گوشت مرکب القوی  
بود و بعضی گوشت تر است در اول لطیف بود و محلل و نفیج و طحال را  
فایده دهد **سرم** سرد و تر است و مغلط خلط است و نفخ اردد و در  
ست و دیر میخورد و مولد بلغم و مضر معده ضعیف و متعفن و اسهال اردد



مصلح آن ترشی و مفضل در زیره و ریحیل است **گند** یعنی رزوک طبع دی گرم است  
در اخرو در حبه و تیم تر بود در اول ماه را تحریک کند بول برزند اما در میغم  
بود و منفخ و مولد خون بدو حلوائی آن بسیار میبست که همین در بدن  
ترکیب کنند **در زمین** که آنرا سوسن گویند مردمان هند قلیه برزند و اچار  
خوب شود و اگر سنگی زیاده کند و قوت طعام آرد و بلغم دفع نماید  
و جهت رفع بواسیری نظیر است اما دشتی نباید خورد **در** دشتی  
است مثل شکند و زمین قند و ریز زمین میگوید و این ترکاری از اطراف  
عظیم آباد پیدا شده الحال اینجا میمیرد و سرد و خشک است و بعضی  
نماید و خون را فاسد کند اما در گوشت بسیار خوش ذائقه میبود  
**در بیان** که تا شیر جمیع گوشت معلوم شود **در** قاتل  
ترین جمیع گوشتهاست طبع آن گرم است در اول و نیکو شود جهت  
بدنهای معتدل معده و مولد خون و غذا بسیار دهد و گرم تر بود و جو  
غنیان آرد و با شیان و قابضه برزند **در** در حرارت و رطوبت کمتر  
است **در** سرد تر است **در** سرد خشک بود و بهترین برزاده که  
یک سال باشد **در** گوشت و نه بهت حرارت آن کمتر است  
از گوشت بره بود و در غلای شیر خواره که شیر نیکو خورده باشد بدو  
و نیکوترین آن سیاه زنگ بود و سبک تر و لذیذ تر و گوشت گوشت

در بیان  
در حرارت و رطوبت کمتر  
است  
در سرد تر است  
در سرد خشک بود  
و بهترین برزاده که  
یک سال باشد  
در گوشت و نه بهت  
حرارت آن کمتر است  
از گوشت بره بود  
و در غلای شیر  
خورده که شیر  
نیکو خورده باشد  
بدو و نیکوترین  
آن سیاه زنگ بود  
و سبک تر و لذیذ  
تر و گوشت گوشت

بازار

انچه سرخ چشم از رزق باشد حرارت آن کمتر از گوشت میش بود  
معتدل باشد و بر طوبت و موت و زود نیم شود **در گوشت گاو**  
**گوشت گاو** غذا ده فایده گویند سوزش معده و غذا بدید و بولد  
خون بود که میل بسیار در **سینه** **گوشت گاو** بهترین آن بود  
که جوان پسند و نیکوترین اوقات خوردن آن نهار بود و آن  
خاک تر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی گویند گرم و خشک است  
در چهارم **دوی** کثیر غذا بود و از پنجه سیاه بود و مضای سود دای را  
متولد شود **دوم** **گوشت گاو** نیکوتر از گوشت گاو و گاو میش است  
سرد و یک رانده با طبع آن گرم و تر است و غذای معتدل بود و جو  
صالح از وی متولد شود **دوم** **گوشت گاو** است غلیظ تر  
گوشتها بود کمیوس بدید و در معده بقیل بود و در  
سرد و خشک است **دوم** **گوشت گاو** خنکی کرده از حیوان از خنکی  
کرده بهتر بود و چون رزق وی مایل خشکی بود و نیکو آن احوال متغیر بود  
و فاضل ترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود بلکه وی از همه گوشتها  
فاضل ترین بود و گرمی وی کمتر از خایه دار بود و زود نیم شود و خون  
معتدل و زوی متولد شود و فربه آن مرطوب بدن بود و بلین طبع  
لاغری را لاغری آرد و محفیف طبع بود و فی مرغی معده و صلیح آن باز است



گوشت تریچه بویست گرم بود و در آخر ادع نیکو بود و غذای غلیظ  
بود و غلیظ تر از مجموعه گوشتها **الم الحین** گوشت آب مصلی اصحاب  
سخت را و ریاضت قوی بود و شام دی متخلل و وی مانند گوشت  
شتر بود و غلیظ و در ذات او تولد شود باید که هر دو را برتری پزند  
گوشت گاو کوبی سرد و در خاک غلیظ بود و بر سر مع آرد **الم**

**الحین** گوشت گوسفند کوبی گرم در خاک است در سیوم لقوه اقلج  
مفید بود **الم** گوشت گور خر گرم تر است و غلیظ باشد آن را با آب

خوانند **الم** گوشت خاز پست و آن بری

بری بود که آنرا دلیل خوانند طبع آن گرم خشک است

و بعضی گوشت گوشت وی نیز بود و مجذوم را بسیار نفع

بری است اگر خشک گردد جهت کوه دکان که در جا

گندیدگی جانوران را نافع بود **الم الوان** صالح ترین گوشت

گوشت آهو بره بود با وجود آنکه مجموعه گوشتها در

زبان تولد شود آهو بره بدی کمزور در دو میکوبین آن

گرم و خشک است تولد را سود دهد و مانع از دفع کند

فصل دوازدهم وی محفوف و سخن بود و مصلح وی با و مایان

و حیوانات بود **الم** گوشت خرگوش است از گوشت آهو

بهترین گوشت صید بود و نیکو ترین آن بود که سگ صید کرده باشد

آن گرم

آن گرم و خشک است و در رقی گوشت بریان کرده ذی در معده  
نافع بود و کرم نبرد و بول براند و فربسی را تافع بود و فصلی و یک  
ابازیر تلطیف بود **لم** اندک گوشت خورست نرج و متحالی و  
المهم بود و غذا لغایت منوم بود **لم** اندک گوشت خورست قرر  
آن کثر بود یا صواب که سخت ابدان اند متحلل را بدتر از گوشت است  
علیقت و تولید سودا در وی پیتر بود و وی بدترین گوشتها بود **لم**  
**لم** گوشت گریب است که تم تر بود و گوشت سرد باشد در وی  
نافع بود و مسمن کرده و در دین است نیز نافع است **لم** گوشت  
را گوشت که آنرا در پندی نیو که گوشت خاد و وی مفصل را سود  
است و اگر خشک کند و با شرباب یا شاد زهر را دفع کند و اگر  
بوزاند در دیگر سی خاکستر آن با سرکه بر قوس طلا کند  
سودمند آمد **لم** گوشت خوک است نزد انبیا بدترین  
گوشتها بود و گوشت بزی وی بدترین گوشت و حش بود و آنچه  
روح است بدترین و حش را موت و گوشت خنزیر بزی و آنچه  
رود هم شود و بگذرد و غذای اندک و بد اما قوت بود و باه تر  
انگیزد و لعن سزخ کند و جالینوس گوید که گوشت موافق از آن  
معتدل مراح باشد و گوشت قومی که گوشت آدم منجورند اگر گوشت



خوک خزند فرق نتواند کرد در لون و قوه و بوی و این دلیل اموت  
مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و قطع لرزش آن  
بشراب یا جلوی نبات شد **لحم ابرو** گوشت مرغ جوان معتدل  
بود در حرارت و برطوبت و چون آن سرد است غذای لطیف  
است باده را قوت می دهد **لحم بوم** گرم باشد و مقوی باده است  
**لحم بوم** گرم و خشک است **لحم خفاک** خانه سرد و تبس جفت باده  
معتدل است منی افزاید **لحم ابرو** گرم خشک است و لطیف تر از بوم  
و باده زیاده کند و جوهر دماغ و فم و حفظ ماده منوی و مقوی معده  
و اعضاء و مفرج و رین بطلش ترشیا **لحم بالین** است خلط دفع  
و استمو آرد بشرط سیاه **لحم بوم** در یضم و گرم است  
ماضوا افزاید و منی زیاده کند برای امراض لقوه و فالج بسیار  
است **لحم بوم** گرم و خشک است و بسیار بهی که مثل آن دیگر  
منیت خوراک گوشت او یک مثقال است مثقال تا یک مثقال  
مزاج **لحم بوم** سرد تر باشد و دیگر گوارد و دمای تو گرم بود  
**لحم بوم** که از آن تا شتر جمع می شود  
**لحم بوم** شیرین است و گوشت بول براند و تریاق از شتر بجری  
و در جاستم نافع بود چون در خپسم و در شتر حنوت را نیک کند

خاصه با سفیدی صغیه مرغ و سل را نافع بود چون بایست مانند عسل  
که از پستان پرورن آید یا از پستان بکند لکین از زله ای صغیه البدن  
مزاج باشد **لبن شیر** ز معدن بود میان شیر گاو و شیر خرنه را نافع  
بود پس خلق و عرق النساء را که از جوشکی بود دفع و دوسوسه در وقت  
الدم را نافع بود و غرغره کردن بدان خنق و عورم ملازه و سپردن  
را سودمند بود **لبن شیر** گاو و نیکوتر از شیرهای دیگر حیوان بود غدا  
از همه شیردود خرمی آورد و بدیر بگذرد و در بودل و نقرس و تنبهای کینه  
مفید بود و نافع **لبن شیر** غلیظ بود و جنب بسیار داشته باشد  
نقش الدم و قرصه شش را نافع بود و تدارک ضرب جاع بکند و قوت ماه  
بدید و ادویه کهنه را نافع بود و زخم و قرصه امعاء سرفه را سودمند بود  
و لون اصناف کند و قوت دماغ میفزاید و همچنان شیر ز محمود نبود  
در روی گرمی بود ملایم بدن نبود و قراقر و مراره و بلغم و قونج را نافع بود  
**لبن شیر** است گویند جنبه در روی کمتر بود و زرد بگذرد و خون چهره که  
منقطع شده باشد براند و چون شیر روی حقنه کنند دم را پاک کند از زخم  
و چون بایست مانند سستی کز **لبن شیر** است شیر انجریست برای خسته کردن  
همه گوشت های پدید است **لبن شیر** گاو را برای جوشن و **لبن شیر**  
بسیار نافع و دیگر فواید آن بسیار است **لبن شیر** گاو اگر از



باتا لکها نه پرورده با هم شکر تري بخورند سرعت انزال دور کنند  
**النفوس** يابند باز برون و حلتيت و شيرم يعني تپور و اريطش انواع  
آن حار و محرق بود و بدو عفد خون بود و اگر بر اعضا چسبید بسوزاند  
رگس کند و دواي آن در آب سر و سستون نهانست مفيد بود و در جراحت  
سر و ديگر و شير توغلات خاصه شيرم و لاغيه چون بر فو با مالند انزال  
کند و اگر در شير شيرم يعني سينه يابنده يا تپيدار يا چرچيد خفت بکتر  
کرده و خشک نموده بروغن گاو بريان ساخته رقيقيت بندند تا فرارند  
کند **فصل هشتم در بيان امراض الحشرات** که با شير جميع در نوع معلومند  
**حشرات** بهترين همه حشرات چوب شيرين بود و اشتها آورد  
و قوت دهد و پمگي دهان و امراض مادي را نفع بخش **حشرات**  
شيرين چوب بود و قوت دهد و بلغم افزايد و خون با صغرا و کوفت را  
نفع دهد **حشرات** روغن مضم و حار بود و مزه دين و اشتها آورد و نظم طعام  
کند و برودت و بلغم و بواسير و سرفه و دمه را نفع بخشد **حشرات** چوب  
ديرمضم بود و بلغم و صغرا زياده کند و آناکس گرم و خوشش بدن بر طرف  
سماز و باد و فساد خون با باد راه نافع باشد **حشرات** که بسيار شيرين  
و اندک تر شيرين بايد خورد و حشرات که بسيار ترس بود نبايد خورد  
و آب حشرات گرم و ترس سريع النظم است و زنجبت بود و مزه دين و آه  
و لذت

و اگر دشمن سر دور کند و قوت و دور گه را با یک سازد و سنگی و آتش  
و سپرد و بوی سپرد و با باد و در و شکم و نفخ و قوت و نفخ و نفخ  
بخشد و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ  
شود یعنی شکم که بهندی ملین خوانند آن بسیار شیرین و قابض  
و سرد بود و رنگش صاف کند و قوت و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ  
و بلغم و صفرا و سنگی و سرد را سودمند باشد و شکم را  
کند و منی افزاید و شکم را سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد  
و استهلاک سازد و شکم بزرگ کند و قوت بدین بخشد  
و منی افزاید و داخل باد و بلغم و صفرا باشد و کوفت بدن و درد  
سینه به برد و نفخ اخلاط فاسده بود و استهلاک پیدا کرد  
آدمی را فرزند و باد و بلغم دفع نماید اگر با شیرینی ناستا بخورد  
صفرا را نیز فرو نشاند و بوی اسیر را نفخ دهد زیرا که هم جف و هم ملین است  
از این سبب بوی اسیر و سنگ منی دور نماید و سرد و صفت  
را مفید است امراض فرج زنان و غشیه آناست  
دفع کند و بلغم و قوت و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ و نفخ  
خازیر و بیماری سوداوی را نافع و دیگر امراض را فایده دید و سنگی  
پوست بلیه آله منقی تر بد سفید یک هفت درم غدوی که در گردن



میشود خشک کرده پودرم انیون ده درم اسطوخودوس سبب حاج برکت  
انیون ده درم شیطان خندی زرنبا دغا ریقول بوسا در برکت  
انیون مصطکی قره جوز بویه قرفل سنبل الطیب ربک دو درم همه گفته  
نخته با حنظل آن غسل کنند خوراک و درم با پودرم  
بواسیر را بغیر این نافع و مجرب است بویست که زرد آله منقح است  
بلبله برکت درم نقل ارزق سستی درم اوّل مقل را در آب گندنا  
بخشند و او بیه کوفته نخته در صفت شغال غسل صاف بشوند  
تجربه حکیم سرفشان برای بواسیر نفع عظیم دارد بلبله زرد بلبله  
سیاه بلبله کابلی آله مقشر بلبله برکت نیم توله مونیر منقح و دو توله مقل  
ارزق کنیم توله تاب گندنا تر کرده روغن بادام و دو توله غسل صاف  
کیا و علی الرسم مرتب کنند **درم** مجربات از تحفته المومنین  
شبهل صفرا سودا و منقح و باغ و معده و دوا دست آن جهت قطع  
درد گوش و زلالت حجاب و مفاصل صمود بخار است با باغ و دو  
بعد از غذا تا دل نماند مغزت نیز سازد و جهت اقسام بالبحولیا  
موافق قونج ریخی بغیرت نافع است و قونج تا دوسال باقی ماند  
خوراک است سه سال از چهار شغال تا شش شغال بویست بلبله زرد بویست  
بلبله کابلی بلبله سیاه گل سفید محموده منوی برکت شغال ترید صند بر دهن

چوب کرده کثیر خنک و واحد است مثقال بلبله آمله گسرخ بلبله کحل ملو  
بریک پنج مثقال صندل سفید کثیرا بریک مثقال روغن بادام شیرین  
شسته مثقال اردو بریا کوفته نیمه روغن مذکور حرک سازند عنایت  
سپستان بریک صد عدد و گسل نصف ده مثقال و در آنجا سائیده  
صاف نموده با یک نیم وزن سیره بلبله و یک وزن عسل کفیه تقویم  
آورده باشند **طریقه** جهت حله و جرب بود نامفع و آبله و  
رازیله کند پوست بلبله زرد چهل درم پوست بلبله کالی ستلی درم بلبله آمله  
بریک است درم سنابلکی ده درم گسرخ شش درم شانه و خاوه درم  
کوفته نیمه با منور مدقوق باشند و بعضی این سنخ را چنین نوشته اند بلبله  
چهل درم بلبله کالی شانه بریک ستلی درم بلبله سیاه آمله منقح سیاه  
بریک ده درم ریوند چینی چوب کادی بریک ده درم کوفته نیمه بر روغن  
گاو و چوب کرده با شمش مدقوق باشند و خوراک از ده درم تا چهار  
ده درم مع طنج عناب **طریقه** از مخرغات حکیم مومن برای اخراج  
مواد سوداوی و بلغمی اندوخت بابت کند گسرخ حب انیل کثیرا در روغن  
یک پنج مثقال صبر زرد منقل از رزق ریوند چینی بریک ده مثقال پوست کینه کالی  
غار لقیون در واحد چهل مثقال را ساردن سنبل الطیب سیره سیاه بریک  
یکتوره ترید سنابلکی شحم خنظل بریک شش توره و دو قبا به بریک شانه کوفته نیمه



خوارک کدیرم با کلاب و اکثر استعمال این وقت شب و اگر فردا روزانه هم  
توان داد **باب خارج** که تخم قاطرطوباب و مانع کبود صدراع بلغمی و سوداوی  
را از ایل کند و بواسیر و تپهای کهنه دفع نماید و خراشیمون قسط خطیله نارتر  
قصب الرزیزه سلیخه عصاره و شستن با شاتره زعفران جوده بر یک  
یکدم حنفی عصاره نافه بر یک درم کوفته بخته یک نیم درم بخورند  
**باب** برای بهینه فصول نیز خوب است و هو دال رویه و مانع را نفخ درم  
خطره مثقال کادریوس سلیخه فلفل ابیض فلفل سیاه و در فلفل یک  
چهار مثقال مرصاف **باب خارج** و بالیخو لیا و فالج و سکه در  
و بقوه و تسخیر و دوا و الفیل و برص و بهق و قولنج و صدراع  
در دسقیقه و در درم و شہوت کلبی و ضیق الفم و سواس و درد گره و  
مسانه و نفوس و فواصل و عرق النساء و درد گوش و داء الثعلب و داء الجبه  
و قروح و زخمه را نافع است و ادراخین خند و اسهال فی زخم شکر  
شحم خطره بخورم اسفیل مشوی غار یقون سقونیامشوی خرق سیاه  
اسفوریون بر یک چهار درم و نیم و بعضی دو نیم درم داخل کنند و شہوت  
کادریوس مثقال ارزق صبر زرد بر یک درم و نیم جاشا سقونیامشوی  
سافرج هندی فراسیون جوده سلیخه فلفل سفید و سیاه جوده  
مرصاف خند پسته فطر السایون زرا و نخل عصاره شستن و فلفل

منزل حلا

سنبل جانارخیل برکیت و درم جبطیا نارومی اسطوخودوس برکیت  
گرفته بخت بعل کف گرفته بشند بعد از سماه چهار شقال باب گندم و سب  
مکام شب فروزند و صباح آن حلاط را بقیاج و بزونا و ایموناد پوت  
بلید کابلی و آن التور و اسطوخودوس و مویز طایفی و ملک لفظی برکیت  
حاجت جو شامیده صاف نموده از عقب بنوشند **آیزن** و جبهه التیمه  
اگر انی در ادویه بخت در ظرف کلان اندازند و بهار را در آن بنشانند **آیزن**  
که بول است را بکاید سداب پودنیه برنجاسف سنبل تمام مرزنجوش  
خطمی بوبق و روق قرص و ورق شلغم کلم شیخ شبت بابونه همه را جو  
بغل آرند **آیزن** برای بول الدم کلیه نافع است گلوی برگ اس عصف  
گلنار جوارف و بویت انا کل سرخ در آب جو شامیده و مریض را  
در آن بنشانند جویت **آیزن** هرگاه خفیه مراقق بر آید با بابونه  
مرزنجوش حاشا تمام زونا و حرکات غلبت است نتوان  
اکلیل الکاحه کیم کتان در آب جو شامیده زو غن نار و در آن داخل کرده  
در طشتی کشند و مریض را در آن بنشانند اگر آن آب در افتاده  
بویت زو بریزد و ملائم است مالند را علی با سفل با خفیه کای خود  
آید **آیزن** جهت زمان حال که خفیه بند شود عدس بویت انا کلنار  
مار و بلوط جفت بلوط در آب بخت در آن بنشانند قانبر گفته اند



اگر کسی ده من خون رفته باشد از آنجا که در اول فصل که باب مورد  
بجور آنند بعد از آن عمره طریقا جزا شود پوست انار نیم کوفته گلاب یک  
پنج درم گل سرخ برگ مورد هر یک ده درم در ده من آب بجوشانند  
یا بج من باند در گشتی کرده در آن بیمار را سبب است و بر گشت زنی من است  
بریزند چند مرتبه این عمل تکرار کنند و خاموشی پیش از نیت استان بکار  
برند که جذب ماده بآن کوبند که در ادراک است که تسلیخ مزاج  
بودینه از خاکلیل الملک سونبر کوبد آب خود بخ کوفش حاشا برنج  
قدمانا هر یک جوی در آب بریزند و در آن بنشیند که من نفع  
موجب است گل سرخ هفت درم گلاب یک درم برگ خشک  
چهار درم شب یا پوست انار پوست باز در آب ده درم سه را  
نیکوب کرده در ده من آب بجوشانند تا نصف ماند و طشت کرده  
حاله را منبت است موجب که در مری حیا من گویند و آن  
در شستی است که در نصف دست و پا با یکی از اینها پدید آید و پوست  
از وی جدا شود بگیرند شیر ماده گاو نیم انار جو ش و مندر بموازند  
نیم درم سرکه انگوری در وی ریخته نام شیر باره باره خواهد  
بار چه آن آب صافی بسیار بنند و در شست گلاب در انداخت  
این آب **دیکر** سرکه در ظرف مالند کپی گیرند و مریج سیاه شده

در وی آمیزند و بالند انیمض را در کند **راکوت** را در مع **راکوت** معروف است مرزا آقاخان  
تجربه رسیده است برگ نیم در جوارات ساییده بر موضع زخم بچسباند  
در چند روز شفا خواهد یافت و اگر نا صورت شده باشد آنرا نیز مانند چینه  
کرد **راکوت** برگ در روغن گاو تر کرده بر موضع زخم بچسباند  
**راکوت** صابون چون محرق با بچی محرق بر یک یک لایم برال خا  
کته با پیر یا سه گاه بریان الیوا پیکری بریان بر یک یک لایم نخل کرد  
ربع در روغن شنبلیله آمیزند پس ساینند برگ طماک که فر کرده  
ظروبت کرده بر اکوت بندند صبح و بعد از ظهر بکشد ساینند و باز برگ  
نکور بکشد و بعد از سه روز این روغن استعمال سازند **اسک**  
نوسا در روغن ساییده خاک سازند هر گاه خشک شود محاسب  
نمایند از ازل شود **اسک** سه گاه کافور برابر ساییده خاک سازند  
**اسک** از روغن غفران قرقر نخل سمندرین جوهر سنگ اینهمه را  
بار یک ساییده در آب یک شمول مقدور بخورد و در وقت  
حاجت بکشد بخورد هر گاه سرشخی بخورد از ازل شود **اسک**  
جی است کلان که شنبلیله بقیه میسازند **اسک** بر صبر  
و اسهال را نافع بود در رسنگ و اگر نیم کافور یک لایم بر روغن  
زیتون بنیادق سازند بخوراند از ازل شود **اسک** کندی اسهال



و درین یک شتر است کلان را و طفل را کمتر باید داد و ریاده نهند که خود  
حدوث قولنج است **باب اول** در بیهوشی و رفع ویداری و بی  
بکند که بازج هر یک بخندام اینون چهار درم حب الاس ده درم کوفته بخته بناد  
سازند **باب دوم** که قولنج مراری را رفع دهد مجرب است تخم کاهو خرد اینون  
مسادی کوفته بخته بلغاس بنیز و طونا **باب سوم** که سازند خوراک  
و انگ است **باب اول** معنی ذی محل و دشنای است از تالیف بقراط  
بمعنی حالت سعادت است و گویند اسم بادشاهان آن حضرت  
او ترتیب داده اند **باب اول** که کوفته حافی حافظ صحت عین جهت حاد و  
وسطبری یک چشم و سبل و حرب و موه و عیاض و زهرن نافع می باشد  
سوده قرص و یا حب سازند و بکار بر بندریکی غیر اشهب و و توله اگر  
عرقی پوست سیب ترنج بر یک یازده ماست ضدل سفید نبات بر  
نیم ماست مشک یک شانه و دو شترخ جهرله الاچی خورد در یک یک حب  
کوفته بخته در کلا جهت سازند **باب دوم** که از روش کند یا رختو  
دهد و حضاران محفل را فرح بخشد و دماغ را قوت دهد جهرله نازک  
بالچهر بر یک نیم چنانکه پوست ترنج پوست نارنج بر یک نیم حب  
اگر سبذان اگر عرقی اگر ملک بر یک یک شترخ کل جهرله کل حب  
کل سبذان کل بنان کل سوتیار یک و توله بر موی سبذان بر موی سبذان

جوتری با تیری هر یک یک نیم تولد عطر کپوره عطر اگر عطر سهک است که نیست  
کافور شمشیر غبر شمشیر خالص هر یک چهار شمشیر همد را کوفته  
بخت در گلاب عرق کپوره قرض با حبوب است از **زردی** غبر شمشیر یک تولد  
شک نیست شمشیر عود غرق ملاکیر پنج شمشیر زعفران جودا مر و ابریک  
نیم تولد یک شمشیر مهابری با بری کپوره کپوره یک تولد گل بهار  
گل کپوره گل سرخ گل نوسری گل جوی گل چلی گل سیوتی گل بالی  
گل شبو هر یک سه تولد همد را کوفته بخت در گلاب خالص عرق کپوره  
سوده قرض با حبوب است از اگر قدری عطر مجموع با عطر گلزار داخل کند  
بسیار تحفه و خوشبو دار شود **در حقیقت بسیار نافع است که اگر**

**در حقیقت بسیار نافع است که اگر**  
**در حقیقت بسیار نافع است که اگر**  
خوبه حکیم خراشد برای سسرخ و در چشم بسیار نافع بود لوده سپاه  
یکدام کافور چهار سسرخ تولد را جوکوب کرده کافور در آن  
داخل کرده در پارچه سفید بوی لب تیه لکاندازد و پوست کوکبار  
قدری در آب جوش کند و در آن آب بوی نیکوتر کرده باله  
چشم بگذارد **منقول از گنج باد آورده برای در چشم** سسکینه با  
محرست لوده پیکری زیره سفید سادی کوفته بخت در غر کپوره  
معاوض کرده در پارچه کتره بر چشم گذارد بخواند و زبانه بکشد

عمل



در یک روز در چشم زایل شود **برای** من عجایب اکبری برای در چشم  
نافع مرچ سیاه پیکری بریان بلیله زرد و درشت و چوبه اقیون نیله  
آهوتها هم یک لیکن نیله آهوتها نیم خربله زرد و مقدار سه رقی بویلی است در  
کلمات آب تر کرده بوقت خواب شام و صبح در چشم بندازند **در**  
چشم که از سبیل باشد و در کنز مجرب است برگ نیم برگ نمزی برگ  
زرد و چوب پیکری ایفون بر یک نیمه ام کوفته و در بویلی است و در اند  
و ساعت مباحث و در چشم زرد و آب قدری و در چشم بجا ماند و در یک  
روز در زایل شود **برای** که بر چشم در میان یکا پس در دست و در زرد  
لوده پیکری بر یک نیمه و نصف یک عدد شیر و نمزی که در آن زرگر  
زرد و قطره صاف نمایند و میمالند و یک دو به در آن سرشته شود و او  
کوفته بخت اندازند و در پارچه است بویلی سازند و قدری آب بندازند  
و دو سه قطره در چشم بجا ماند و ساعت مباحث بر چشم بود و اندک  
آب گرم از چشم اند بر آمدن و هر که عفت آن شفا شود **در**  
چشم را بسیار نافع باشد برگ نمزی برگ انار برگ نیمه لوده سیاه  
بر یک سیاه زرد و چوب یکا شام همه بکوفته بخت و در آب کوکاز تر کرده  
گرداگر چشم اند مجرب است **برای** که در چشم  
**برای** که در چشم اند مجرب است **برای** که در چشم  
ماور

کافور بکشد برود و را خوب بپایند بعد در یکپا و شیر کوفته بپاشان سخن نماید  
که خوب باریک شود پس قدری در حکماری کرده بمحل آرد اگر بعد و دیگر  
بار زخم آید حکماری دیگر نمایند آن الله تعالی در یک روز و وضعت خواهد شد  
غذا شیر برنج دهند **بجاری** تجربه مرزا علی شریف پور علی بیله رزد  
پور علی بیله ماه نقیر برگ خیار یک توله کاشنی خاک نشین باشد همه را  
در یک آنرا آب خسیانیده صابون شسته آب لال گرفته نگاه دارند  
بعد بگرد و سفیده کاشنی کبک یک چهارم است سنگ بر خست بجا  
کشته سفید دم الاغین سادج عدسی حنظل هندی مردار سنبل سفید  
سنگرف یک است باشد تو یا بران یک است همه آنرا بر سر  
سوده در آب بند کور حل نمایند و در دست نگاه دارند پس از آن بجا  
بگیرند **بجاری** تجربه حکیم حیات الله خدا اسپغول کباب چینی کاشنی  
خاک سنگ بر خست کشته سفید یک است باشد نیمه متهو شایان  
ست در کوزه گلی آب بار رسیده همراه آب رزده در دست نگاه دارند  
صبح بمحل آرد **بجاری** حنظل کمی روت و سی کشته پیرایه یک است  
روغن چینی بکشد نیمه متهو شایان دو سترخ و برگ نیم بقدر بقاییت گرفته  
در یک آنرا آب جو بس کرده آب او بگیرند و در آن همه اجزاء مذکور را  
خوب سوده بیا مزنند و حل نمایند در یک روز و دست بار بجا بگیری



بچه‌ای که بسیار مریض است بلبلیه بلبلیه آبله بزیک بکدریم نیله توتیا بریان  
یکماشته اول تر سله را در یک انار را خوب نشو در مذ که نصف باندین  
بنیالانید بران دو حصه غامید در یک سله توتیا امیخته و سب کرده  
تمام روز بخیا شد پس از آن بچکاری بگیرند که همه چرب دفع شود  
و حصه دیگر را نیز در سب و دیگر کرده یکماشته هر مرد داخل نموده تمام  
روز بخیا شد پس بچکاری بگیرند مریض است  
توتیا زرد بلبلیه زرد بلبلیه آبله بزیک بکدریم نیله توتیا بریان  
برگ نیم بر یک توله در سه پاد آب جوش دهند و قتی که نیم  
انار باند بنیالانید و گیر و رسوت سخته کا شعری بر یک چای  
کا فور توتیا بریان بر یک دو باشت سهند خالص و توله در سفیدی  
خوب حل نمایند پس بچکاری بگیرند و شیرینی کم خورند و مرج سیاه  
ممنوع است غذا کم نمائند خورند بچکاری استنجار است بچ  
رسوت سکتا توتیا یکماشته همه را سوده بلعاب است بول  
چنانکه در آب بر آورده همه ادویه سوده بیا مژد و بچکاری  
در سب رود دفع شود مریض است  
تر کرده خاک نموده سوده بار چوب برانید و در سب و قتی که باند  
و توتیا و مرد در سب گیر و بر یک یکماشته فیون در دهانه استنجار است

سه شانه سینه کاسه نونی پنجاه سه همه را با یک سوده در آن می کشند  
حل نموده چکاری بگیرد و در یک روز فرصت خواندند باید که از صبح تا  
یکایک سب رفته ده تاد و در زده بار این عمل نمایند و در یک روز  
سوزاک سرود و اگر سه روز این عمل نمایند گاهی سوزاک نشود  
**در آزار آب ای بندگی بلوق و غنی و روح کون**

پارچه بافته نو بقدر نیاز و گرد عرق برگ کثیر سفید تر کنند و  
خاک نمایند بعد در عرق کهنه کنی تر نمایند پس طهر در همه عرق  
حق دفع تعبل آرنده پس از آن در شیر تو هر یکبار تر کنند و خنک  
نمایند و نگاهدارند بعد اسبند یکدم عرق و جاجه بوبار یک سینه  
چوبتری دو شانه فرغفل یک شانه ایمنه سوده بالای آن پارچه را  
و در پا و انار و دغن گاو یا خج پارچه نیکو بر میان نمایند که خوبست  
شود ببالا نمایند و وقت حاجت قدری از آن پارچه گرفته و قشیرید  
گداخته بندند و عرق آن بر خصیه نمایند که ضرر دارد **در آزار آب**

**در آزار آب** موینج دار چینی و قنفل و طهر تازه  
فرغفل خندید ستر مالکننی بر یک پنجاه سه همه را با یک سینه  
و پیاز بزرگ که برگش و ریشه با ریزه ریزه کرده در نیم سیر گاو تر کنند  
تا پنج گهری بعد از آن با دوسه حقه را با پیاز بزرگ که آن نمایند و قنفل سیر



پس آب پارسه در پنج عدد داخل نمایند که خاک شود زهره گاو زهره  
داخل کرده بپایند و بر داشته و زعفرانی بگازند و وقت حاجت بر بگ  
پان بار بار چه بچند بر قفسه بندند و طلا نمایند که یک روز و شب از جماع  
پرهیز نمایند **بیمه** گانه که مردم بجای تنباکو میکشند بار و عن بند بجزیر  
که آن نمایند و بر بار چه لبپ کرده بر دگر بندند و سفت و در سستی قفسه  
دور شود و اگر بجای روغن بند بجزیر روغن کشید نمایند حاجت **بیمه**  
**لبا** بار چه بافته بار یک سفت باز در سیر آن تر نمایند و خاک بپایند  
بعد چهل روز در زیر درخت جاسن جگر کرده دفن نمایند پس بر آورده بقدر حاجت  
بر روغن زرد تر کرده حشمت گذارسته بندند **بیمه** چاه بوزن یک فیلوس گفته  
چخته بار یک ساخته بگازند و وقت حاجت سیوم حصه از آن گرفته  
و در سرخ افیون در آن آمیزند و عرق ادرک بقدر کفایت انداخته  
داخل نمایند و بر بار چه سفت لبپ کرده بر قفسه بندند تا تمام روز  
و یکسبب گدشته درین عرصه خید بار از عرق ادرک تر نمایند  
عمل روز کنند موجب **بیمه** **بیمه** بسیار موجب گزند که  
انولاسار یک دام سیاه بکدام اول گزند که یکسبب که آن کنند  
بعده سیاه همون مثال بک و هر دو بک و روز که آن کنند بعد از آن  
روز اول مقدار چهار سنی و در میان آرد لندم مغز ج نموده بمرع بخورند

بعده بوزن یکپا شش هر روز مرغ را میخورانند باشد و از روز اول  
که مالکیان حقیقت کنند و پخته مالکیان که از و بمیل آید از در روغن بریان  
کرده خود میخورده باشد بعد اتمام آن دوا می بعد از ده روز از مرغ را  
در میان ظرفی ذبح میکنند و خوش بکند و بلافاصله پارچه سفید را  
در آن خون مرغ تر نمایند و بعد خشک شدن پارچه مذکور را در روغن  
ماده گاود چوب نموده بکسی که از عهده از آله بکریا میزند بدهند  
انتهی نماید و یک پی طم مطلب برسد و قوت یافته سالگی باید و  
چون آن مرغ را بپزند تا دایمیکه گوشت از استخوان جدا گردد و آن  
گوشت را خوب بکوبند و قرفل و ارغنی الاهی عا و قه چایکتوله گفته  
نخسته در میان گوشت مذکور اندازند و موافق طبیعت خود هر روز بخورند  
باشند روز اول دو باشد هر روز اندک اندک افزایند تا چهار یا  
برشند از این زیاد بخورند پیرترین و بادی نمایند و آن گوشت  
در میان شهد انداخته بگاها دهند و فواید عجایب بنهند آن را

تکلیف می که مردمان در رسم هر روز است و گوشت  
مردی که بخورد و بیست روز خار خشک سیاری گل  
بسته ماین خور و ماین علان کمر که تو پوست درخت قبول  
پوست درخت کچال پوست درخت فاک صمغ عربی صمغ بلبل



گل داده تا لکها نه مغز پسته مغز بادام مغز نارچیل خیار یک سبزه مغز  
علا حده از کار در ترشیده یا جو کوب نموده نگاهدارند باقی ایست  
ادویه کوفته چست بار چه پیر نموده بدارند پس سیده گندم را در روغن  
بریان نمایند بعد شکر را بقوام آورده همه از آن مخلوط کرده مرتب  
سازند و بحسب است طبع بخورند که همین فایده و هیچ اسکند  
ناگوری موصلی سفید موصلی سیاه ستاد و رخا خشک چینه موجول  
گل پسته گل شبنم تا لکها نه سمنذر سوکمه بامین خورد و کلان بر یک  
پنج توله کمر کس کمر تو طرز بحیل الی ای شیخ تخم خرفه زرد کاشتم  
او مکن بر یک سه توله مغز بادام مغز پسته نارچیل مغز گردگان گشنش  
چوبی بر یک چهار توله گوند ببول نیم یا پوشک سفید روغن زرد سیده  
گندم بر یک سه انار بدستور سابق مرتب سازند  
حار خشک صنع بلا پس بر یک یا و انار آرد و نمک روغن زرد  
شکر سفید بر یک نیم انار بطریق نمودن مرتب سازند  
**فوت نام است** پوست درخت انار پوست درخت خال  
پوست گول بر یک یک انار در اندک گل انداخت چهار یا پس چوب  
بعده پوست را در کنند در آن عرق برنج سیاه می یک انار پزند  
چون برنج خوب بخت گردد از آن پس فرود آرند و برنج را در سایه  
فلک

خاک کند و آنرا بر این نمایند و آرد سازند و هم وزن آرد و ریح هر  
دو وزن یکا و انداخته علی الرسم مریس سازند و بعد یک حنک  
بخورند و از ترسی بر نه نمایند **بندی برای مردان**

**دانه های** موصلی سیاه و سفید و موصله  
سبز که کس که تو سنج ناله های کل و دانه تیج بند سمندر سوخته و  
اسکند ناگوری تخم و سکن چار خست کلان سبلی بول چال بول گوشت  
بول تخم کوانچ گوشت چال بول هر یک یک توله تو چرس مجسمه کل  
میده لکری سیاهی چالیه یا سکن خورد و کلان هر یک چار توله  
رخیل سه توله الا یکی کلان باز و مریک دو توله یک سفید و سکن  
بر و احد سنج انا رفرا بادام مغز بسته مغز نار چیل مغز و تخم بقدر  
کفاف علی الرسم مریس سازند **بندی برای نوزاد**

**دانه های** کلونجی آرد و ریح ساهی صغیر یک  
انا را رد کنند مد معنی کند و در پوست پلاس جوشانده و خشک کرده  
باشند سه باد میل گری حرقه مغز نار چیل مغز معنی هر یک نیم مایه رخیل  
موصلی سیاه موصلی سفید هر یک چار توله سکن تری سه خند وزن  
ادویه رذغن هم دد خند زخا کو گفته بخته علی الرسم تیار کنند و بقدر  
کفاف بخورند **دانه های** کلونجی آرد و ریح ساهی صغیر یک



نیز باد امدت توله نوز خرمندی پاد انارک سیمیه ده توله سبب صبح بچ  
بریان پاد انارک بخیل سه توله در فصل سه توله پسته ده توله خم حشاک  
سفیده ده توله خریاک انار برنگ کالی دو توله کباب سه توله بچ توله نوز  
نوز بچ توله قرفه بچ توله سیده لکری بچ توله تخم نالکانه بریان بچ توله مول  
کمانه بچ توله بریان فوه القیچ بچ توله سیده گندم سه توله انار روعن کاو  
دو انار باو بالا و قند سفید چهار انار کوفته حجت ادویات آمیخته چند  
سازند **بلبله رز و بلبله آله منقعی** روت هر یک نیمه است تو تانبر  
چهار کاش همه را کوفته بخت در دیگ جوش داده صاف کرده در آرد  
مس قلعی دارند اخته چهار پاس در زمین دفن کنند بعد بر آورده  
چکاری نماید سه روز مجرب **درخت بوم**  
**درخت بوم** اول نمفت روز زمین بدرقه کنند  
با شیطان عق و حانیه بلدی بر یک یک چنانک کافیل بچ چنانک  
هر سه ادویه را علی حده بار یک کرده کجا آخته بدرد بعد از آن  
چهار پنج نعلوس عرق ادرک گرفته قدری ازین سفوف آمیخته در  
نذکور حل کنند که مثل مسهم شود بعد از آن محسوس برهم را بر قیفت معوضه  
و متصل مفعول یک گزده معوسمون و اگر اچاننا لیب که شرباده  
تیار کرده کپ کند و نصف اندام بایش در آفتاب در قنار که خاک شود  
الغرض

هفت روز همین عمل کند بعد روز هفتم بوزن نصف روپیه یعنی پنج دهم  
باشد این سنگ تلافی گرفته در یک صندلی مضطرب در کمر حل کند  
و قتی که خوب کمرل شود و بارچه سفید صحرایا یافته مقدار خود گرفته و بار  
بارچه مذکور لیس بنیک کرده بر دگر می بندد لیکن سیمون و حشفه و حشفه  
گذشته می بندد و بر آن می بارچه دیگر بسته از آسمان شبک  
بسته دارند و قتی که می بندد کور خشک نشود و صدی شهوت علیه کند  
می بالابکساید و از سفیدی مضطرب موم می را تر کرده باز در  
بند و قتی که باز صدی شود همین عمل کند تا بسته روز هفتم می کافی  
روز چهارم این می را در کرده می دیگر بوزن مذکور تیار کرده  
بدستور سابق بندد و وقت شهوت از سفیدی مضطرب کرده  
باشد روز هشتم می نانی را نیز در کرده می دیگر تیار نماید و  
بترکیب سابق عمل می نموده باشد مجموعه بنیک یک دهم روپیه  
است بعد از فراغ عمل که نه روز تمام شود بلا حظه نماید که اگر  
قدری پوست مال شده باشد از روغن حبلی و چوبه بر قصبه طلا  
کند که تجالبت اسلی شود و یازده روز دیگر از جماع بر سر کند  
و این عمل در موثقم سر ما کند و از ترشبی بر سر ضرورت است  
نوشتن نیست آنچه احوال است در یافت خواهد شد لیکن بر این حد



و شناخت آن نیست که اگر اندکی سائیده بر بره گوش یا بر خلقه  
چشم نهاد کند بجز وضاد معلوم شود که گویا آن نشانه است از ابله

بمی افتد **میری می دانند** که **بیشتر در معده**

**بماند و بزرگوار** **قادر نباشد** ببارد یک و جب پارچه باریک

مستعمل نیم کند نرم باید که آن پارچه مذکور هفت روز در سیر دراز کند

هر روز یک مرتبه بعد هفت روز در سیره زرد چوب تر کند لغوی نیم کند

را در آب خالص سائیده پارچه ترکند همون دستور بعد از آن

هفت روز در سیر بچنان همون دستور بعد در سیر بکشیامو

برگ و پنج در قدری آب کوبیده و سیره بر آورده همون پارچه مذکور

بدستور سابق ترکند و در هر چهار سیره هفت هفت روز ترکند

مجموعه در وقت هفت روز تیار شود و بعد از آن در عرق کلاب

نموده بنزد چمن بخت شود و جزوی زیر کلاب نماند قدری در انبیا

انداخته بریان نموده سرد کند لیکن پارچه دایر رسیده شود و پیش

خواهد از آن پارچه پتی بر بالای صفت بعد در سه روز بکام

رسد **بجست** **همان** **نار و ناله** برای گرفتن عرق و عرق

مصلحی جنبانان از او نطویل حب انکار مرصاف و طوف و نجس

بزی جذب ستر عرق و جاسونیز زنجیل نفیله در حلیت همه اجزاء را کو

نخچه پاره پاره نموده بمصل بسند خوراک کشتیقان مالیک جز لبر از دهن خوراک  
نفع بخشد **تریاق** کسیکه زهر داده باشد نهایت نافع و دافع زهر بار دعویت  
و جمیع حشرات بود و منوط مطلق او دیر سیمه را سودمند است و برنج سته اند

کل مختوم حب انوار را بر ساسادی بگویند و بر وزن کاد حجب نمایند  
بمصل صاف بسند مقدار کشتیقان بافتن کسی را که زهر کمان افتد  
که خورده است یا نه دهن داده اند بدیند اگر بعد از آن که این تریاق  
خورده تنی نبرد خوردن زهر تهمت است و اگر کسی را که به نفس زهر داده  
است از خوردن این تریاق چندان می کند که تن از زهر پاک شود **تریاق**  
**کتاب دوا** **رای کریم عقیق** زراوند حرج

پوست بچ کبر یک ندرم اسیون مرصاف سبندان زیر سپاه  
هر یک یک ندرم و بعضی مسادی نوشته اند کوفته نخچه یا شراب میانه  
نهایت نافع آید **تریاق** **در دوزخ آگاهی**

**رای کریم** زراوند حرج خندید ستر یک ندرم فلفل  
درم اسیون ده درم کوفته نخچه به منفع بسند خوراک مالیک جز  
**در دوزخ آگاهی** **رای کریم** **در دوزخ آگاهی** **رای کریم**  
کندر حیطیا را بر یک ندرم همه را کوفته نخچه بمصل بسند خوراک  
بکشتیقان **رای کریم** سنگی فرج کل بسته کل پیاری دم الاغین بر دوا جان



یکماه باقی همه از مسادی گرفته و هر کسین کمایشه همه را بار یک خسته  
نگاه دارند وقت حاجت قبل از جماع بر فرج پاشیده بعد سه چهار گهری  
مقاربت نمایند **زیره کلاب** باز و موچس سپاری سوخته و  
انار ماین خور و کلان کته همه مسادی گرفته بار یک خسته بر فرج پاشند  
**محرست** و معمول مرج سیاه فلفل در ارکلوخی چراتیه گل از منی بر یک  
نیم جز و بنک یک جز کومه نخته یکماه به بند باب گرم **معمول** از فرج پاشند  
ریوند چنی یکماه تخم دهنه سیاه یکماه زینل سه کوفته نخته در عرق  
برگ تنبول بقدر کاش جهان بند یکماه باد و حب بدند **بغنی** اینجستی و  
آن آماس باشد در آنکه در کنار چشم پیدا یبرگس را و در کرده بد آنجا  
بمالند و را به انوم گرم کرده بروی اندر خندرت چش کنند **کشمش** و با به  
زده یک ماهه انکی گرم کرده بر آغز که دارند **سنگیه** یعنی صدف سحر  
کرده طلا کنند **بزرگ** باب صبر سوده بمالند **رسوت** باب بولی  
لبه بند و گرم کرده یکمید کنند **بلبله** ترید سفید باب سوده طلا کنند  
اگر باین علاج نه بگرد و مقراض به زنند تا خون بر آید **سود**  
**سنگیه** برگ تنبول هر قدر که خواهند بگیرند و بپزند و عرق آن گرفته صاف  
نمایند پس در آن جوز بود و قنفل و جوزی زعفران سیدر نبات عرق  
عرق کمیو **چونه** که بقدر کفاف گرفته سوده هم امیخته و شیشه نگاه دارند و بار

بکار بر نذر **کلسه** **برگ** تنزل بگلخانه عدد جوز  
بودسته عدد جو تری نه باشد و نقل کنیم توله اجو این خراسانی چهار توله  
بنج پستی و توله مشک یکا باشد عرق کنیو نه نیم با دگلاب خالص یک چهار  
کته سفید چون هر یک چهار ساعت قد سفید یک آن را با دگلاب بقدر حاجت  
گرفته بطریق معهوده مرتب سازند و محب بروایت طبع نبوشند و اگر نه  
زیاده خواهند تخم خور باطل نموده در آن حل نمایند اگر خشکی نمایند تبرید کنند  
قدری کافور اضافه نمایند **برگ** پان بست و پنج عدد جوز بود  
توله و نقل یک توله جو تری **کلسه** اجو این خراسانی سه توله چون آب ناید  
کته سفید یک دگلاب مشک خالص غیر اشبه هر یک چهار سرج کنیو نه  
دگلاب یک یک چنانکه قد سفید یک آن را علی الرسم مرتب سازند  
**حرفه** **الشارع** **کلسه** **برگ** **محو** **نیست** که ملکی از ملک یونان  
واضع او بود موسوم ساخت جهت او جامع کبد و سه طحال  
دکله و رحم زنان و تار یکی چشم در بود صدراع و جذام و برص و لقوا  
و عشته و فالج و جمیع امراض غفنه فرمنه و انواع سوا المراج باره  
و رطب با نافع است و قولنج بکنانید و استقاه از سر وی و ضعف  
حکایت زایل کند و استمال آن بی مضرت است و او در آب ول  
حیف کند و سنگ کرده و مثانه بریزانند و حرارت غریزی را قوت



و بدو بدن را از خلط فاسد پاک کند و باد را دفع کند و سبک  
و سبز یکساید و رنگ را نیکو سازد و صبر قوی بپا زند و درم غار لغو  
است و درم زعفران در ریحی مرچ مصطفی روغن بلبلان بر یک  
درم ریوند چینی یکمیزم خود بلبلان قرقیون بلبل سبید فلفل سیاه  
و در فلفل مرصاف خطیانا بلبلان فجاج و در حماما بر یک و درم  
کادربوس قطا فیتون بر یک چهار درم سارون سیلخه سقونیای  
شش مثقال سبیل است و نیم درم همه اجزا را کوفته بخت بر روغن بلبلان  
چرب کرده با غسل بشنند و خوراک چهار مثقال و دوت این معجون تا  
چهار سال باقی ماند **درم غار لغو** من فراموش نمودم  
شای معده گرم کند و باد را بکشد و دروغ ترش را بیل کند و قوی را  
بسیار دفع دهد و ریزه بد بر یک من سدا حبک فلفل نیم بر یک  
ده استار بوز اریمنی است و درم کوفته بخت با غسل بشنند  
**درم غار لغو** از کل الضایع نافع از برای نفخ طبع معده و قرا قرفط طعام کند  
بر دوت معده و در گرد و اندام سیاه سیرده درم فلفل نیم گرم کلس بر یک  
ده درم مایران فطر اسالیون فجاج خشک سیالیوس حاشا بر یک  
است و درم همه را کوفته بخت با غسل کف گرفته بشنند و در ظرف چینی نگاه دارند  
و در بعضی نسخ مایران است و درم و نیم گرم فلفل و درم است و فطر  
سالیون سینه درم است **درم غار لغو** معده و دل را قوت دهد و باد را

کامل

زیاد

رناده کند و دیگر فواید آن بسیار است خبر شهید و درم فاقله بسیار  
لبان اگر بر یک حشر مثقال زنجبیل و از نفل بر یک است مثقال قند  
بر زانج قند و قند و شک کی بر یک و انگلی ز روغن لبان چهار و نیم  
غیر او در روغن لبان بگذارند و هم چند جله آخر قند اضافه نمایند  
و بعد کف گرفته باشند خوراک سرد درم تا یک درم **درم**

جهت برودت کبد و اشتا و خفقان و غشی و تقویت حرارت  
غیر بی نافع مشک نیم مثقال قند فاقله صغیر در روغن جوز و او خوراک  
نفل و از نفل عود هندی بر یک نیم درم زعفران سه درم قند سفید  
نیم رطل عمل صاف **حشیه** از الطریق معده و ترتیب و نند خوراک  
نیم مثقال جهت تقویت معده و تحقیق طو با

واعانت نفهم و از راه خفقان و ضعف جگر عود هندی سنبل لطیف  
مصلح روی و نفل و زانه سیل خورد و جوز و او بر یک سه درم پوست  
لبان کبابی قند نیم مثقال و قند و شک نیم مثقال و زعفران  
بر یک نیم درم زعفران سه درم زنجبیل بر یک نیم مثقال و شک نیم  
مثقال قند سفید یک نیم از عمل بقدر کفا و استور و تر سبزه  
خوراک این مثقال تا دو مثقال **درم** تجربه حکیم معصوم دل و جگر را

قوت دهد سودا و هضم و فی و تنوع را سودمند بود و بسیار



معه و باغ باشد و بوی دانه خوش کند و دهنی بخورم و مکنی  
گل سرخ ریحل باد باین در تخم کنگا و زبان زرشک و خنک سید صفی  
عربی بر یک درم قرفل مصطکی سنبل الطیب قمره زرشک  
لبا ایل پست پودن بسته دار چینی زعفران بر یک درم  
مسک کی یک درم کافور مقصوره و دو دانگ آب به شربت  
فواکه بر یک درم قمره و غل کیمیا اگر کوفته بخته بار بوت او قند  
و غل بشنند خوراک و درم **طعام** نیم کند باد  
بشکند و قرفل عود عرق بر یک درم دار چینی اسارون سعد  
کوفی بر یک درم سنبل الطیب پودن تریخ مصطکی الاچ  
سرخ بر یک درم نیم درم تخم کرفس زعفران جوز بوا بر یک درم  
کوفته بخته **طعام** نیم کند و باد و استها آرد و دیگر  
لبا دارد و دار چینی قرفل الاچ سید سعد کوفی سنبل الطیب  
زعفران اسارون پودنه خشک الاچ سرخ سادج سید  
بریا چا ساسه جوز بوا لبا سید ساسه ماش مصطکی الاچ  
پودن تریخ عود عرق بر یک درم ساسه قند سید ساسه عود  
عرق لیموی کاغذی بقدر رسی علی الرسم بقوام آرد و بقدر سرد

طبع خوردن **مسحوق** مسوده را قوت دهد و طعام منعم کند و استها  
بیارد و نفخ استار و رسا زرد **مسحوق** ناخواه انداختن بر یک  
نقاج اذ خرب الغایع و در یک است **مسحوق** همه را کوفته چخته و بزرگ  
صد درم با پوست و دانه کوفته نرم ساخته اود و نه را بشوید  
طرف بینی بگاهدارند خوراک و **مسحوق** در قوت دهد  
و دمان را خوشبو و قوی و ضعیف مسوده را نفع بخشد و طعام  
نیلو آورد و استها بیارد و دندان و لثه را محکم سازد و امرا  
منی کند **مسحوق** فوغل کبابه در چینی دانه سیل سبیل الطیب خوردند  
هر یک چند درم ز غوان **مسحوق** بر یک دو درم مشک و غیر یک  
بدم کاغذ یکدنگ شربت فواکه سیرین شنی درم منقح غای  
درم فانیند درم فانیند زاده کلاب حل کرده با شکر  
فواکه و منقح لغوام آرند و اجزا را کوفته بپزند در آن بشوید و بر بالا  
سنگ پس سازند و بگذارند تا خشک شود از نگاه از خار و بریند  
و وقت حاجت بخورند **مسحوق** پوست پلنگ  
پوست سیاه آله پروا دهد درم کلسرخ ست گلوی ریونند چینی  
اصل النوس الیچی حوزد الیچی کلان کثیر شک گیر و گل آری  
پوست تیراج خطای برنج ساهی پوست انجیر و شنی قصاب

**طیب**



درخت نوار باجی سر سبز زرد چوبک نیم بار نیم پوست نیم  
پوست بجان گل تباین هر واحد یک گرم کند یک صاف کرده  
همه را با یک سبزه پاره پز نموده هر روز بنمیدم باب سرد بخور غذا  
برنج ساهنی دال مونگ کم روغن و دیگر بر مرغی دارند از خوا  
ست **غذای** تجربه رسیده برگ نیم کته یکم شش پلان گیاه  
بابا در هیچ و برگ آله اگر ابدی انبه پله سر سبز که باجی همه  
جد اجد از هر واحد یک پا و اکبری بگیرد و مبرج نموده حمله را چهل و نه  
حصه کند یک حصه صبح و یک حصه شام بدین غذا دال بخورنی نمک نان  
سیده و بنابر قدرت کتاب بر مرغی نمک باده دارد **درخت**  
و جمع معده و ضعف او که از برودت باشد نافع آید **نارنگ**  
فلفل در زرد فلفل بر یک گرم حد سنبل الطیب کند از زرد یک  
گرفته نیمه با هم چندوی غسل **درخت** جهت استفا طبع  
و ضعف معده نافع است **نارنگ** در هر سال یک گرم فلفل دو گرم  
دار چینی چهار گرم در فلفل غده قند سفید شش در گرفته نیمه با  
مصنوعی نشیند و در مثقال آب سرد بخورند و قلیل غذا بعد از شلوار نماید  
**درخت** برای تقویت باه و مراکشی نافع است **قرص سنبل الطیب**  
عطر و حاد نقل خونجوان ناخواه زیر پاهای سادی گرفته نیمه سه وزن از آب

باشند بقوام و در این شیرند خوراک بندرم تا یکدم **در این شیر**

این فایده دارد **در این** عطر و جاذبه و الباقی نقل است

سنگاره بکانه دانسته در این دار فضل مسامحه گرفته و در این

خام شیرند در روز بعد از بادهام خوردند و بعد از خوردن آن شیر

خام خوردند **در این شیر** کرده و نیت را محکم کند و معده را قوت

دهد و بی دهن خوش کند و در امیر جامعیت نظر است و در این

نقود و قوت باه مثل ندارد و است بنفایدا کرده شیرند است

همه را خوش شود **در این** تخم کرفش تخم کدو تخم کدو تخم کدو تخم کدو

نور خرمزه بنور تخم باد رنگ بچ کرفش یک تخم کدو

قرصه سطلی روی زعفران عود خام بر یک درم سه فلفله

کباب جوی فلفل سیاه بر یک درم غبره یک درم گرفته و نیت

با چسب آن عمل صاف است **در این** خورد و ماه خورد و در این

تجربه پنج تخم الین شمرندی **در این** تخم بلبلون شقایق بلبلون شمرندی

تودری شیر سقنقور سان العصاره بر یک درم زنجبیل تخم کدو

تخم کدو تخم کدو تخم کدو تخم کدو تخم کدو تخم کدو

خونجان خورد و در این چینی دار فضل خوردیدان بر یک درم تخم

انجیره دو درم اسفیل سموی نه درم فاسید است درم همه گرفته

نیت با چسب آن عمل شیر سبزی کیمتقال تا دو شقال **در این**



باه را قوت دهد و شهوت را زیاد کند و در محبت قوت بخشد  
قرنفل جوز بواسه لسان البصائر از درجی درجی مصطکی  
عود هندی زعفران برشته در قهقهه مغار لسان اگر بکند ام مطا  
اشنه شغال مسک درانی و نیم قند و گلاب یک مثقال عمل کند  
کفایت در آتش نرم بقوام آورد که سرد نموده دارو ببدان بشنند  
خوراک شغال دهند از مروبات اسهال را طاهر آورده  
باه را قوت دهد و اسهال کند زعفران جوز قرنفل بواسه  
عقرقره خولجان در چینی زنجیر دانه سیل مصطکی بر یک درم بنویسند  
چهار درم شکر سبزی و بجز درم شکر بقوام آورد علی الرغم  
کند لسان البصائر تخم شلغم تخم کوبیده کبابه تخم کبر  
عقود تخم کبر کز کزاج ای رویان کافور از هر دو که مهر سنگ  
سه درم کوفته بخت یکجا کرده از آن سه انگشت بگیرد و بر روی  
انداخته پیوسته بپزد که کرده بخورند سه روز یا زیاده استعمال نمایند  
فایده بسیار کند لسان البصائر تخم شلغم تخم کبر  
تخم کزنجبر عقرقره خامو صلی سیاه مو صلی سفید بر یک که درم کوفته بخت  
کافور از هر دو پیوسته مرغ را بشکند و قدیری دوادران اندازد و پیوسته  
نخورد که بر آتش بپزد چون بپزد آید بپزد که بخورند عجايب است  
مغوی یا به است حبه بزرگان تخم شلغم تخم کبر یا زنجیر  
سیاه تخم او مسکن در فاضل در چینی عقرقره خولجان جوز بواسه لسان

دو درم مغزلبه مغز چله فوزه بر یک استی درم نبات مسادی بجز قوام  
کرده است **درم** می زبانه کند و محاموت را قوت می دهد  
صفت کرده و شان را سود دهد و معده را قوت بخشد و در آنها  
بناورد و اساک کند **سبیل الطیب** قندهار قند در چینی قافله بر یک  
مثقال زیره کرانی مدبر در سرکه که بریان کرده باشد مصطفی نفع خند  
عود هندی بر یک چهار مثقال فلفل شقال اسارون بر یک مثقال  
تعلب مصری بوزیران بجم کوزه است **سینون** بر کدوم کنیم مثقال کوفته  
جسته در قند و گلار و عسل صاف است **شیرین** خوراک دو درم  
بست را قوی کند و باده میفزاید و معده قوت می دهد  
صنع عربی نیم آتار در دو آتار و روغن گاو بریان کند پس برآورده  
صنع را جدا دارند و روغن را جدا نگا دارند بعد از آنکه موصلی باشد  
زنجبیل بر یک است درم کنکول بازده درم در چینی خولجان کتاب  
چینی سبب عطر قهاریک چهار درم قند و خوراک بر یک دو درم  
کوفته بخت در روغن بنفشه و چوب سازند و شکر سرخ دو انگشت  
سفید دو انگشت بجم آورده همه اجزا داخل نمایند و بر هم زنند و در  
حرب است طبع بخورند **درم** **درم** **درم**  
**لقوه** و فالج و رعشه و دیگر امراض بارده را سود دهد  
زنجبیل سیاه مور جسته فلفل سیاه انگوزه در روغن گاو برشته اجود کرف

ز دینیه سیاه ز نیره سفید شکار اندر جو تلخ باده با دینار گنج کلکی  
تیس هزار گنج مور همه سادگی گرفته کوفته بچته مضاعف آن تر سلا  
و گوگل نه سیاه بوزن نه اودیه سابق که سیوانی تر سلا اند کوفته بخت  
نقد است آفات نیم گرم بوقت خواب زنده شود **تجربه حکیم**  
فتح الله دار فضل فلفل بنکده بر یک دست در زنجیل قسط دیو دار هر پیر  
عقر قرقا قلمویه زربا در دوا حد درم پنج پل خند بکتر بر یک  
دو درم پوست حبه کباب تخم کاسنی بر یک درم بودینه بخورم  
گوگل بنیای شل گوگل اجزای کوفته بخت نگارند باید که گوگل نرم  
بکوبند و بر روغن بادام حرب نمایند آنگاه برای ماندگور و قدری روغن  
بادام اضافه کرده باز بکوبند تا مثل مرهم شود خوراک بکشد **کتاب**  
بست خفقال و تقویت دل و دماغ و معده پیچید است **قند سفید**  
کتاب بر یک لیکن بر دوز را بجوشانند و کف بردارند و بقوام آرند  
و بنوشند این ترکیب ده است اگر گاو زبان و گل گاو زبان و بادام  
و کلسه خ اضافه نمایند برای امراض بارده اقوی خواهد شد **کتاب**  
مجر است آنکه بلدی کند یک انوار سار کمال با جی سیاه فلفل گرد  
بر یک نیم توره توپای سبزه روغن جلی نیم پا و اودیه کوفته  
بازین کس نمایند که دوا است سالان گون گردد بعد از آن بر روغن  
جلی انداخته سق بلنغ نمایند تا مانند مرهم شود **کتاب**  
پیر یا که دباغان چرم را با آن باغت میکنند و آثام سوده در دوا آثار  
بسیار



آب آمیخته بگوشت اسنک که لطف آب کم شود بعد به پارچه پنبه  
در کوزه گلی دور و دور انداختن شوره قلمها خواهد افتاد بر آب  
حلاب سرد تواند دو نیم توله و برای حلاب کوبیده و توله و برای  
اطفال ده ساله یک توله و برای اطفال پنج ساله یک توله بدن  
طریق که دقت به در آب گرم باده آتا مخلوط نموده بنوشند  
برگالبه یک پاس بگذرد آب گرم بنوشند دستها جاری نماید  
و قند خج دست بماند سه ریخ که بسیار لطیف است بنوشند  
دقت نام مجهری ملایم بخورند و یک روز ناغہ کنند احتیاج نیست  
روز دوم بدستور اول بنوشند **جهت تبهای که با کفره**  
بود و تشنگی نباشد و حرارت معده در جگر و خصه و آلبه و ریه  
نفع دهد و جهت التوی آلات نفس نافه و قلعین نفخ و متورم  
اعضا و در بول و عرق و جهت اورام شامفیدت و تجربه سید  
**شکر قند سفید بر یک کبریک و گلاب بر یک در خرب**  
باران سبزه بقوام آورده بنوشند و اگر سرد تر خواهند عرق  
نیلوفر و عرق سید ساهه بر یک در خرب اضافه نمایند اقوی خواهد  
**علامت** من قرأ باین خوارزم شای **جهت صفراوی تبها**  
**شکر یکس گلاب سه من بر در انجوشن** و آبش نرم کوبند

تا به نیمه آید از آتش بر دارند و یک درم زعفران پیوده حل نماید  
و بوقت حاجت همراه پنج بوشند **ط** برای قشقش نافع است  
که سبب آن خلط است **ط** زیره کرمانی کردار یک است درم جو  
صاف کرده کل نمکین ده درم داخل کرده بوشند **ط**  
سفوفیت نمکین و خوش ذائقه برای طعام مفید بسیارند اگر چه  
اطباء قدیم آنرا در نفوفات داخل کرده اند لیکن این خلط  
نمکینی از نفوفات جدا کرده است چون اهل تجربه در امر طعام  
و دفع قبض و در امر استسها حکم بسیار دانسته اند **ط** کاه رنگ  
طعام کاه کنندش ترب کاه برگ بود نه کاه برگ گشای همه را  
جدا جدا نمک بر آورده برنج نمک در عطرناخواه که برابر مجموعه باشد  
تا یکبار با ایندلس نفوف کرده گاه از نیم باشد تا دوازده بخورند  
**ط** سهما که نمک و نمک سنگ است بوزن یکتونه ناکان  
شش تا یک طعام نمک و نمک سنگی یکتونه نمک لیمائی اینهمه  
یکتونه خوردنش است **ط** زیره سیاه فلفل سیاه فلفل دراز نمک  
بزرگ و فلفل اینهمه یکتونه خوردنش است سیاه بکی بود نیست که در دهن  
دانه الاچی خورد و دانه الاچی کلان پودنه سیاه بکی بود نیست که  
اتیس بادیان زیره سفید کسرخ بادیان خطای حدیثی است **ط**

بر یک کیوتی پتج زر شک آله منی بزنگ کابی فلک موی کشنه خاک گل  
 سیوتی پوت تاج پوت تارخ امار دانه ترس کف دریا  
 بر یک کیوتی داجرا کوته چخته در ایل سید برگزیده برادر مقابل اقا  
 و ش در ششم شند تا چهل روز نافع باد **در ششم** قرص کیوتی  
 الاهی خوردننه **ش** الاهی کلان **ش** سما **ش** سهاگ **ش** منه **ش** نوسا  
**ش** سما **ش** طعام **ش** یک **ش** نیم **ش** تو **ش** نک **ش** هری دو **ش** تو **ش** نک **ش** سیاه **ش** دلو  
 در فلفل سیاه کیوتی فلفل سید کیوتی فلفل دراز کیوتی رخیل کیوتی زنجور  
 سما **ش** ناخواه **ش** نه **ش** جز **ش** جری **ش** سادج **ش** هندی **ش**  
 اینهمه داجرا کوته چخته باریک **ش** خسته و یار چه نیز نموده ایل سید را خالی کرد  
 در عرق ایل سید **ش** در آن پر کنند و یک سون در آن خلیفه نگاه دارند  
 برو تیکه عرق خاک شود از عرق ایل سید باز تر نمایند تا چهل روز بعد از یوم  
 بکار برند **در ششم** بادیان **ش** جو این **ش** خراسانی **ش** بر دو کیوتی نک **ش** هری  
 سیاه **ش** طعام **ش** فلفل **ش** سیاه **ش** بر یک **ش** سما **ش** گله **ش** خنبل **ش** الطیب **ش** سعد  
 کوفی **ش** قاقله **ش** صفار **ش** کباب **ش** برنج **ش** داجرا کیوتی فلفل دراز **ش** نه **ش** مصطی **ش**  
**ش** سما **ش** سهاگ **ش** **ش** کوته چخته بطریق معمول ایل سید سازند  
 تجربه حکیم اکمل خان در تقویت معده و هم طعام و برزخستن **ش** سما  
 نظیر **ش** بلبلیه **ش** کابی **ش** رخیل **ش** دانه **ش** در فلفل **ش** کشنه **ش** شک **ش**



نیم توله بلیله سیاه سماق بادیان مصطکی بودینه ناخته طبا سیر شیطرج سید  
یک چهارم باشد جو کهار در چینی نقل توت ابرج حبش الطیب و کاسخ  
کج یک باشد انار دانه هفت باشد نمک سیاه نمک لاهیجی یک باشد  
ترید هفت سکه کجی بریان هفت باشد در آب لیمو و کهار خود که دو  
انگشت برادر باشد تر نماید و خاک آخته مغوف سازند  
بوشبیه چهار فلوس بوشبیه یک چهار فلوس بوشبیه یک چهار فلوس  
بوشبیه سیاه چهار توله کسیر خاک چهار توله بادیان چهار توله زیره سیاه چهار  
توله سونبه چهار توله مرج سیاه چهار فلوس لاهیجی خورد دو توله سنک  
کیفلوس سنک لاهیجی کیفلوس پیل دو توله نمک سیاه نمک لاهیجی یک  
طعام این همه دویه را بگرفته چغندر یا چغندر بنه و این چهار نمک  
مسادی گرفته و با هم مخلوط کرده در عرق لیمون جها بقدر که خنک است  
نگاهد از دو وقت احتیاج بعد از طعام یک گون بخورد طعام مضع شود و  
زیاده کند و اگر ایام لیمون باشد در عرق خجور گو لیموها تیار سازند و  
احتیاج بخورند در تقویت معده و تحلیل طعام و در امراض ضمون زده  
تخم مرغ انداخته بخورند معده است نمک سیر یک فلوس نمک سیاه  
مشقال نمک اندرانی ده مشقال نوسا در یازده مشقال قحاح از خرما و کرم دو  
مشقال اقمیون سنبل الطیب یک کون یک یک مشقال و نیم در چینی تخم انجلیان

رخیل شمعون اصل الموس هر يك يكه نم نك اندر طرف گلی انداخته در آب  
 باتش بلام بچشانند پس در تنور بگذارند تا منجمد شود پس بار دیگر همه دویه  
 بار یک سائیده بپاشند اگر نوسا در ولایتی بهم نرسد همین سواد در شهر بگذرد  
 اندازند خوراک کباب شده دو ماهه **عرب** برای استهلاک حکم کنند در دوا نیک  
 نیک سانه یک سینه نیک سوخته نیک کان کاج لون نیک گلی نیک گلی  
 جوا کبار نیک گلی مساوی و برار نوسا در آغشته بار یک سخته در سبزه  
 چنی اندازند و آب لیون کاغذی ایمان وجهه آینه زنده بار سیوم که خاک  
 شود بار آب لیون مردن آینه و در آینه نفع اندازند آن گل حکمت  
 نمایند و دیگر آینه و از گون بر آن گذارند بوعیکه گذاره دهن بر دو یکسان مویند  
 و بر دیگر آن نهند و زیر وی آن کشند بسیار نیز تا دو پس بار چتر کرده بپشت  
 آینه و از گون بدارند و قیقه بار چند اگر گرم شود باز در آب تر نمایند و بعد در آب  
 آینه بالا را بپشتگی بردارند تا آنچه مسقوده ریخته شود پس بگردان چنی  
 خربوبه الاصل خرد اما مال آن مسوده و در آن آغشته نگاهدارند و بکار برند  
**در سینه** پودری که توله بپوشد توله بپوشد توله بپوشد  
 توله زیره سیاه نیمه زیره سفید نیمه گل سیوفی نیمه در آن  
 نیمه سیاه که پست بپودن پسته نیمه بادیان توله بپوشد  
 توله که خنک توله انار دانه توله چوکت شش توله در سرکه حل کرده ادویه

مجلس اول

باریک ایذه خیر نمایند و حب بطور کنار دستی بپزند و در سایه خشک سازند  
قبل از طعام و بعد از طعام حب می خوردند محبت **چندین سال بدست**  
**نمونه** نادره که با کشته زنجیر کجی سها که بریان مرگ یکین توله  
حلیت سها زیره سفید می شود مگر بوی توله قرص توله جوز بوی سها سها  
سها ناک توله زیره سیاه نه به توله ناک یا توله جوهر توله ناک  
لا بوری توله ناک طعام توله تجریت سها سها نه به توله ناک  
مرج سیاه نه به عفره حلیت سها کوفته بخت در امل می پر کنند  
که استها آرد و معده را قوت دهد و حیض بکشد **س** اما بار دانه پاوانا  
زنجیر زیره سفید ریگ دو دام بخت موت زیره سیاه سترک لیلیه زرد  
لیلیه از ریگ ام ناک سها و نیم دام حلیه الکو بند و نیزه آتا باریک  
بسیار آب اند مقدار دماشته لیگور بالایی طعام یا قبل طعام بخورند  
من خجرات شیخ عبدالطیف **چندین سال** من خجرات نقال حکیم برای توله  
معده و باه و روشنی چشم را مفع و در دست کم و اعضا را نیز دفع کند بخت  
**س** لیلیه لیلیه آله در غفل غفل گردان خوازه زنجیر ناک سها سها  
کوفته بخت بقدر تحمل طبع بخورند **س** برای یا و کول و تاب برای و جمیع امراض  
سها را دور کنند **س** زرد چوبه چوبه تبلوی ناخوازه تخم مرغ شتر مرغ سها  
کوفته بخت یک چکی بقدر برداشت طبع بخورند **س** برای دمه و سها بسیار  
محبت **س** من پهل بقدر گرفته انرا دو حصه ببر کنند و در میان جان جانانه



که باشند در میان کیمیا نه سپیل گیر کنند و در کیمیا نه دیگر سپیل مور پز نمایند  
و در خانه سبوم نگاری و در خانه چهارم نمک انهر مرکب کرده و بر دو وجه را  
از ریمان سبوس کرده گل حکمت و یا به آرد غلو کرده در خاک گرم کنند  
که سوخته شود پس آرد دور کرده همه را سوخته بقدر یک حبه پسندند  
و از بادی و برسی بریزند **چینی** تالیف حکیم علویان طعام مفید و ریج  
بکثرت و متعدده را قوت دهد **چینی** این طعام که در آن جالی بنفشه با آنرا  
بباید و آب ادویه و بودینه خشک است یا و آنرا در جینی قرض جادری خور  
زغفران الایچی کلان کثیر خشک مرکب و دوام بادبان است و دوام همه ادویه  
سوی کلوی کوفته بخته در دو آثار عرق نعناع آسخته در ترسان جینی یا  
در شیشه کرده در آفتاب چهل روز نگاهد از زدن و نمک اموری بقدر زنده  
افزاید نماید چون عرق بسبب خفت آفتاب خشک شود دیگر اندازند بقدر  
چهل روز بقدر دو آب پسندند با قدری همراه طعام بخورند **چینی** که همراه  
بخورند غذا را زود هضم کند و بسیار لذت است **چینی** و مجرای سبوس  
بودینه شیره ادویه نمک انهر مرکب و ریج نیم یا و نمک سیاه نمک  
مرج سیاه الایچی کلان بر یک یک چنانکه قند سیاه دو آثار عرق نعناع  
بایست که یک آثار قرض بکند ایام سبک است همه را کوفته بخته بر ترسان  
**چینی** ایجاد نور حاجت عیلمان مرعوم بسیار تیر و تند است **چینی** که بسیار

اورک یکبار و امچو رمازه یکبار و مرج سیاه مرج سیرخ دانه الاهی سفید بودینه  
خاکست یک نیم پا و قد سیاه لطیف و شیر در آن ادویه یک سالنهر یا  
لامحوری بقدر ذایقه سرکه مذ بقدر حاجت گرفته علی رسم قریب ازند  
**چینی** خرمای بن شیر بسیار لذیذ است **خرمای** استخوان دور زده نیم تار  
در آب تر نمایند چون آب شیرین او دور شود قدری خمالک مانند بعد  
دانه الاهی بگویند که لامحوری بهفت توبه بودینه خمالک بگویند عرق التوت  
یک آن است را یکجا کرده است و بکار برند و اگر در آن قهقش و غیره اضافه  
نمایند مضائقه ندارد **چینی** تمرندی صفت ای معمول بود صفت الدله  
خست آنرا سنگاه بسیار لذیذ و خوش ذایقه و مفهم طعاقم **تمرندی** معطر  
برای دوا اول تمرندی را پاک و صاف کرده در سرکه دو سیاه روز  
تر نمایند و پیاز را بسیار باریک شده اسیده و قدری خاک انداخته در آب  
بگویند که بوی آن دور شود و در آفتاب خشک نمایند و قتی که قدری نمی ماند  
باز در آب تازه بگویند و باز خشک نمایند و تمرندی مذکور را در سرکه خوب  
بالند که لعاب آن تمام برآید پس از آن اورک تر نیم پا و تسنیم با مرج  
سیرخ یک چنگال بودینه سرکه چنگالک همه را با یک بریده در آن میزنند  
نمک لامحوری بقدر ذایقه اضافه کنند و اگر درین شش یا جزا دیگر اضافه کنند بهتر  
است **برای قوت یاه** در رستاد و موی قلم القصب بدست

اند قنفل یکدرم عود و یک مصطکی یکدرم بزباز جوز بوا بر دو یکدرم جوز  
دو دام تعلب دو درم زیره سیاه یکدرم سنبل الطیب دو درم سعد کوفی زریناد  
نفر جلفوزه بر یک یکدرم خرفه دو درم باید که نیمه ادویه را کوته بخت  
پارچه نیز نموده بدازند پس بر صندل مرغ سبزی عدد و دو نفر کفایت عدد دارد خود  
چهار دام است چهار دام شکر تری و عمل است همه قوام کنند و بطور  
مشهور طوائف سازند بعد از ادویه مذکور که نوشته است اضافه نمایند در خوا  
و مرکبات یک دام در گلر ساسیده اضافه نمایند خوراک دو دام **طری** بر  
وقت یاه از زیر حشمت **نص** گندرج سه درم سعد کوفی دو و نیم درم قنفل  
یکیم درم مصطکی سارون بر دو یک و نیم درم قافله کسارد دانه پنج  
و قافله صنار شش ما یک و پنج شرح بزباز خرفه جوز بوا سنبل الطیب بر  
بر واحد یک و نیم درم تعلب دو درم نیزک شیرازی یعنی اجوان یکیم درم  
ربنیل دو درم ریوند چینی نیم درم پنج تفاح دو درم افیون مهربی نیم درم  
سلیخه دو درم زریناد دو درم بزباز نیم درم حشمت عمرندی نیم درم  
او نه یکدرم شکر و عمل خسته ادویه کشند مرکب یکدرم زعفران یکدرم  
اضافه نمایند و بطریق مهوره جلواتیار سازند خوراک یکدرم **طری** بر  
افزونی شیر عورت از پانزده محسن عقیق نوشته است **نص** زیر کفایت  
بودنیه پنج ساهنی بر واحد دو دام کوفه حیره پی شیرینی بخیه بخورند



برای قوت باه از حکیم علونجیل از زیر صحرای هند آمده **مس** آرد میوه مفت  
چنانکه آرد خورده چنانکه روغن گاو پیخته چهار یک فن در روغن میوه را  
برای آن کند بعد میوه خود داخل نماید و نبات دو چنانکه اصل مصفی پنج  
چنانکه آب زردک یک آن را حل کرده داخل نموده بنزد که خوب حلوا تیار  
سود بعد بنزد ادم مندر است مندر یک فن را حل بنزد بنزد مندر و مندر مندر  
مندر که و مندر مندر یک چنانکه داخل نموده باقی بماند تا که شروع کند  
روغن نماید خونچان در ریحی بهمین سقاقل مصری خسته الشعلب یک سقاقل  
اشهت دو ماشه کوفته بخته حل نموده لگا بدارند هر روز صبح بوزن دو توله  
و شام دو توله بوزن زردک ده توله بنوشند بسیار نافع خواهد شد  
**مس** سرفه خشک از مرزا احمد صاحب بدت آمده **مس** بنفشه رب السوس  
شسته خشناش مندر که و بیدانه مندر تخم خیار یا قلا یک چهارم کثیرا گویند  
بجول هر یک دو درم مشک یک ادم فیون عیدام نبات برابر همه کوفته بخته  
مقدور فلفل حب سازند **مس** جهت سرفه اطفال که از بسیاری سرفه  
قی کند و سرفه خشک که مانع خواب بود و ریحین نزله گرم سینه را رفع دهد  
شسته صمغ عربی رب السوس مندر با ادم کثیرا خشناش عیدام فیون  
مساحی کوفته بخته با بیدانه حب سازند **مس** که انواع سرفه  
خشک شود دهد **مس** کثیرا صمغ عربی مندر با ادم شیرین مندر تخم خیار مندر  
**مس** تخم کدو

تخم که در یک خوشی بجا سپیدانه حب سازند از مرزا احمد علی صاحب

برای بواسیر بادی محراب مرزا احمد صاحب **مس** ایلوه دو نیم دایم ز چیل دو دایم  
کمیلانیکدام همه را کوفته مقدار کنار چلی حب بندد خوراک یک **مس** مورچه  
یک چنانکه خربا و انار که مش نیم باد نار چیل دو رزده دایم سیر جابوس ده انار  
نوز حب البان بکینوه نوز حب الزم بکینوه نوز حبش بکینوه چهار نوزد و توله نوز حب  
انفرا نوز حب الفلفل نوز حب سبزه برانده نوز بادام چهار نوز حب سبزه  
نوز سبزه با نوز نیم چهار تخم شلغم تخم گدازد یک ده توله کبابه بکینوه  
عقور حاد و دایم در چینی دو دایم تخم کنسی بکینوه تخم سیاه دو توله چیل  
بکینوه تخم انحره بکینوه بهن سرخ دو توله تو درین دو توله فاقله عنقا فاقله  
کبار یک حب ناف نفل تخم نیاز سنبل الطیب زرب سیاه به هر یک بکینوه  
براده قضیب گا و نیم چهار تخم فاقله معری بخور بوا ثعلب معری  
بکینوه اگر یک تخم انار نیم یک تخم انار سی نیم انار و نیم بادام  
یا ز نیم انار که لکمانه چهار تخم کبابه چهار دایم زعفران چهار دایم  
مویز منفی خرد و سمش در آب بند کور جو سائیده عقیقه نموده خوب  
خل نمایند بعد از آن باد و نیر را کوفته بخت جدا لکها دارند و نوز  
نیز سائیده لکها دارند بعد از آن سیاه براد از نار چیل معلوم سگوراخ  
کرده پیر سازند و سوراخ را از چوب بیل خوب بند نمایند در سیر حاصل

انداخته چهار پایی است ز م جوش دهند تا که گوید گردد بعد از جیل  
از سیاه پاک نموده و مقراض کرده و مغزیات را انداخته کف زینند تا که  
علیظ شود بطریق معهوده بسیار سازند **علوای زرد** باه را بر یکدیگر و زنگ را  
صاف کنند و در افروختند **زردک** بر تپه در شیر ماهه گاو بطریق  
معروف بپزند چنانکه اثر شیر نماند در روغن بریان کنند چون سرخ  
پس نیم من شکر درو افکنند تا حلوا شود و بعد در چینی قرضل عود قترجا  
تخم کدو بر یک دست درم زعفران **درم** کوفته است در واضای نماید  
و کف زینند و قشک تیار شود بوقت حاجت بکدریم بخورند و عقب آن  
شیر گاو بنوشند **جبهت** در **اطفال** **زنجیل** بکسر چوب کین  
سرخ سفوف پنج خطل چهار سرخ در قندسته طفل سه ماهه چهار  
ساله بپزند مجموع یک خوراک از مرزا احمد **حب** برای ضیق  
که آنرا دبه گویند محریست و از نموده شده از مرزا احمد  
نیله نموتها کین و گردنم خرد و عرق او در کسب مثل با جره است در شیر  
حل کرده بپزند **حب** سرخ با دار مرزا احمد **حب** فصل است  
صبر ز در خور زیره سفید و بهامه خا ایتوان حرکت است بر کسب  
برگ کتان نیم کرده بهامه مثل خود بپزند سه روز اول تا دوشه روز آخر  
بپزند و حب است **حب** جبهت فروخ با سور حشی که بپزند نفع دهد

بجای گوید



حال گوشت منکر بخوره که نه نباشد و فضل گردن خنجر را بر کوفته نموده تا چنان  
سازند قدر طفلی که بچوب یاد و حب بخورند یک دو دست می آرد تا  
بمقتضی دوا دست نمایند بر منخرن نیست بفضل الهی قلع منقرض میشود  
و این بسیار تجربه رسیده است **تجرب** جهت تأمین طعام از کتاب حکام  
میرزا احمد صاحب **ص** الاپی خورد در چینی هر یک یک دوا می خیدون  
سویچ لون سینه مالون جوته که نه نباشد و فضل دراز زیره سیاه  
زیره سفید مرچ سیاه تالیس بر یک یک نیم چوک دوا می آید و نه است دوا  
کوفته نموده تا آب بمیون خمیر ساخته بقدر کمار دستی چهار بند و خوراک دوا  
در منرا آغا جان **ص** برنج یک انار سیاه یک کتور و دوا  
آن یک تا سیاه با نواز دوا که شود در میان آن بوبه انداخته است  
ناید و برین چل روز و فن نماید بعد چهل روز بر آورده و تخمهای مار دوز  
و برنج و غیره را در آسیا ارد سازد و چهل جوزه مرغ گرفته هر روز در ارد  
کندم قدری ازین ادویه آمیخته بخوراند بعد از آن که آن در خواب برساند  
بکمر از آن فرج نماید و یک سانه کوفته مرغ خوب بر آب سازد  
و در آن آمیخته آنرا بنان بخوراند همین طور یک مرغ را در کج نموده آنرا غارت  
بخوراند و تنیک یک مرغ باقی ماند آن مرغ هج نماید و در روز چهل روز در با  
نزد و تنیکه خوب سرخ شود حادتری در چینی قرض الاپی خورد در یک

در ادویه سائیده آمیخته حب بقدر منوگ است در شهد اندازد و  
بریزین دهن کند بعد چهل روز بر آورد و در آب گرم شسته بار دیگر کشند  
اندازد و یک روز بخورد از مجرب است **حب** کافور چینه مسک جوز بنوا جوهر  
افیون کوفته بخت در شیر و برگ تنول سائیده مقدار جوار حبشند  
وقت حاجت آب حل کرده بزنند **حب** زرنیج صدف سوخته پرا  
دماش تو تیا سبز چهار شش بر سه ادویه با بار یک سود که شش  
یکی صبح و یکی شب نام تاب بخورد و غذا نان پنبه بی در از بادی و قری  
پر نیز نمایند **حب** مردار سنک نه مله ی بر یک یک اسم محمد بر این مقدار دو  
دام قند سیاه چهار دام همه کوفته بخت چهار ده حبه ملی بپزند  
و سیرده بداد هر روز بوقت نهار با آب تازه یکی بخورند و از نادمی تری  
بر نیز نمایند **حب** جهت امراک منی مجرب از کتاف از احمد صا  
**حب** تنک خاص یک دام حلیان مرصاف عقر قر حارک و بن زناد  
خندید شتر حد و از خطائی درونج عقرنی منطکی عود خام هر یک دو درم  
تخم کرفش قر نفل در نفل جویان ابریا است درم دار چینی غلغل غل  
کتیرا صمغ عربی زعفران بسا هر یک غلغل ده درم نبات پائین  
درم کوفته بخت گلاب شسته بمقدار خود جها سازد **حب** باه از قبا  
جهت کسی که عاجز بود در از الی بکارت از راه منی اعصاب غلغل  
جلق

چون خواهی که دیگر دوا علیک اول شد قادر سازد و الا در شب دوم  
یا سیوم در وقت روز این نسخه جالیوس از کتاب حکیم مزراحم  
نوشتید **ن** منوچک که در وقت سحر که برین شفاقل مهری  
مازه تخم نیاز سفیدش خراش کند تا غلب مهری تخم جرجسند  
جلبر بر مرکب قندی کوفته بخته معسل و آب جرجیها بنزد مهر  
قد بخود بسته باشند خوراک یکمشتال یا یکدرم و نیم است یا ده  
باب انگور شیرین یا اینکه بخود در آن تر کرده باشند بخورند **ن**  
از کتاب مزراحم صاحب نوشتید **ن** تودری زرد و سفید  
تودری سرخ که از اج سعد کوفی زعفران قمر نعل سورنجان بر یکدرم  
خوب بود است به مصطکی از سیون حب النمل بویست خنک است قاقلیه  
طبا سیر سفید ورق گل سرخ صندل سفید سنبل الطیب عود و غیره  
در دج عفرنی بوزیدان صمغ عربی بر یکدرم در ریختن شفاقل مهر  
بهمن سفید تخم خنک است بر این سفید یا به شکر عربی بر یکدرم  
بر القنب دو نیمدرم حصیه الشکریه خراش خراش بادام بر یک  
پنجه درم نبات مغز بادام بر یکدرم مغز بادام خنک است خراش بادام  
بر یکدرم یا زده درم کلابی یا قند اخیاج مغز کنگرک در کراش  
مالیده خاک کند و بادویه دیگر بگوید و میزد و مغز بادام علمده حب



باریکه سائیده در قدری گلاب شیر غلیظ برآورده نبات درازک  
گلاب شیر بادام نر کور حل کرده در آن آب تخمیت چهار بقدر خود سازند  
**حب** اسهال اطفال **حب** که با آب عسل در حکیمه است  
خوردن آن یک عدد و جواریون بر یک کمانه چاکر و سوت برنج و زیره سیاه  
و سفید مغشای از بالا تر سائیده مغز آن گرفته بر کوفته سیم و کمان  
برگ نر کوفته سفید آن کوفته تخمیت **حب** بقدر دانه موته بند بندیک  
**حب** باد و حب بند **حب** دانه ترندیر است چهار روز با آب سائیده پود  
اورا دور کرده یکمتر او را در دو جرقه کوبیده **حب** سائیده دو عدد بقدر  
نخود باشد استعمال کنند خلاصی آن خوابی تواند  
و گذارد که منی قابل انعقاد شود اینسون تخم کرفس را زبانه پود  
خود بلبان آهیل بویقر طارک کف خرد و **حب** سائیده سارندم گامار  
صحت سبب قبل از آن بخوردن و ندرت مجرب است از کتاب حکیمه  
تب برزه پنج که یکم نطفه ندرم در شیر خور سائیده مقدار  
نخود **حب** سائیده است شیر از نوبت بخورند برای بوی  
خونی محبت **حب** زرد نادر طفل سوت و مغز شبه دانه مغز کمان نطفه  
ارزق بر یک است اما ادویه کوفته تخمیت بقدر خود چهار سائیده یک  
بوق باد باین بند **حب** جدت آنک از حکیمه است **حب** سائیده

هندی یا منتقل به سیه پنجاه شش ساعت تاب لیون در میان  
دو چهار ساند بقدر عرج سیه و شام یکی از آن حب میل کنند و یک  
حب تاب لیون خل کرده بر جرحت مالند اگر آن کفرت که نبود  
در چهارده روز و اگر شش و دیگر باشد در هفت روز برود بر سینه و  
کار نیست **حب جبهه** سرفه شد که از کثرت آن طعام نفی آید و با  
از علاج او در مانده باشد دفع دارد و ضیق النفس را نیز نافع است  
فلفل سه درم در فلفل شش درم انار دانه دو ارزده درم قندیا  
بست چهار درم جواهر کیم درم ادویه کوفته بخت به قند سیه چهار  
سازند اگر ششام سرفه را سود دهد و داخل نمودن انار دانه مفایده  
تالیف محمد جعفر بن حکیم بنده عابد خان مرحوم و مخم بار  
السوس من لاتی شکر تیغال صغ عربی است که کثیر الفیون خاص  
تخم خطمی تخم خبازی اصل السوس صغی بیدانه ابری کلنجی است  
سفید کوفته بخت بلعاب بزر قطونا خیر موده خوب بقدر مال  
سازند عند الحاجة یک حب در دهن دارند که نافع بود  
از حکیم نیا علی خان **سلا رس** بوزن یک توره که سرفه دوا  
بول دواست فیون خاص یک نیم است یا دواست که سرفه بول  
باریک است مع الفیون در سلا رس است بخت خوب مثل نخود کالی

یاد انداشن تیار سازند وقت حاجت یک گویا بخورند و برای طفل  
صغیر سه شیر یا در مقدار سس حل کرده باشد **حب افیون** در آب  
**حب افیون** خالص بکتور و در شیر یا ده گاو سبب مقطر  
نموده بپزند تا غلیظ شود و مغز کاسه بمغز کاسه کدوی سیرین بر روی  
ماش برگ گل بنفشه خالص است و زعفران دو ماش مرگ خالص  
شیرخ داخل نموده جها بقدر بخور تیار سازند و یکی از آن صبح  
یکی شام بخورند **حب افیون** و رفع ریا و زنا دانی است با مجرب است  
و پیش از طعام و بعد از طعام میتوان خورد سبب که شلیمیا جو الکهار کور  
بر یک نیمه از خاک سبز خاک و خاک سبز بر یک یک یکم کوفته چینه  
تاب لیون مقدار کنار چکنی حب سازند و حب بخورند و در صورت  
قبض شدید حب بخورند از مرز راج **حب افیون** برای اسهال  
صفا که با طفل نابالغ و سبکی آن **حب افیون** سفید بریان خشم از آن بر یک  
سبب ناخواه یک ماش افیون معری شش شرح همه را کوفته چینه  
خام را کاه و اگر در آن بر کنند و آن را در میان میوه پیچیده درخت  
گرم گذارند تا خمر خفته شود پس بعد سرد شدن خمیر او در کرده دوا را طیار  
سایه جها مثل چانه با جره با طفل است موافق سن و سال طفل باشد  
و اما که بعد از جماع ماندگی بود و مجرب است که شرم دم در جبهه



اسپند پندام دانه گویند و درم کج سیاه و درم تند سیاه که  
ادویه را کوفته و تخته در قند سیاه آغشته باز بکوبند تا مخلوط شود و  
حبه نمایند بر حصه را حبساخته لگام در رند وقت حاجت بکافند  
از مریات حکیم معصوم علی صاحب کمال بن خیر صاحب مقرب  
شاه بادشاه شد **در** اینون بکتوله کافور مقوری و توله سنگ  
دو توله جوز و بکتوله عرق و بکتوله نهاده و سیح کرده و بهای قدر کنار دانی  
بندند بر طایفه طلوعه باشد و برای حل آن آب سرد بنهند و  
است **در** مریات از مریات و تیرانی بگویند که درخت  
رفع میکند و پنج شل با اطلاق میفرمایند و مجموعه یک شل است  
بهر قوطری سیاه زرد سور بخان بر یک بکدام حبس ازند  
جهت آن که طایفه سیاه بکدام نیله توتها و دینم دام فلفل سیاه  
و دینم دام کوفته غنچه آب لیموی کاغذی بکشد و بکشد و کحل نماید  
و بهای قدر کنار دانی لگام در رند و **در** مریات  
مازوی سبز نوسا و رگور و سه ها که خام مساوی کوفته و بکشد  
پالک تجوی با لیمون کاغذی خیر کرده است ازند و زخمی  
درشت خراشند و با عرق لیمون کاغذی حل کرده طلا سازند  
**در** مریات مریات سه ها که یکا قند سیاه بکدام مخرج نموده

نمایند یک یک بدیند اگر نیک شود بهتر والا دیگر حب بدیند نفع **حب**  
**اصحاح** **خمس** از شکم محبت **ص** تا چهل گشته درم قند سیاه  
و درم کوفته چخته حب به بقدر بخورد و در سه روز با الکل گرم بپزد  
جمله یک خوراک است **حب** **ص** **خمس** از غلغلی از محبات است **ص**  
صبر زرد و حبی فلفل سیاه سه گاه بریان بر آب کوفته چخته از آب  
لب به بقدر بخورد و نگارد و وقت است و حب بخورد و نفع است  
**حب** **ص** **اصحاح** **سادس** سه گاه تیلیه بریان نیله تنویر بریان بر یک  
سش نانک ل کوفته دو توله سیاه بار یک کرده آب سائیده  
جهان بند بقدر کنار دستی بعده آب سوده طلا سازند  
مقوی باده منور باد ام مقصر میوزندن هر یک است و این است  
توله هر سه را آب سیرک کند و بر آب سیرک پیزند و نبات بقدر  
حاجت و مسکه قدری در آتش بخفتن و از حل سازند و پیش از خورد  
آمدن ثعلب مصری شقاق مصری بهمن سفید هر یک دو اسره  
خوب سائیده داخل کنند یا هر سه را سیره کنند و همراه سیره مذکور  
تفاوت نمایند **ص** گذر که بسیار مفید است برای تقویت باده **ص**  
گذر را از پوست صاف نموده استخوان دور کرده کوبیده آب پیزند

و با عمل بقوام آورده و دروغن گاو و منو چلغونه و منو شب  
و منو گردگان و منو بادام و منو حب الزم و منو نار چیل که پوست  
سیاه او را تراشیده باشند و منو فندق و منو تیه و منو تیه  
لبوب را نیم کوفته داخل کنند و حلوا سازند **طلای** **تالیف**  
**علو بخان** **ص** آرد نخودستی مثقال آرد سیده آرد باقلا از بزرگ  
بست مثقال بروغن گاو و بریان کرده عمل صاف شنی مثقال نبات  
سفید بقدر ضرورت بوق سید مسک و آب جدا در آن حل کرده  
و دروغن مذکور کرده باقی بماند تا چون ملو افتد و متولد شود  
منو چلغونه منو نار چیل منو اجلک منو حب منو حب منو نار چیل  
شیرین منو حب الزم منو حب منو حب منو حب منو حب منو حب  
از بزرگ و منو مثقال حصیه شعلت مثقال و در حنی صدفی خوب  
بهمن سرخ و سفید مثقال مصری وانه میل از بزرگ که مثقال جو زبوا  
لبا به ریحیل زعفران مسک خالص غرض شربت بزرگ نیم مثقال  
کوفته بخت داخل کرده در ظرف حنی بین سازند و مثل لوز سرخ  
بر روز پنج مثقال و وقت خواب چهار مثقال بخورند **حلوا** **روغن** **باده**  
گاو و دادم آرد نخود آرد بروغن را گرم نموده آرد نخود مذکور سید از بزرگ  
بعد از آن سه روزی به منو مرغ جو سیده باندازند بعد غلبه حار را



در غفران چهار سرخ و در چینی هشت نبات و دو دام سه رابا یک نموده  
در روغن نخود انداخته حلوا سازد و هر روز نه بار بخورد و هر روز یک ستور  
**ملوا** که نهایت مقوی باده آرد گندم شش ربع و یکمین تیریز  
و روغن گانیم پن تیریز بریان نموده غسل مصفی یکمین و نیم سنگ تیریز داخل  
کرده با شش ملایم میزند تا چون تر حلوا شود پس مغز بادام مغز حلوازه  
مغز بجزیل بوستیا و اورا تر کشیده از همه بر یک است مثقال نیم کوفته  
اضافه نموده قدری بر آتش ملایم نهند پس خوب چینی اعلی بکشد  
مثقال قریض و آنه سیل در چینی سیلی ری زباد و در لایانه رخیل  
انیسون یا نخواه لسان العصفایر سورجان دار قریض و نه جان سعد  
کوفی از هر یک مانده مثقال کوفته بخته داخل کرده در ظروف چینی  
نگاهدارند وقت حاجت بقدر خور بخورند **در** آرد نخود  
بریان نیم رطل در روغن گاد بریان کند و سه رطل شکر اضافه  
کند و دیگر رطل مغز حبش و نیم رطل مغز زردی کوفته بیا نهند و  
قریض و قریض و نه جان هر یک نیم رطل اضافه نموده حلوا سازند  
رزدی سببه مرغ موزنت حلیم بیا **در** رزدی سببه مرغ  
شبهه خالص مصطفی ثعلب و آنه سیل مارنگ کرده در رزدی بگذرد  
مخلوط کرده هر روز نه بار بخورد و هفت روز یا زیاده هر قدر که بشد

طریقه برای قوت باه از حکیم مذکور **فعلت قابل تحمّل**  
بهن سرخ بهمن سفید تو دوی زر و نودی سفید خرمای پر مغز نارحل  
مغز مغز با دایم مقتر بسته باریک سائیده سکر خام انداخته  
همه ادویه که باب سفوف تنای ساخته بر روز نهار همراه آب  
دو فلوس بخورند بر غیر ترسی و بادی و جاع تا خوردن ادویه  
ضرورت **در** **از مرزا محمد علی صاحب** **عقرو حاکم**  
کتاب چینی خونجان شیرین تخم کوانج اسکند زاکوری بر یک دوم  
دار چینی تخم اوسلگل گل دما و ابریک چهارم و نیم نوشه حذر  
اسبند درم مویر منقعی بخورم موصلی بخورم مویرای  
نالهانه موصلی سیاه تخم کدو خشک سفید صمغ سبل بر یک  
سه درم اینهمه ادویه را کوفته بخت و در عمل مصفا حب  
بقدر بسیاری چنانچه نیاز نماید **در** **مقوی و مهی**  
**زردک** سرخ و شیرین پاک کرده یک انار خراشیده و بر  
نوخسته دور کرده نیم انار هر دو را در شیر گاو بپزند تا بهره  
شود پس بر آورده در باغون چوبین بکوبند چون بریم شود  
بعده آرد بخود بریان و سیده گندم مرغان یا زده درم و یک در  
روغن بریان کرده قند سپید یک انگشت غلغل خالص نیم انار در آب

حل کرده صاف نموده بر آن ریزند و بنزد بالقوام آید پس زرد  
و خرمایند قوق مخلوط نموده و دست چوب دانه فرو دارند و هر یک  
از خانگی حل و نیز داخل نمایند و همه را با یک مخلوط نموده بفرستند  
فندق مغز پسته مغز حلپوزه مغز نارجیل هر یک درم ثعلب صفت  
کس خراشک مریم در رجنی زنجبیل خولجان هر یک درم عصاره  
و میسر یک یک درم باریک شانه بیاورند و صباح ده درم همراه  
یا و آنرا سر بنوشند و بخورند **زردک** زردک و شلغم زرد  
بیزند تا مهر افتد پس آنرا در همان آب بچینه مضحک کنند و میل کنند  
و فانیند و آب مویز که مویز در همان آب بچینه با سبزه داخل کرده  
بیزند تا بالقوام آید پس نارجیل مغز بادام مغز فندق مغز حلپوزه مغز  
حب انحر البقر کفایت گوشت بچینه داخل کرده چند جوش دهند و  
بچینه شود در رجنی خولجان بسبزه سوده اضافه کنند و بپزند  
و بخورند **عصاره مقوی دماغ** عصاره دماغ  
بقوام آورده بجوشانند تا سپید شود پس مغز بادام مقوی سرگرد  
مغز پسته مغز فندق مغز نارجیل سوده بقدر حاجت داخل کرده  
قرص بسازند **عصاره مقوی گردان** عصاره مقوی گردان  
باه و دغصا بپزی گردان گندم را در آب جیدان بپزند  
که نم برآرد پس در کیت کرده در آفتاب آنرا خشک نموده بپزند



و بعد نیم پا بگیرند و روغن زرد نیم انار کمر سپید یک انار شیر کاه و لوز  
حاجت بطریق معمول نهند چون قریب انعقاد رسد ثعلب مصری مفتال  
سقاقل چهار مثقال مغز بادام دو دام مغز لبه مغز بادام مغز تخم خرم  
سبب نهند بر یک دو مثقال جوز بوالسبب قرفض و این سه بر یک دو دام  
روغن ان چهار درم مرکب گرم بگلایب سوده اضافه کرده حلوسازند  
تا آنکه بپزد و در آن وقت که بپزد **سودا** آرد گندم یک  
انار کمر سفید دو انار مسکه گاو و پنج انار یکم باند گلایب و انار  
مسکه یکم است اول روغن نیم پا و دیگر چوب گلاب و این سه  
تا که بپزد پس آنرا صاف کرده سرد نموده نگاهدارند پس  
در آب انداخته کف مال کنند تا که یکسان شود پس قدری قدری  
سمنک بر آن بپزند و آب نمر قدری در آن انداخته کف مال  
کنند و قتی که فروج شود پس آنرا در کتری انداخته بر آتش نهند  
و بعضی آنرا یک سبب نگاهدارند صبح و شام بر آتش نهند  
و در آتش کف نهند و قتی که غلیظ شود شکر مشک بپزند و باز  
کف نهند تا که بسختی رسد روغن مذکور قدری قدری اندازند و کف  
نهند تا که همه روغن جذب شود و حلوسا بختی آید مزاج در گلایب  
سوده اندازند و مغز بادام و مغز لبه بقدر حاجت تراشیده

بر سینه سی قلعی دراز فرس کرده بر آن حلواند کورسین نماید بعد  
سرد شدن آن بکار برند **طوبای دین** شیر گاو شیرین و انار  
نمیده گندیم روغن زرد در یک انار سمنک نیم انار و نیم پود  
سکر دو انار مغز بادام مغز پسته بر یک نیم پود سکر خالص یک  
جزو بوالسبب بر یک یکتوره اول میدهند برادر شیر حل کرده باز  
سمنک آرمخته بر آن نشاند و کفچه زنند و قشقه غلبه است  
شکر داخل کرده باز کفچه زنند و روغن زرد بتدریج بیامیزند و  
مغزایات و غیره نیز داخل کرده بکفچه آرمخته در سینی سی قرص بندند  
**طوبای دین سی** عین وزن است انار در آن یک پود بگوام آورده  
داخل نماید **طوبای دین** شیر گاو شیرین و انار میدهند و سکر  
و روغن زرد در یک و سمنک نیم انار مغزایات و کلابه  
حاجت بگیرند و در شیر سده و سمنک آرمخته بر آن نشاند و کفچه زنند  
در هشتاد که روا کنند پس سکر داخل کرده و کلابه و سکر اضافه  
کرده از دیگران فرد آورند **طوبای دین** مقوی کرده و باه است  
زرد تخم مرغ پیچید و شیر خالص یک انار نبات نیم پود سکر  
یک پود غیر اسهت و نبات کلابه خالص و نوله اول شیر را بچینند  
چندانکه یک ثلث مانی شود پس نبات مسوده داخل نماید و باز بچینند  
باقی

چند آنکه یک شلّت تا بقوام حریره آید آنگاه رزدی مذکور در عجز  
و مسک سوده بکباب منجّه خوب بهم نموده در خل شیر قوام نمایند  
و باز بنزد بقوام نوبت شود و خواهند که حس از آنگاه بماند  
کلی بر نموده در میان دیکچه گذاشته و بر سر آخگر گذارند و طبعی بر  
دیکچه گذارند و مالای آن آتش نشاند تا بچته شود **الباقی** که لذت  
جامع افزاید و سوزن صالح و سبب افزونی میست **سینه مرغ**  
پازده عدد و روغن رز و نیم آتا قند پدید نم آتا مرکب کباب  
کباب دو دایم زعفران دایم علی الرستم مرتب سازند و وقت  
حاجت بخورند و از ترس و بادی بر نماند **دانی** که کفتار  
محکم کند و درد کرده و کمر را بنشیند و منی را غلیظ سازد  
نیم تمر مندی صمغ پلاس یک است به یک یکتوله نبات سرخ سه توله  
روغن زرد چهار توله روغن را گرم کند و یک است را در آن بپزد  
نماید پس ادویه کوفته بچته اندازد و نبات در آب که اخته نمایند  
و حلواند و بخورد تا سه روز بکشد بخورد زمین سان بخورد  
و حسب مزاج کم و زیاده میتوان داد من محرمات اکبری  
**سمن و مقوی است** گوشت سینه مرغ و به نرم بپزند  
نبوغیکه مرهم شود در میان قند و عسل طبع نمایند و روغن گاواضافه



کنند و باستی گنج زنده خدای که بخت و سبقت شود و در آخر قدری نغز  
با دانه نرم کوفته در وی فکند و بمشک و گلاب و زعفران معطر  
گردانند پس از طنج هر صبح مقدار یک قهیه میل نمایند  
**ترکیب آن** اطباء متاخرین اخذ کرده اند **مروارید**  
مروارید پخته بلیتوله بمسبب سوده که با شمع صندل سفید مروارید  
سنگ نبات سفید با و آثار غسل سیمری پنج توله در عرق بیدار  
و گلاب قوام کرده ادویه را کوفته بخت بان بسند **خمیره مروارید**  
بالتیف علویان برای تقویت دل و دماغ و خفقان **مروارید**  
ناشته طبک سفید صندل سفید برسم مقروضین همین سفید برک  
مشقال غیر شهاب ورق طلا برک مشقال و نیم دانگ مشک  
نیم مشقال و سه قرط نبات سفید گلاب برک برک و دو مشقال  
عسل مصفی بمبت و پنج مشقال نبات بر گرفته گذاشته غسل داخل کرده  
کف گیرند و گلاب و سدسک اضافه نموده قوام آرند و بنزد پس  
بشدند و از آن یک مشقال تا دو مشقال **خمیره مروارید** همین نفع دارد  
**مروارید** پخته بلیتوله براده صندل چهار توله و ورق نقره بلیتوله  
ورق طلا سه نبات سه وزن اجزای نبات را در گلاب  
بیدار قوام کرده ادویه مثل غبار سوده بسند پس زهر مهره  
خاکه

خطای سبب غرر شهب و دگر آمیزج کرده ترس زنده خوراک سحر  
مانندانه **غیر** همین خاصیت دارد **مروارید** ناسفته بطل  
سوده و درم همین سرخ و سفید هر یک چهار درم گل گاوزبان چهار درم  
شکر سفید پنجاه درم بقوام آورده صاف نموده آجری سوده در آن  
پاشند و برهم زنند خوراک ایشانند **مقوی دماغ و**  
قلب و دفع حفقان و برای قرح کلیه مثانه بسیار مفیدست اخراج  
سنگ مثانه و کرده کند **مروارید** ناسفته طبایر سفید هر واحد و  
توله صمغ عربی سبب غرر شهب یک توله حجر الیهود و سنگ سرک  
هر یک ششمانه گلاب یک پندک هر یک یک آثار قند سفید عمل هر یکیم آثار  
طریق سود و ترس زنده و اگر خل کلیه و مثانه نباشد حجر الیهود و  
سنگ سرابی صمغ عربی موقوف زنده **مقوی قلب**  
تقویت دل و روح نماید بجز است **مروارید** ناسفته سوده  
سفید هر یک یک توله طبایر کبود نهانه عرق کبوتر و گلاب خالص هر یک  
یک توله طبایر سفید با قند سفید نیم آثار غرر شهب یکمان ورق طلا  
و عدد و ورق نقره سببی عدد علی الرسم ترس زنده **مقوی**  
حکیم شریف خان جمیع حفقان را نافع بود و به طبعیت نماید تفرج  
تمام آرد و سوساں سوداوی را زایل کند زمر و سبز سایده بود

لا جورد معمول پس سفید بر شیم مقوض گاه و زبان هر یک یک درم غبر  
اشبه بکشتقال ورق طلا و ورق نقره هر یک یک نیم درم گلاب سید  
آب انار شیرین هر یک یک و قیه نبات سفید کنیم با عسل سفید  
سخت است توله عسل و نبات و سترت را در آب حل کرده بر آتش  
گدازند بعد کف گرفته باشند گلاب مشک و آب انار داخل کنند  
و قوام آورده ادویه مذکور سوده باشند و سوسن سودا  
و حقیقین و ضعف قلب و بالغمویا را نافع از تالیف علی بن ابی طالب  
پیشین است شیرین آب نه و گلاب سید مشک هر یک یکصد مثقال  
عرق گاه و زبان عرق صنل هر یک یکصد مثقال قند طبعی دو من قند  
باب مذکور و عرق بجز باشند و کف آنرا بگیرند پس بقوام آرند  
کف زنند که سفید شود پس با قوت سینه سوده و در گلاب غبر اشبه  
بکشتقال لا جورد معمول نه بر همه خطای هر یک و مثقال اضافه نمود  
مترس از تند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد چهل روز بکشتقال  
سودا که همین خاصیت دارد آب انار شیرین آب سردا  
سفرجل شیرین هر یک یک و قیه سفید نیمین گلاب عرق سید مشک  
عرق گاه و زبان هر یک یکصد مثقال کافور قیصری غبر اشبه ورق  
و نقره هر یک یک مثقال با قوت سینه سفید مثقال مشک دو درم  
علی السلام



علی اسم مرتب سازند **خبر** مقوی قلب و بران  
موافق افتد **سنگ سفید** که من صاف کرده بقوام آزند و کف  
سفیده تخم مرغ بر آن رده آتش تیز دهند تا نیکو مخلوط شود و  
گردد پس غبار شهب چهار مثقال نبات سفید کوفته خسته اندک  
اندر آن اندازند و کفچ زیند که خوب مخلوط شود خوراک کاشتقال  
**خبر** محرومین موافق بود و در تقویت قلب و کبد معده  
است **اسم** نام پنجاه مثقال در کلات و کلات و عروق کاذب  
برای صد مثقال آب خالص بقدر کفاف یک شانه روز بخشد  
پس بجوشانند و با لند و یا لند بیده آب انارین شیرین در آب  
سیب شیرین در آب شیرین و آب اردو بر یک است و قه آب  
نیکار سفید بر یک نیم تبریزی غسل مصفی هم که من تبریزی  
همه یکجا کرده بجوشانند و کف آن بگیرند و بقوام آزند و مروارید  
مانسته و یا قوت ربانی و کبرای سمعی بر یک دو مثقال با دانه هر  
دو مثقال و نیم صلی خبثی و زرد ربانی بر یک کاشتقال صندل سفید  
غنی گل رخ گل کاذب زبان شقایق مفری بهر رنگ سرخ بهر سفید کینر  
شک مقطر طبایر سفید و دو مثقال و نیم زعفران مقطر و شقایق غبر  
اشهب و رقیق ملا مخلوط بر یک کاشتقال و یکد یک نیم تخم طر  
مقشر

پنج مثقال مسک سببی چهار دانگ ورق نعنه دو مثقال بدستور  
 مرتب سازند **فصل ششم** سودا و قشام بالبخولیا و خفقان بار  
 بوا سیرا سودمند بود و دل و دماغ و جگر را قوت دهد **عجرب**  
 ورق طلا بر یک نیم مثقال در آب این تا یک ماه نه روز بخشد  
 هرگاه سیوم حصه ماند در آب شش مزج کرده شکر داخل نموده بقوام  
 آرند و او به مذکور بوده باشد **فصل هفتم** منع بخار است نماید و تقویت  
 دل و معده کند به تجربه حکیم سرتیجان آمده **طبا سیر** بهمن سرخ و سفید  
 کینر خاک پوست پیرونی پسته مرورید با نسته کمرابی سمعی گل  
 نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقروض بر یک و دو درم با قوت ربانی چهار  
 دانگ برگ گاوزبان ده درم با قوت فیضوری دو دانگ عصا  
 زرنک چدرم صندل سفید سه درم شیر آمله یا نرزه درم ورق  
 طلا محلول و دواگ آب سبب آتار شیرین بر یک نیم مثقال  
 گلاب به مشک عرق گاوزبان بر یک و دو درم قند سفید و من  
 بدستور مرتب سازند **فصل هشتم** عجز جهت تقویت دماغ و تفریح  
 قلب و انواع بالبخولیا و قشام خفقان فی نظیر و سودمند است  
 نسا و زبان گیلانی سه توبه گل گاوزبان کینر خاک ابریشم  
 بهمن سفید تخم بالنگو صندل سفید تخم و مجسمه بر یک یک توبه غیر است

اجزا را در دو انار آب تر نمایند و صبح بخورند هر گاه شیوم حصه  
آب مانند صاف کرده نبات سفید یک انار غسل صاف بکیند  
بقوام آزند و آخر قوام غبر داخل نمایند پس ورق نعنه و طلا هر یک  
شش اضافه نموده هر چند که خواهند حل نمایند خوب خواهد شد  
خوراک بکدریم تا دو درم و اگر درین مرورید با سفید و یا قوت  
در بر مهره هر یک بمقتال اضافه کنند حکم تریاق دارد **نایک حبت**  
**روز** از مرزا محمد علی صاحب **ر** زرده پخته مرغ چهار عدد و آب  
پیاز سفید و چنانکه شهند خالص چنانکه غولجان **س** قلب  
مصری دو ماش بار یک کرده ردغن گاو انداخته مثل خاکینه کرده  
هفت روز بخورند بر پیریدستور **جیره گاو** برای تقویت دل  
و روح مجرب است **س** گل گاوزبان با بنکوه ضد سفید هر یک یک  
و نیم ک جبار باش همه را در عرق گاوزبان یا آب تازه شب  
تر کنند صبحی خوش کرده صاف نمایند و فند سفید با و آثار انداخته  
قوام نمایند بعد غبر شیب بکیند و ورق طلا پنج عدد و ورق نعنه  
ده عدد طبایع کوبیده چنانکه صاف نموده باشند **س**  
**س** برای بالیو نیا و خوش نافع و تقوی دل و جگر است **س**  
بمک گاوزبان گل گاوزبان هر یک چنانکه بود با و ریخویه نیم با طلا



سید مشک هر يك نیم سترگ غبر است به روق نقره هر يك سه سکه سفید  
کک تار علی رسم مرتب سازند **خیمه گاو زبان** و برای خفقان  
و تقویت بسیار نافع است **شکر سفید** یکس در آب بقوام آرد  
و از سفیدی بپزد مرغ و شیر صاف نمایند پس کف بزنند تا غلیظ شود  
گل گاو زبان یکس کف مال کرده در آن داخل نمایند و بار کف بزنند  
تا نیکو مخلوط شود بکار برند خوراک ده درم و اگر و شغال غبر است  
نماید اقوی خواهد شد خوراک این شغال و مثقال است اگر  
گل گاو زبان تازه به هم رسد گل خشک انجم کرده بکار برند  
در چهارم گل گاو زبان شک یکس بمیان **خیمه صول** حامض شود  
مزاج ناز را و قلب خفقان و حمیات صفراوی و اجهال مزاج  
و تنوع و قی صفراوی را نافع دهد **صندل سفید** سه سکه  
کک شیر خشک یکس در آب غوره یکصد درم سرکه انگوری  
درم آب باران یکس گلاب و عرق نیر مشک هر یک نیم من  
یک شبانه روز بمیانند تا شفاف رسد از دست بمالند و از  
پارچه کتان نازک بگذارند پس یکس قند داخل نموده بقوام آرد  
و صندل سه سکه دو درم مروارید یا کشته و لیس شکر در اصل  
کرده زعفران یکدرم کافور قصیری نیم مثقال طبایع سفید و درم

سوده ورق طلا و ورق نقره هر یک سه وزم علی الرسم ترسازند  
خوراک است درم **خمیره خضاب** اسهال صفرا و امراض صدر و ذات الحجاب  
و ذات الریه را مافع بود **رسم** گل بنفشه که ساق و قمع آنرا دور کرده  
باشند مقدار یک پل و سه رطل قند کوبیده و هر دو در هم کرده و لعل آن  
نماند و در وقت بالیدن قدری گلاب بر آن پسندمانیکو  
مخلوط شود لعل در آب صاف گذارند تا سه روز آنرا نیلگون  
کند پس کار ببرند و در وقت حاجت دو درم بخورند **رسم**  
برای نزله و شرفه و تقویت دماغ نماید **رسم** خشناس سفید درم  
کوفته آب نیلوفر آب بنفشه آب کدو هر یک نیم شکر سفید  
یکس همه را یکجا کرده بپزند و لقاوم خمیره آرند **رسم** له چون باریک  
دو غلوکس میدهند و در غلوکس تا هم مخلوط کرده آب انداخته  
مشتال نمایند که مثل آرد زبان تیار شود بعد در گڑا پی آبی در آورده  
برو بپزند بعد از آن آب انداخته در گڑا پی سه روز و در سه تا هفت  
در آفتاب نگا دارند چون آب جذب شود ملاحظه کنند که از  
انگشت تا این خمیره بر آید نگا دارند بعد از آن بلیله خورده در آب  
سائیده بر موی کشید مثل خضاب ضام کنند و بالایی برگ آرند  
تا دو بپسنگا دارند بعد از آب کشید موی سیاه مثل جوان خواهد

محرمت **خاک** هر رنگی سیاه آنرا در روغن کنجد پنج توله بران بسیار بگذارد  
که نه سوخت شود و نه خاتم ماند چونکه بران شود از روغن بر آورده در دست  
یا چاک دست گهری بند کند تا که در نهایت آن رو خاکستر خدب شود  
آنرا از خاکستر بر آورده از پارچه خوب صاف نموده نگاهدارند و طولیها خام  
شده درم و هیزد کور را در طولیها داخل نمایند در ظرف آئینی از دست و آت  
آله خوب حل کند تا که مثل مرهم شود بر بالایی موی سفید خنک است در آن  
برگ از نذنا یک نیم پاش بندند بعد از یک نیم پاش از آب آنرا بشویند موی  
سیاه خواهند شد **عسل** مار و الوه پنج پنجه باد آنجان سیلگی  
بج نیم هر رنگی همه را کوفته برابر گرفته بطریق چوبه تیل کشند و اندک اندک  
در روغن بادام آمیخته بر موی سفید مالند سیاه شوند **عسل** که  
موی را سیاه کند و متی سیاه مالند **عسل** نار حیل یک عدد و مغز آن  
خالی کرده همان مغز را باده درم آله و نسبت درم براده آن درم  
بوره ارمنی و نیم درم زرد سار همه را در هم ساییده در میان ما  
نار حیل بر کند و بخیزد آنرا در محکم نماید و تمام نار حیل را که حکمت گردود  
در بنور گرم بگذارند و صباح از تنور بر آورند و سر آن را کشید و  
روغنی که از آن حاصل شود در موی مالند **عسل** کل لاله تازه با و نار  
الچون نیم با و روغن کنجد نیم آرد و راوند آئینی کرده در زیر بگید آن  
را بگید



گرم شده تا دهن نمایند بعد از آن یک روز برآورده در سینه نهاده و آب  
آله بنویسد از آن روغن مذکور مالند **جربست** **خدا** دسمه بکند برگ کنار  
دوازده عدد و نیم گری گیسو سه کوفته چینه ناسا یک خضاب آله  
**جربست** **خدا** باز و سیر بریان بکند ام سنگ اسخ کماش نیکه نه تنها  
چهارمات نیک طعام چهار سیر خ کوند و نانک بکند در آب تر کرد  
و کهل بار بکند پس خضاب کنند و مالایش برگ از طبعه بکند  
**خدا** همچون ریزه سس ریزه سس یک و یک نیم بری بخورم  
دوام برگ نسی بکند ام پوسینم دو دوام روغن بکند نیم آله و سسه  
باز و خسته این بر یک دوام سرف بخورم نانک لاهوری سیاه  
هر واحد بکند ام اول سیاه خسته این را در ظرف آهن بپزد  
آله سرش کهن نمایند یک روز و بعد از او دوی مذکور کوفته خسته میان  
آله آزند تا ده روز جمله او دوی را حل کنند و میان روغن بکند کهل  
یک روز بعد از همه او دوی در یک آله می کنند و بنیر زین در جای گرم بکند  
کامل گذارند پس بر آورده در میان سینه نگاه دارند و اندکی از این روغن  
همراه روغن زیتون خضاب نمایند **جربست** **خدا** پوست بلبله پوست  
بلبله آله مقشر بر یک است درم در دیگر این کوفته بر آن آب بکند  
ریزند و یکماه در گندم نهند پس بر آورده خضاب کنند و برگ از طبعه

**حرف اول** از قرابادین قلیانی که تقویت جمیع اعضا  
ریکند و خفقان و ناقصین را سود دهد **مرداریدنا سفته** بیدرم  
گل گاوزبان غنچه گل سرخ طباسیر سفید کسنیز خشک مقش کهر بای سمنی  
لبه محرق بریک نگدام مشک تیت دو دانگ نبات و آتش  
ترش بریک بقدر ضروریات گرفته مرتب سازند **دولت** برای  
صرع و فالج و لقوه و خفقان سوداوی و اوجاع ریا ج معده تحلیل کند  
افشیدن روی مبرقو طری بریک است شقال سنبه الطیب  
خالص مرکبی بریک و شقال ریوند چنی شش درم ناخواه زعفران  
تخم کرفش بریک حب شقال مرداریدنا سفته یکدام چند بدتر  
یک و نیم درم عمل است وزن ادویه قوام کرده بشنند خوراک  
شقال **دولت** طباسیر سفید مرداریدنا سفته کهر بابا بریم  
مقرن گل سرخ بریک پنج شقال تخم کاس سود و شقال مررق نقوه غر  
اشهد بر واحد شقال مشک نیم شقال آتش برش سفید  
بریک صند شقال بطریق معهوده ترتیب دهند **دولت** تجربه  
حکیم علونجان نافع برای خفقان که حادث از شراب و خمر بود  
مقوی قلنس **دولت** غنچه گل سرخ طباسیر سفید کسنیز خشک گل گاوزبان  
کهر بابا بریک یک مرداریدنا سفته سدس خرباب سفته سه خید خوا

و اسبب خوش قدری علی الرسم معجون سازند خراک بشمال **دوا**  
**الملک** منقول از قرابادین کهرایش طبایر سفید است که کاذب  
تخم خرفه بر یک تخم بید منسل سفید مروارید با سفته این رسم  
بر واحد سه درم آله مقشر هفت درم سنگ در چینی بر یک یک  
زغوان نیم درم قند سفید و چند اجزا توام آورده تیار کنند خورا  
دو درم **دوا** منقول از قرابادین بدرالدین تلمیسی که زیاده  
طبایر سفید گسرخ گاوزبان تخم خرفه بر یک تخم بید منسل  
مروارید منسل سفید بر یک تخم بید منسل درم خاک در چینی  
بر یک یک ام آله مقشر هفت درم زغوان نیم درم قند سفید و چند  
اجزا علی الرسم تر سبب سازند **دوا** خنک خاش سفید با پخت خنک  
سیاه بر یک ده شقال نفث منع عمل بر یک نیم شقال اصل  
سه درم آب انارین سینین و سرشست شقال قند سفید  
صد درم علی الرسم قند سازند **دوا** جهت صرع اطفال مجرب  
جدو از نفثه جی نیم دانگ شیرازش سائیده بنوشانند  
و حفت عود صلیب بر نینمان تللو است در طوی اطفال اند  
تجربه رسیده **دوا** که برای ام الصلوان کبار آید **دوا** مبره  
بالش شرح کرده نزدیک میان دو هم روی او داغ دهند از سوزن



آنمریف در حال مهبوش آید و دیگر بار عود شود و سینگ گوشت  
حکم در **۱۰۰** ریسم گوش که بعد از آن از خراج کرده باشد از ادویه  
بوست بپزد مرغ و مهره زرد مسادی کوفته بپزد هر دو را ساییده  
بکاهد از دقت حاجت قدری در گوش بداند محبت  
که خون ساعی ساعت بپزد آید به فوراً نفع دهد  
بگیرند توبه خطای کوفته بخت اگر طفل نه ساله باشد یکماه  
ما جوارات آن بخت بدهند و کم و زیاد بکشد غایت دانند  
برای فواق و ایمنی محبت کشید گاو جوش داده صاف نموده  
شکر سفید انجیر بنوشانند **۱۰۰** ماش سیاه بجای تنباکو درخت  
آتش **۱۰۰** اگر غرق شود بدست زمین عمل کند **۱۰۰** بول را مفید است  
صدف نرم ساییده بر دماغ طلا نمایند **۱۰۰** فستق  
در غسل آلوده کرده قدری از زردت مخلوطه بر آن کشند و در گوش کشند  
بسیار در **۱۰۰** کاه چوبه بمانک سنگ در ظرفی مالند و بگذارد  
سیاه حاصل از قدری در چشم کشند و در فورا دور شود  
برای نافع است و دفع کل چشم **۱۰۰** کاه چوبه سبز بکشد  
بجان کبوتر یا مرغ مرده بپزد و با میران بر چهار دو نیم باشد زرد چوبه  
دو باشد اول کاه چوبه را در کهن **۱۰۰** روز مالند بعد از دیگر

انداخته گیر و ز شاکی که کشند و لگام دارند و دفعه در کشند و  
شب برگ سحر را جو شانه به بن دندان است و شکر گل چشم  
طوف شود **دوای** برای درجه مجرب است شب یا محرق در مقابل  
ایون بیدار بلدی و دوا که سوده آب که نمزنی  
در ظرف این حل کرده بسته آبی است یا سبزه شود و بر در  
حشمت **دوای** حبس بول جوه نذر خوش بود و بقدر یکا است  
برگ تنبول بخور بول براند **دوای** که همین نفع و در عفران  
سرخ مجرب است که بول کشاید که لک است شوره و ماوروس  
زده همین نفع دهد **دوای** بچه که بر آب کشند و خون او بر چکانند و  
او را بگافند و گرم گرم کنند قوت مثله را بگرفت آرد و برگ  
رب بگویند و بقدر بخورم آب می بکیند و دواش شوره قلمی  
آن آمیخته بنوشانند بول که با از مجربات است **دوای** شوره قلمی  
بخته خردل را با عسل در محرق ساخته باید **دوای** حبس  
که در ظرف است نوشته که اکبر بادشاه را بول بسته بود و از رنج  
نکشود حکیم مصری بقدر است توله شوره در آب حل کرده بنوشند  
به فاصله دو گهر می دو نوبت دیگر دوا نیز این دوا شفا یافت  
بند النجی سوده در شهادت و قیام مجرب است و آن الود در مجرب

[illegible]



باز دارد **ص** خار خشک که در صمغ عربی بریده تا ناک کوفته  
نخسته بروغن گاو بلیسند و بخورند عسل قدر هر روز **در دای** بسیار  
مکروه است دو ناک سال نیم تا ناک کوفته نخسته نیم تور آب سرد  
بدهند و یک هفته خون حیض و بواسیر باز دارد و بهترین غذا لفت اندام  
از هر جا که بانهت عدس و ساک سرخ لونیست **در دای** بادیان  
بایرنگریست یک تا ناک بهر در بگواقی یک دانه کوفته نخسته از ابتدا  
حیض است که روز بدهند خون جاری شود همیشه **در دای** است  
**در دای** تخم چربش که سفید بر یک یک تور چونه آب نارسید  
یک نیم است کوفته نخسته حصه نماید از شروع حیض تا سه روز  
بدهند **در دای** تخم تخم زرد که هر روز یک کف بخورند  
حیض بخواغت آید **در دای** اسقاط عمل که بچه زنده و مرده نیفتند  
و شورری را میدن آسان شود **در دای** کعبه در آب شرب تر نماید  
کیش و صبح مالند و آب می نوشند در جان بچه بیرون آید  
**در دای** اسقاط حمل محموده قدری آب سداب تر نمایند و آنرا بنهند  
و بر قفسه مالند و زین خالده جماعت تا چند فوراً بچه بیرون آید اگر  
قطعه جگر تر بگیرند و یک عدد باز و سوده بپزند و بر آتش بریان نمایند  
وزن خالده را بخوراند بچه منبازد **در دای** اسقاط حمل مویها را در

بوزند و دود آن بر جم رسانند که بیرون آید **دود** استقطاط حمل شود  
نیم نان است تا بخورند و زرا که میگویند اگر بکشد و بپزد **دود** استخ  
نعم سدا بخور در روغن بنجیر آلوده در بنجیر حسم گذارند زود استقطاط شود  
**دود** پنج اندر این بسایند و بروغن گاو تازه ملخیست بر جم حسم  
لحم سبزی و دود شود **دود** استقطاط حمل و در اطمینت بکند و دست  
خار و خشک حصار شغال با ریاس سینه در آب بجوشانند و مان  
کرده با شست بر زوری بپوشند و اگر ادویه مدره دیگر نیز همراه است  
نذکور بجوشانند و قوی خواهد شد **دود** تسهیل و لادیت تعظیم را  
در دست گرفتن و خاکستر شمشیر طلا کردن و لب بد بر این سبزی  
است سسم خرد و دود کردن نیز اثر تمام دارد **دود** حریف و حریف  
بیر بهیوی بر یک دود ام کوفته بروغن کنجد تر کرده و همیشه نموده و روغن  
کشند و بقدر یک سبزی هر روز بالند و بکلیفت برابر بکشد **دود** حریف  
فی نظیر کهنه گچی سپید کجایه عطر و خایج کیر سفید بر سر تیلیا نذر  
حب الملک از هر یک دو ام اول سیوای جمال کوی کوفته بخت و هر  
همه اجزا را سفوف کرده هر دو اجزا را در شیر بزرگ انار بوطلی در  
پارچه بسته دوست بخت و بدو بر آرد و اگر قوی خواهد بوطلی اندک در  
سر کین گاو سبزی و سبزی چو شده بر آرد بعد از آن تیر ادویه را  
نموده

جمع نموده کمر کند و در شیرین بوزن سه و نیم آتار که خشک شود  
بعده غلوه های و شیش آتس با چکد شستی روزه کشند **در**  
**روز** مجرب است چکد زهر تیلیا حبه سفید بر یک بکتوره عود یک  
جال گوشت بکتوره همه را در شیرین تر کرده بعد چهار روز کمر نموده همها  
لبسته در شیب بچکانند **در روز** پنج نیز خوردار چینی سوری  
عود یک شستی پوست سم آب منزه آب الحوض ششم شیر ششم غوک  
کچله سیر سم افکار خا امین خاک عقوق حلقن با سبب سیاه  
تخم جزم ماشل افیون مساوی وزن گرفته در شیر که با شراب  
دو آن که شیشه به روز بخشد و صبحی نیم خاک در شیب آتس بچکانند  
و بدستور استعمال نمایند **در روز** اگر بزمصد ساقه  
استعمال نماید از سر نو اعاده باده کند مال گنگنی نیم رطل  
میوه تیلیا افکار زرد چنکاک بلهیه عود یک شستی از زهر یک  
نیم مائه قرفض سبب خور بوا حبه سفید لسان العصاره قلع و  
شیرین کمالاچو از زهر یک و نیم توره اصل الباقلا و الاغیض نیم رطل  
شیرین نیم رطل با بیکه قرفض و عود یک سبب و اصل الدقلی و خور  
را علوه نگاه داشته باقی ادویه و شیرین اندازد و جو کو بیک



شب بدارد علی الصباح باد بگر و بیکجا کرده در شب آنقدری لگن محبت  
بطریق معمول روغن کشد و **روغن** برای استهلا و قوت باه مفید است  
**روغن** سنبل سه توده سیاه سه توده سنبل را جو کو خوب بکوبند و بکوبند  
لبنه بکشد و بعد از آن یک بوی ملی سیاه بنزد که بکشد و در بن  
شیر بکشد و سه آنرا گرفته مرد و بوی ملی را در شیر آویخته آنرا در کوزه  
یک هفته شیر سوخت شود و فرو داده جوارات نماید و از آن روغن بکشد  
و آن جوارات را در گوی باندازد و بنزد نماید که آن را بهتر نماید و  
روغن که از جوارات برودن آمده باشد و شیرینی بکشد و در یکسج  
همراه برگ تنبول بخورد و نه روز و چندی مداومت آن نماید استهلا  
زیاده شود و قوت باه بفراید و **مسکه** و اسکنان گوری اول  
مرد و را یکبار پس سائیده بعد از سه روز متوره اندک آنرا آویخته  
تا چهار بار پس بکشد بعد از در بار و متوره کرده تا یک هفته بکشد  
بعد از مقدار یکسج بر قفسه طلع کند و **مسکه** و اسکنان گوری اول  
شیر و برگ از هر یک پنج آنرا سه روزه با هم بکشد و غوک طلع  
یک عدد در اطین حبت انیس از هر یک پنج آنرا سه روزه با هم بکشد  
و پنج آنرا نیز سفید و پنج آنرا با هم بکشد و عدد آن سه روزه  
طلع از هر یک یک عدد است و آید علن بر یک لیست که روغن بکشد و بر

دربارک باطل نموده بر بند و در **دربار** جهت قوت باه مجربست که  
سرخ در بان بنگه کرده خورد و یکدفعه شای عجبش آمده نماید از حرمت  
موسیخان **ص** نوسا در اگر آباری سیما بکبریت اولاس  
لیفلوس خفته بداند بعد کبریت را با بند بعد همه راحت روز و شب  
و خوب بند هرگاه خوب خفتند و در شای کرده روغن بچکان  
دیکار بر بند روغن **دربار** و **دربار** نیش از نیشی یک آتش  
و مال تلکنی بر یک با و انار کلونجی عرق در نوره سیاه اسگندناگوری نفل  
بر یک نیم با و چنناک چنانک تلکنی را سامیده در شیل مذکور  
اندازند بعد از آن همه را با یک نموده با بند از بعد از آن چنانکه  
شسته حل کرده بارچه بنیر نموده در شیل نگاهدارند هر جا که درم یار  
در شیل آتش خوب کنار گرم کرده با بند از میر حسن علی  
برای سستی قصبه و مخلوق از مرزا محمد علی صاحب نوشته  
دو نیم انار که شیل را می باید ببارد و شکم آنرا چاک کرده الای  
آن دو در نموده اسگندناگوری دو دام پیل دراز دو دام زهر بلیا یکدم  
سامیده با بر یک کرده در شکم بای بر کند و بدو زد و در یک کلان  
که در آن سیر جوشانیده با آب انداخته بپزی مذکور در آن بپزند  
تا که نصف آب با بند فرود آورده اند و شیل که بالای آب با بطریق

عطر است مانند وقت حاجت بر قنطیر لاکند فایده بسیار کند محبت **ت**  
محبوبت باد خسته تان به خسته جاسن بکیان بید ز سوت این  
موج پس ز غفران است مویه بیکری لوده گویو سنبل فلفل گوز و خنبل اند  
هندل سنج پوست سنج که جوان گل دانه بدینا را رجن بر جن گل لکله  
برابر کوفته بخته سفوف سازند و معسل و تاب ترنج بنیدام بخورند  
محبوبت است اندک گل بر منی کبریا هر یک یک درهم سائیده کنج نموده  
نگاهد ازند بوزن نیم پسته باز ردی تخم مرغ برشته بر دو وقت بخورند  
**رو** سائیده جوارغ باز و پهل بر یک یکد ام اول باز و را کوفته در ظرف  
نگاهد ازند و پاره آب در آن اندازند تا رنگ در بعد صبح و علی  
درم تاب حل سازند و دوده را در ظرف آهنی انداخته تاب صبح و شب  
با چوب نیم مالش دهند بعد از آن پیاز و راج بوزن یکد ام آنرا بکوفته  
تاب انداخته در ظرف علفه نگاهد ازند تا رنگ در صبح و دوده  
همچو آب شود بعد از آن تاب باز و نیم و آب این ادویه با این  
اندک انداخته بچوب نیم مالش دهند صفت پاست که صفت سیاهی  
که از آن صفو نوشته شود و آن کاغذ را بفتد حرف و صنایع  
نمشد اگر چه سه روز در آب بماند مطلق حرف را خواب نمود  
که همچو برزخ یا طلا و سیمین زاک خالص و کس کنند در میان آب اندازند



و بالند تا رنگ دهد بستانند و در دوده اندازند و ضمغ اندازند و چوب  
بنجی سارا حل کرده آب او انداخته در ظرف مس خوب بمالند **روسیا**  
نسخه بندی کا جل بکدام بول بکدام گویند بمول چهار دام مار و دو دام  
همه در آب چوب بنجی سارا چهار پیر که کشت بعد بکار برند و بجا  
بول زاک اندازند **دوده** و لاتی بسیار تخم و آرد باشد **دوده**  
چراغ دو دام در یک بول است نگا دارند و برنج سفید بکدام بول  
ماندنی گلی کوبیده که خوب صاف باشد بریان نمایند و قتی که برنج بسیار  
رس از سوخته است و از برنج کادهند همون وقت بعد یک آبار  
آب در مانده اندازند و بالا میدارند و آنرا خوب بمالند و آنرا از صاف  
صاف بگیرند بول دوده مذکور بخت نمایند و قتی که غلیظ شود موقت  
روانگی آب صمغ بمول صاف نمایند و نگا دارند **دوده** صمغ بمول  
دو توله دوده چراغ اول در آب حل کنند بعد از آن قطره قطره از  
آب گرفته در دوده حل کنند و از آن گشت آب کنند تا همه آب در دوده  
ند کوریت ریج جذب شود لیکن آب از آن گشت کم نشود و تا دوده ته  
گردد و قتی که گلی شود نگا دارند و بوقت حاجت از آن گرفته حل  
نموده بکار برند لیکن در ظرف چینی حل نمایند **دوده** که بمویر طاقش  
من طلب کنند زاک خاص است که در میان آب اندازد

و صمغ ببول و قدری بخل اندازد و با چوب و رخت سیاهان آتش دهد  
و آب چوب نکور که سبز رنگ باشد نیز همان آب و کتور مس باشد  
تا یک هفته آتش دهد تا نیکو شود و در آن روغن گردو  
و **در مجرب** بذر قوطنا تخم و تخم کتان و تخم  
بریان کنند و دوست دارند تخم تمه نیز که کتان بر دور بریان  
نموده و نیم کوفته گل رغن صمغ عربی بریان است بریان گلنار که با کوفته  
پخته همه را برابر گرفته باز در آدویه نکور مخلوط ساختن گاه در زرد  
کیشقال تا در درم حاجت بکار برند که منی را بفراید و باه را  
و بدو عینت کرده را محکم سازد و با مرجماعت عظیم النفع است  
تخم کرفش تخم کدو تخم سلمه سبب ناخواه را زیاده معرقم خورده مغز  
تخم باد رنگ پنج کرفس مغرب طفل مغرب الزلم مغز مار جیل مغز بوز  
بر کین متقال است و فضل فلفله بویه که باه عرق حار بخیل تخم  
تخم جرجنس از خارش داخه نشاند و ناخونجان جوز بوال  
فرقه دار فضل بر یک درم فرقه زعفران کند و مصلی عود بر یک  
چهار درم تخم بسین بوزیدان بهمنین بود درین سقاقل لبان  
العصافیر بر یک درم اصل الغار بریان کرد و حصیه الشعلیه  
گاه سوده موقوفه بخیل خشک بر یک درم متقال غبار

دو متقال

دو مثقال مشک که نیم مثقال قندیم چندا دویه عمل مجموعیه بطریق  
مخون سازند گرم مزاج دو مثقال بخورد و از عقب آن شیر تازه  
درم و شکر درم و در آن حل کرده بنوشند و سرد مزاج بخورم  
بخورد و بعد یک کاسه ماء العسل بپاشند **عین دگر** که بخت کرده  
گرمند و معده را قوت دهد و بغم را دفع کند و بوی دهن خوش کند و آب  
دهان رفتن باز دارد و باد را بشکند و ریگ است کرده و شانه پاک سازد  
و منی بفراید و سهوت طبع پیدا آورد و بخت دگر را حکم کند **حظیانا**  
سلیقه دار و فضل خشم کفرش برکدام بخورم عطر قرطاس مطلی خود در ریگ است  
اسبابه و فضل فلفلسویه برکدام دو درم غبر اشهب بخورم مشک که  
عمل است وزن اودیه مخون سازند **عین دگر** از برای التیام روح متناه  
و منی و مری بعل تجربه علویان **ص** طین ارمنی طین مخموم طین قنبریا  
گوزن سوخته هر یک جز شادنج عدسی معقول شب بمانی بر یک  
سه خرافینون لفظ و سوس جزوی سقیدار صاف شسته و خرد  
سفید بکنج و نیم مرصاف کند بر باد و شلث یکم از انرم صلا کرده  
جمع کند و در موم روغن بکلیسرخ استعمال نمایند و گاهی زیاد کرده  
میگردد از بس زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
لفظ سرخان برای قرصه سوراکی نظیرت سفیده کاهنی کنند



سفید صمغ عربی است دم الاخون بر گنیم همه را مسادی کوفته  
در سیره بر گنیم گویها بسته نگاه دارند و در شیر در خزان با شیر خنک  
ساییده و دو چهار مرتبه بر در سیر آردند اغماق قرصه مجرب و الا  
حکیم شریفخان **ف** گمانا فارسی کل ارسی کند پوست کدو سوخته پود  
سوخته اندر رویش میانی است صمغ عربی مردار سنگ سنگ جرات  
و سفید دم الاخون بر یک دو باشد همه را مثل سیر که کرده قدر  
از آن در شیر در خزان حل نموده بچکانند **برای رفتن**  
**خون لثه مجرب** بسیاری چاهالیه سوخته کلبار شام گوزن  
سوخته کاغذ خطائی سوخته سماق جو سوخته طباسیر غمی طسوج کزاج  
استخوان بلبله زرد رسک باریک مورد دم الاخون کند رسک کوفه  
عدس مقشیر یک دو است میانی بریان پنجاست کوفته چخته بر لثه باشد  
**که لثه دندان را محکم کند** تو تله می بندی در روغن بریان کرده  
که قریب سوختن رسد ریخیل کته فیدیم بر آن سر نموده سکنجید  
که همین خاصیت دارد دم الاخون کل سیونی کلبار پوست بیلر پیوره  
زرد و برک خا همه کوفته سنون سازند **برای انجماد منی و جریان را**  
بافع باشد **را** اند موصلی سفید عرق خاکو که و کلان گوشت بول الهما  
است همه کوفته چخته برابر شکری استخته همراه کرده و بخورند بقدر که

برای سرشت نرالی **ص** لاکه زرد مغسول سروالی کج لوده  
پنهانی مارونی سوراخ کوفته بخته برابر آن سار سفید آینه شده است  
تا نه دانه همراهِ شیر گاومیش بخورند **سوز** برای سیلان رطوبت رحم خوب  
است بسیار خسته نمیزی در آب تر نمایند که تمام قوت می  
در آب باید آنوقت خسته نکند که راقش نمود و باز در آب نکند و تر نماید  
تا آنکه تمام آب بخورد و خشک شود بعد کوفته بخته هموزن آن تخم کمان  
و صندل سوده آینه بخته برابر اجزای نبات آینه بخته یا قه بخورند **سوز**  
در نبات پاشند **ص** خسته آینه خسته جامن بکمان پد رسوت  
باین موی چس زعفران آرد موته پل گری سوده گرد و کاپیل طفل پخل  
اند و چون در سترخ پوست پنج کینر جوان بدار الکشی کل کله ارجین  
گل سنبل برابر کوفته بخته نیدام تا بترنج و باد القمل بدهد **سوز**  
برای سلعه که در گلو می شود و آنرا در هندی گنیا میگویند قحایم خان بار  
تجربه کرده است عدد دو کاؤمیش نر که در زیر کاه مرد و جانت میشود  
بخیل جابر بلوس جوز بود و عدد بسیار است که عدد دوازده و دریا  
حاک کرده خشک نموده سفوف سازند و در بخیم و غیره سفوف که به باغیر  
لقدر سه به هر روز بهار بخورند تا ابد تعالی شفا شود و از تری  
و بادوی پر نیز ملک سوای سال هر زمان پنج نیز بخورد تا استعمال این وقت



[illegible]

تاریخ



موتنه مغزیل لوده گیر و کا پهل فلفل گرد سینده یمندل سرخ مار و کوز مار و عا  
گل داده مته پی پوست درخت سال برابر سوده هموزن آن سکر خید آمیزند  
و دوزم تا شبینه پنج بخورند **نوشه** برای طوبت رحم بسیار محبت  
گل بزغری که با جریک غنیم سائیده سحق کرده بوزن نیم هاشه بزرگ  
پخته مرغ نیم برشت بر دو وقت بخورند **نوشه** اخلا حقیق ایل کند بسیار  
چهار لیله بعد در آل بکنیم تا ناکانسه دو تا ناک کوفته بخته با ریاس ایده بقدر سما  
تا بسر دو وقت خفتن که معده خالی باشد بخورد **نوشه** که همین عمل کند  
پنج گهر لکچی پنج چولای هر یک دو درم کوفته بخته حب طبع یاده درم  
تا ب پنج سائنی صفت نه بخورد **نوشه** برای بند نمودن استخوانه  
باین خورد و کلان موتنه موجوس گوند دنانک پوست بولسری کبلی کبلی  
بهک مول مساوی کوفته بخته مثل تمام اجزاش سرخ آمیخته شبینه  
بخورند **نوشه** برای قطع سیلان جن **نوشه** بذرا پنج نبات سفید  
مساوی کوفته بخته تا ب بخورند **نوشه** که استخوانه را نفخ دهد  
سنگبراحت نبات هر یک دو درم گوند دنانک یکد ام با این خورد  
بیدام کوفته بخته کف دست همراه شیر ماده گا و بخورد **نوشه** تشنگی فرج رفع  
در شاخ نورسته درخت بلا پس در صفتی اثر بد پیدا یزد در چهل روز  
رفع تلم دهد **نوشه** کثرت سیلان بطوبت رحم و فرج زنا

و جهت کثرت منی حکیم علویان مجرب است به اند **ص** گل انبه گل فلفل گل  
پوت پر دین است صمغ دریا کرک است شکر سفید یک تکه گفته  
بخت به سراده گاو بخورند از ترش و بادی آخر از مایند **ص** بلیف  
مفوح و مسک و منقش منقول علویان صاحب **ص** مغز است بوداده مغز  
بادم شیرین بوداده دارچینی نبات سفید مرواحد و ارزده درم چک  
خالص بدم کوفته بخت سفوف سازند خوراک یکدم **ص** بلیف  
امین نماید **ص** نانخواه را در آب لیمو سه درم بادیان ریل  
داده هر یک دو ارزده درم دارچینی دانه پهل قرنفل هر یک هفت درم  
چس خالص یکدم کوفته بخت سفوف سازند وقت حاجت  
یکدم بخورند **ص** بلیف نه نش آرد و اسکا و ماه زیاده کند  
کنیول کشته تخم کاهو تخم خرفه دار فلفل به دانه زنجبیل فلفل گرد گشنیز  
قاقاقه صغار عطر سمیری بودینه حشک موز منفی هر یک یک تکه چک  
درم انار دانه چهار لوله زین و سیاه سمسار قرنفل جوز بواطه  
کبود هر یک چهار تکه اول عطر سمیری یعنی چس را در طلب است اول  
سحق بلیغ نمایند که بوی گلاب بالاباست بقعه حشک نموده در سه  
ادویه مذکوره سوده بکاهد از خوراک دو ما شش ماه بخورد است  
طبع بخورند اگر خواهند ضدل سفید نیز بکافور و مسک و غیره قدی در



داخل نمایند بهتر و بسیار تحفه شود **نوف** جهت باه کثیر النفع و سهل الوجود  
نمود بریان بفسر شکر شرح بوقت خواب بخورند اگر باضه زیاد باشند  
زیاده بخورند **نوف** که باه را زیاده کند از سینه صمغ عربی تخم  
خمس گمان سادی کوفته بخت هم چندان شکر تری آمیخته بیکدم بپای  
ماده گاو کجورند **نوف** برای سوزاک مزمن بهترین دواست و اینست روزی  
چنی سروالی بایله زنگی سادی کوفته بخت بقدیر است بوقت  
بایر ماده گاو تازه بدهند وقت دپهر همراه سیر گاو و شام  
نیز دهند در سه روز دفع شود **نوف** برای قرصه تجربه رسیده است  
طبایر سفید چهار ماهه دانه اسلست گلوئی کتاب چنی مرکب  
اسلست قلعی کشته نیم است سلا حیت اقلانی است به کوفته  
بخت باسیره تخم خیارین مخورده باشند جمله باخوراک است هفت روز  
همین طور باید خورد **نوف** جهت سوزاک قدیم و جریان ریم حرکت  
سلا حیت است گلوئی تازه الاچی کلان کشته سفید تو اکیر سه روز کوفته  
بخت میات کتاب کلیل بخورند **نوف** جهت امراض حاره و سنان  
حریت و درود بایندن بگوشت اسلست بعدیل است که تعفن و حرکت  
دندان دور سازد و این امر تجربه رسیده است طبایر سفید رخ  
بریک دریم مرصاف کلج ما میران چنی از نریک بیکدم مردار پخته



گل از نیمی دم الاچین از هر یک دو درم مرزجان سوخته چندان سرخ یک  
یک درم بدستور کوفته بخت سنون سازند **سنون** جهت تفرین  
که زردی بر آن نشسته باشد کف دریا ملح صدف را بدستور  
محق رناده و پنج فی ملح اندر آن را زرد مد حرج برابر کوفته بخت سنون  
سازند **سنون** که زردی و سیاهی دندان را برود که نازخ بر چرخ کف  
دریادار فلفل قاقله صغاره قاقله کبار هر یک دو درم جو سوخته هفتم  
نمک بریان ده درم کوفته بخت سنون سازند **سنون** جهت  
درد دندان و جریان و استحکام اصول مجرب است طویار سوخته  
شب یک سوخته نمک لاهوری کته پیر یا یارویی سوخته و انیل  
کلان همه را مساوی کوفته بخت استعمال سازند و اگر دندان  
متحرک باشد پیر کته پیر را اضافه نمایند **سنون** که دندان را محکم  
کند و خون آن را منع کند فلفل کته پیر یا سنگ جو حجت انیل  
هر یک دو ماش کوفته سائیده مالند **سنون** که گوشت دندان  
محکم کند و درد دندان را دور سازد مرزجان سوده نیمه توله طیار  
سفید کته پیر کاسه استخوان تمیزی فلفل سماق از هر یک یک تونه  
که با نیم توله کاتنه بندی چهار دانگ کوفته بخت مالند **سنون** که درد  
دندان دور کند و گوشت لثه را برود و اصول آن را محکم سازد بنیلیه

تهوتها گفته سفید بر یک یکدایم ملک لا هوری دو درم زیره سفید بر یک  
کلیه خیر شک مقشر برشته دو درم زنجبیل سفید حمله ادویه را گو  
نجهت باز یک ساند و معطیله و گفته کوبیدن را علیده علی در آب سفید  
و نیله تهوتها را بر آب شربان سازند پس حمله ادویه را یکجا کرده  
ماند سی صبح و شام استعمال نمایند تا چهار هفتگی آنرا سازند  
در استحکام بی نظیر است **در** بویست حتی که اگر قرصه گفته باشد  
ناید به میکند سفیده کاشوری چهار ماشه برگ مورد چهار ماشه نیله  
تهوتها سوخته دو ماشه کندر چهار ماشه گفته سفید چهار ماشه بار  
سوده به لعاب سیبول اقراص سازند و یکی از آن سوده دیر  
برخل کرده بعد از نوبل بکار بی نمایند **در** بی نظیر است و بار  
تجربه رسیده سفیده کاشوری کندر از زردت صمغ عربی است  
دم الاخوین بر یک نیم درم همه اخرا را کوفته بخته در سیره برگ نیم  
حبه در سیره خزان با شیر خا شیر فرسایند و دو چهار مرتبه  
هر روز بخل آرند **در** مجرب است و گلتار فارسی کل تر می کنند و گو  
سوخته موی سوخته این زردت شب بیاست شده صمغ عربی  
سنگ سنگوخت دم الاخوین سفید از آب بر یک ماشه هم ترا  
مثل سر مه کرده قدری از آن در سیره خزان کرده بچکانند **در**



گل ارغنی بیکتور افیون نهشته نبله توتنه سب سفیده کاشغری کتوله  
همه را کوفته در شیر و خرباشه و آب چغندر کید هر روز چهار دفعه  
چکار ی سازند **سوز** فرجه مجرب است شب یانی نبله توتنه هر یک  
بر دو را خون بریان کرده در یک آن را با دالاب در سب انداخته  
چهار لتری بخیا اند که خوب حل شود بعد از آن هر روز پنج مرتبه چکار  
سازند **سوز** مجرب است زو فای خنک بوست پنج گرم غلبه اشعلت  
تخم فحاکست تخم سداب البویه سبستی دو درم با کچین **سوز** مجرب  
برای آیدن خون دندانهای و چوک دندانها را مقید است کف دریا  
عقاقیر کلنا بوست آنار بر یک درم ماز دست درم نمک طعام  
کوفته بخت سئون سازند **سوز** جهت درم لته که بفارسی درم  
بر دندان گویند منقول از محمد شمس علوی تخم مرو کثیر نمونادام سیرین کوفته  
بر روی لته بالند **سوز** جوز بر یک کف دست با بزرگ سادر شکلی  
بالند که آب شود نزدیک بینی برده چند مرتبه نفس کشند مجرب است  
**سوز** برای سفیدی چشم مجرب است بار با تجربه رسیده است مصریه  
کالیسی بیکری مساوی الوزن گرفته ساسیم نگاه دارد و با سیل  
از شوره فلی مبارزه و از آن سیل این سر مه را در چشم باند مقید  
چشم رخید روز دفع خواهد شد **سوز** برای ورم دندان که با درد باشد

بخش

اول نگاه



خون سیاه است هاش سوده درسی مفروض کرده بر دندان مالند  
سوز که رفتن خون از پنج دندان بطرف راست و لشه را محکم کند  
بودیت کوهی گل گز یا زج ابله هر یک درم عصاره کچنه التیک گل  
مخوم از هر یک درمی گرفته سنون سازند **سوز** برای دفع زله که  
بر دندان ریزد تنباکو دو درم کته سفید یک درم فلفل دو ماش نیله  
تهو ته سپیاری بر این فلفل دراز بر این هر چهار است همه را  
سحق نموده قدری بر دندان مالند **سوز** جهت درد دندان محبت  
شب یانی نیله تهو ته عرق حار یخیل مرد واحد و ماش کوفته بخت  
مالند و آب رفتن دهند و آب دوست گهری نرساند **سوز** برای  
کسیکه بوی نیک حس نکند و بوی بد بیاید نیست که از همیشه تعبط  
کند مادام که این غرایل نشود کسیکه بوی بد در او کند و بوی نیک  
اینست که خندید تر تعبط کند و قتی که این غرایل نشود **سوز**  
جهت قوت یاه **سوز** خورسانی موصلی سفید ستار و ریج  
بالکانه که کرد اسکندنا گوری پستان لوده سبیل گوشت و ماک گوشت  
چیا گوشت گوشت بول موچس تخم انجریه تخم کوانج موصلی سیاه سردالی حس  
لوف سمندر سوکه مشامی انونل گرفته کوفته بخت سفوف سازند  
خورا سفت است تا بکویه همراه شیراده گاویا آب تازه و از ترشی و ماد

بر سر **سجده** **سجده** بر قفس معمول و موجب اصل اسوس منه  
باشه کوفته با نبات سائیده شکسته سفوف کرده سه حصه کند  
یکی صبح و یکی دوپهر یک سام آب سرد بخورد و اگر داده بارد بلغمی باشد  
با شهد کثیر بخورد **سجده** بخوبت گل درخت مغیلا سائیده با  
بنیم وزن شکر آمیخته مرصع یک کف دست بخورد **سجده** **سجده**  
طبا سیرا نار دانه بوداده و بسیار نرم سلا به کرده صمغ عربی کثیر مصطکی  
تخم مور و گل سرخ گل ارمنی با ابوی سفوف کنند و با طفلان بنیم مثقال  
صبح و بنیم مثقال شب با سیرت سیت رس بدیند **سجده**  
**سجده** تخم تره تیزک بریان اسپغول بریان ابل بریان هر یک درم زیره  
کرانی تخم گندما تخم سبب تخم خاس اخیون تخم کشمش بذر اینج  
هر یک دو درم انیسون سه درم و دالکی کوفته بخته سفوف سازند و جانا  
دو سه تا بلکه کمترند **سجده** معمول و فخر بسید الحکماء  
انجا و لایتنی دم الاخون هر یک یک درم خرمنه و مثقال صمغ عربی کثیر  
اقاقیا مر و ارید هر یک یک درم تخم خاس دو درم کثیر ابوی سون گل  
ارمنی هر واحد با مثقال گل درختانی بنیم مثقال صندلین هر یک یک درم کافور  
قیصوری الیا سیرطان محرق یک درم زهره سائیده سه حصه بخورد  
سه حصه یک درم گل نیلوفر سه درم کوفته بخته سفوف سازند و سلا یا لیتوله



[illegible]



جراح سنگجواخت پنج بندال ناکلهانه خار خاک خم خرفه مقعر مسادی اولون  
گرفته در شراب آمیخته بخورند **سنون** **نخود** **باربری** **جمنج** **امراض** **دندان**  
و بیک درم لثه مجرب بسیار سیصد سودا بالین کلان و خورد کسه سفید با جو  
پهل پیگری بریان مصطکی سرکس یک کتله طوطیا نسبا گرفته بنه سنون  
سازند و هر صبح بردندان تا بلند و اگر وقت شب تا بلند و مضمضه کنند زیاد  
مضیت **سنون** برای تحریک دندان و روئیدن گوشت پنج دندان و درم لثه  
و حبس خن مجرب مصطکی رومی موجوس دم الاخون بازوی خاک کلنار بو  
پوست بلیله زرد و پوست سیاه الله مقعر برگ خاک کبوتر لکته کثیرا در کلام  
جزوی مسادی گرفته عایده عایده کوفته خفته باز همدا بر برگ ده یکی با نماید و نک  
لاهوری نیم وزن اوویه کوفته داخل نماید و نگاه دارند و بعد از احتیاج در  
بالند و اگر وقت شب بالند سرنگون دارند که آب درین دفع شود و مضمضه کنند  
مضیت **سنون** مجرب برگ نون رسته درخت یک در نیم درم تا دو درم  
با آب سیره بر آورده با یک گد و غیرت که بوشند و در دو هفته صحت می شود و اگر  
گوهر و نبات آمیخته بکته با سیره باده گاو بخورند نفع کلی نماید **سنون** **نخود**  
لوده پیکری رویند چنی بر یک کتله کوفته بنه با سیر گاو بوشند و  
پوست دهاک در نیم آثار آخ جوشانیده چون نصفی بماند سرد  
یکمات شکر انداخته بوشند زیره سفید شوره قلی رویند چنی بر یک

همه را کوفته با یک نموده بهفت عذرا کنند و در حوضات گل و انداخته بخورند  
و از گوشت گاو و برسی و بادبی بر نیز کنند **سنون** از **طعام** مسها که  
برای پهلوی بریان طوطیا هر سه اجزا در تری ملحد گرفته و مرج سیاه یک  
ادی بر قدر که آید با یک سائیده استخوان نمایند و بالایی آن یک پاره باریک  
بخورند و از آب بر نیز نمایند **سنون** و **کهنه** سفید نمک طعام زیره گلاب  
هر یک یکفلوس طوطیا بریان دوازده دام پهلوی بریان مرج سیاه هر یک  
دوازده دام کوفته با یک سائیده **سنون** سازند و بعد از استعمال پاره باریک  
و بر نیز آب کنند **سنون** ریخته بریان باز و نیز طوطیا بریان شش پهلوی  
بریان شش نمک طعام شش همه را با یک بسته بردن مالند و دندان  
حلا دهد و حکم کند بعد استعمال مخمضه ضرر است **سنون** جهت درد دندان که از  
دردم نشه بود تخم خرفه کشید یک سماق غرض منقش ضدل سفید عرق خاک  
مسادی کوفته بخت بر لثه دندان افتانند بعد از آن گلاب بکشد  
یکست دندان در است **سنون** که هیچ دندان با سخت کند و خون  
باز دارد شاخ گوزن سوخته نمک اندامانی سوخته پوست بلبله زرد گل سرخ  
هر یک درم گلزار یک درم کوفته بخت بر لثه دندان افتانند **سنون** مرج  
کته سفید طوطیا بریان مصطکی رومی الیچی خورد پهلوی بریان هر یک سیاه  
خمیره زرد کلان بسیاری چاهای سوخته یکدوم همه را با یک بسته **سنون** سازند  
و بر آن پاره باریک بخورند و بخوردن درد دندان دور شود **کهنه** سفید







سایده نگاه دارد و هر روز پنج شش بار استعمال نماید و بالایی آن سیره  
معه تنباکو در دوزخین در اسقط سازد **نوشه** برای زیادتى منی و شهوت  
تغلب مصری چنانکه نوزده دانه هر یک بمحلوله موصلی ده توله تا آنکه بماند  
ده توله شکر خام است توله اینهمه ادویه را کوفته بخت سفوف بمحلوله نگاه  
دارد و وقت صبح بیک توله بسیرا ده گاد بخورد و از ترسی و بادی و جماع  
پرهیز نماید و ده روز من مجرب است **نوشه** برای باد گوله و رکت کجوی  
و جمیع کسافیت سکم از مجرب است و استهارد پوست پنج چیتا ناسبال  
ریخیل لی راک مرچ سیاه از هر یک دو توله فلفل دراز نیم توله بلبله سیاه  
پوست بیل زرد پوست بلبله کبابی مقدر از هر یک است توله نمک سیاه  
و نمک سفید و نمک طعام و نمک شور و نمک صحر از هر یک یک غلوس باد بالا  
کوفته بخت سفوف سازند و خاک از چهار است **نوشه** جهت  
بواسیر و دیگر ریاخ که در پهلوشکم و شان و غیره افتد و قراقلند  
و برای باد گوله نیز بی نظیر است سداب پردینه خاک زهر سیاه بیا  
ساکر کل سفوف و کلسه سفوف و دانه میل از هر یک است **نوشه** پوست بیل زرد  
پوست بلبله کبابی پوست بلبله سیاه پوست بیل آله نوسادر بریان  
سهاک بریان از هر یک یک توله کوفته بخت سفوف سازند و خاک چهار است  
تا مہفت است **نوشه** ریاخ گرم بخورد تا دفع باد **نوشه** از مرزا

محمد علی صاحب اسپند خرد دل حب الخروج عفو قرچا ابنه بلدی تخم انجم  
مال گنتنی ماکیر یک یک جهانک براده دندان فیلی سه جهانک مغز  
حب طاینین سه سه مغز نبه دانه پنج کیر سفید مغز کبوتری سفید بر یک  
یک جهانک نرم کوفته پخته شش لوطیلی بزد دو وقت در هر روز  
نیم با و گرم نموده سینک ناید **سوزن** که در دندان دو روز سازد و پنج روز  
محکم کند گوشت را بیل شده لبه را بر و بایذ نیله تهو ته قط شیرین یک  
یکدام مصطکی سیرک بر یک یکدایم نک لاموری دو درم کته سفید زیره  
سیاه بریان بر یک یکدایم شیر خشک دو درم حله ادویه را کوفته پخته  
بار یک سائیده نیله تهو ته را بر آب بریان کند و مصطکی و کسیر  
و نمک را جدا سائیده حله را یکجا کرده مثل مسمی صبح و شام استعمال  
نماید و بعد استعمال تا چهار کتری آب دندان هرگز نرساند **سوزن** که  
سفید بیکری طوطیا بریان نک لاموری مرج سیاه زیره کلا دق  
ماسه الاچی خورد برای خوشبو بار یک سائیده تار سازد و وقت  
شب استعمال نموده برگ تنبول بخورد و مضغه سازد دندان را محکم  
میکند و خون را بند میزند **سوزن** که لاکسم زرد معنول بر یک  
سج لوده پهبانی بار و سبز الاچی خورد از بر یک جای دام سکر سفید بر اردو  
جوز الفار سه سه تانده ماسه بایر گاو گاو تنبل بخورد **سوزن** که

و اساک و تقویت اعضای سرئی نظیر سبب صمغ عربی کثیر افکنار  
ضد عفید طبائیر سفید است که موجزش خار خاک بر درده مال  
خورد قلعی کند از هر دو احد چهار سکه که با سائیده مصطکی کل است  
ثعلب مصری شقاقل مصری لسان العصافیر نعناع یا کلبان پیدایه سر  
اگرانی لوده گجراتی بر یک است سبب الطیب و مات تو درسی زرد  
تو درسی سرخ بهمنین بر یک است سبب پوست پنج مویسری پوست  
پنج کمال پوست پنج جهر سیری پوست پنج نیکر سکه داری سبب هار  
خاک از بر یک سبب دانه الاکھی خورد پنج است ادویه را کوفته بخت  
برابر آن نبات سفید امخته نفوق سازند بکتوله باب در خورد  
برای قوت باده از حکیم نیاہ علیخان حاصل شده بسیار خوب  
ست ثعلب و توله شقاقل تخم او سنگل بهمن سرخ بهمن سفید تو در  
رزد تو درسی سرخ بر یک بکتوله خرابر مغز چهار توله نار جیل بکتوله جلفوره  
شبه ماش مغز ادام ده توله بکتوله بار یک سائیده سرخ خام نظر  
سفوف ساخته هر روز بهار به راه آب و قلعوس خورد بکتوله سرخ برابر  
همه ادویه باشد پرنیز در سرخی و جاع تا خوردن ادویه ضرورت  
برای عتس از آن تقویت باده و جریان منی مجرب است بخت  
گجراتی ستاد و مالکانه شقاقل مصری موجزش سروالی گل مندی سبب هار



خاک که در صمغ بول صمغ گل سبیل گل بول گل دانه از هر یک یک  
خسته تمیزی دال با شش منتشر بر یک چاه دانه شکر برادر و به کوفته  
نخست محفوظ سازند یکدم بهر گاه وقت صبح و وقت شام به  
سر بخورند **نوشه** سنگبار حشاک است که مازو به  
لی سوراخ نهشت است تا ملکانه بر یک چاه به صمغ عربی است  
خصیة الشعاب چهار تا مصطکی است نبات غید نیم وزن دو  
کوفته نخت محفوظ سازند خوراک پنج تا صفت است برای  
کشاد قلب مری است که بر یک چاه درم قرقر نشاء عققر  
باشد نبات صفت باشد کوفته نخت محفوظ است خوراک نماید و گاه  
یک انار پاد بالا بکوبند و با سیوم حصه نماید لای آن بنوشند  
برنجیل شود پس صورتی فلفل سیاه کوبیل نیم پوشت به پوشت به  
آنکه بر یک تو دانه زرد مصطکی روی هر واحد است جدا جدا  
باشد کوفته نخت بنویسند سازند وقت احتیاج بوقت شام بالند و بر  
تنبول خورده مضطر کرده بخورند و بر دست **صفت** عینال  
مربوبت نخت هم بر یک چاه نخت نخت مساوی است درم کوفته  
نبات هموزن بهایم نزد و با هم سر زاده گاه صفت باشد نبات کوفت  
بخورند عجایب مشاهده کنند **نوشه** برای سیلان طوبت از درم

در دندان

و منی زنان اگر چه روان باشد نماید و آنقدر مندی را یکسانه فرود است  
تر کنند پس آنرا مقطر نموده بهمان آتیه کنند تا آب آن حرکت شود و بگویند  
و ربع وزن تخم کباب و هموزن صندل سفید و برابر از نبات آمیخته و خوب  
سازند **سوزاک** **جدید** را نافع است باخ گوزن منوخته مغسول نموده  
بقدر یکتوله و کتر بقدر یکتوله هر دو را کوفته بخته سفوف سازند و بقدر چهار  
ماشه بکیره تخم خیارین یکتوله و نبات یکتوله آمیخته بنوشند **سوزاک** برای  
سنگ منی مجرب است بلیله سیاه تخم بیلگری بادیان گوینار را در  
پای اسفود پنج کثیر جویند و اسفود کوفته آتیه همه او به برابر نیم خام  
و نیم خفته کرده هموزن همه اجزا سکر سفید آمیخته سفوف سازند و قدری صبح  
و قدری شام خورده بکنند **سوزاک** برای سنگ منی از هر قسم بد مجرب است  
سویچس بائین گل دماوه از هر یک یکدرم مصطکی دو درم پیل گری گوینار  
خاک یک یکدرم کوفته بخته سفوف سازند و یکتا نسج و یکتا یک شام  
جویند غذا این پنج سائی بود **سوزاک** برای سیلان منی و منک  
مجبور است که سنگها را منع و پاک کند و بول سنگها را گوری زنجبیل  
الطیخ یکدرم بخود بریان شود درم کرنازج لوده پنهانی دانه تللی کسته  
بریکد و درم بایرگاه و ششغاف مانند بقدر دو درم جویند **سوزاک** برای  
سیلان منی و تقویت باه مفید است و منی را منعقد سازد و آرد و ماش و سر تر

موصی سبیه کله می مساوی گفته بخت برادر همه شکر داخل کرد مقدار  
 یکدم بیشتر کاو صبح بخورد **روز نهم** جهت نوزک و سیلان منی و حرکت  
 و خلف نمیکند سوره قل می دانه الا می کلان هر یک است و کما شایسته  
 ساخته شش حصه کند سه روز همراه شیر یک صبح و یک عصر شام بخورد  
 چهارم آب است به پنج ساطی که بقدر دسه درم باشد در آن بزرگ  
 باشند و روز پنجم و ششم همراه آب برنج باید خورد و غذا درین نشاد  
 سه روز دیگر هم بی نمک و شیرینی سازند عجب انفع است  
**روز دهم** برای کوشش از مخدرات قدما که گوشت فیل ساخته  
 روز و سر که بگذارد پس برگ قند کوبیده نرم ساییده بر آن  
 فیل ساییده شافه نمایند که بچه زنده و مرده هر دو پیردن از اهل  
 زیاده بزرگتر مس تخم تره نیز یک دو دام کوفته با سرکه بپزند  
 شافه سازند و در قبل نهند **روز یازدهم** که افراط حیض را باز دارد بازو بوخته  
 شاخ گوزن سوخته پوست سینه مرغ سوخته دانه خرما سوخته کافور سوخته  
 شادنج سوخته سرکه کبریا دم الاغین اقا قیالک اسی گهار بر یک  
 گفته بخت تابان الحبل بشنود شافه بقدر آنت او طحته  
 در قبل دارند **روز بیست و یکم** بهار و سبزی و لفت الدم باز دارد  
 آب تنگ که بعد از خوشانیدن نصف باند بجا نهال بپزند و آب

بسیار فایده نوزک می تخم اندر این خاک نزارند  
 بگویند هم چنان فیل ساییده شافه سازند  
 بپزند و آب برای کوشش از مخدرات

نقال



مشقال بقوام شربت آرنده **ابرلیم** که حکیم علی برای جهانگیر بادشاه  
ساخته بود بجهت تقویت قلب و نجوشت ابرلیم خام ده توله را یکبار  
روز در دو آنار آنجی سازند چون یک آنار آب بخاند صاف نموده برگ  
گاوزبان برگ بادرنجبویه هر یک یک مثقال علهده با قدری آب جوشانیده  
صاف نموده بآن ضم کند و نهضاد مثقال نبات سفید و شش مثقال محل  
مصفا داخل نموده بقوام آرنده پس ابرلیم مقروض گاوزبان برگ  
مثقال تخم فرخنگار یک مثقال مرورید با شفته کبریا و شیمی بستر مندر سپید  
عود خام مصطکی روی مسک خالص غیر شریب یک مثقال کلاب  
چهار آنار جهانگیری بدستور ترس ازند خوراک نسیم توله با یک توله  
**ابرلیم** که دل و جگر و معده را قوت دهد و خفقان و غشی توصل  
زیل کند و فرخ آرد و زود نسیم بنید ابرلیم خام پنجاه درم یک  
شبان روز در آبگینه آبی که طلا و نقره در روی بکر گرم کرده برده نموده  
باشند بخیا اند پس جوشانیده صاف نموده گاوزبان و فرخنگار  
گل سرخ سنبل الطیب شش برگ درم علهده در گلاب جوشانیده  
صاف کرده نهضاد سازند و نبات سفید بقدر حاجت منجسته بقوام  
آرنده و مسک در لکی و غیره در می مرورید با شفته کبریا و شیمی بستر  
دو درم کلاب صلابه کرده قنصل سه درم بار یک اسیده در نسیم

شربت می در دشتقال با عرق سرد که در گلاب است اگر حرارت در مزاج باشد  
باشد و زخم شکم برکت و سنبل الطیب مطبوخ سازند **شربت** برگ  
بنفشه و مقوی دل ماه است و نفوح آرد و واقع خفان بارد برگ سنبل  
نخسته صد عدد گرفته در آن بچوبش سازند تا قوت و رقیق آن در آب  
پس اگر یک گل اضافه کرده بقوام آرد و قدری زعفران بگلاب سوده  
بسیار تر نفل پس برگ شفتال گرفته نخسته اضافه نموده فروزند و چند  
که کهنه شود قوی تر گردد که حیض بسته را یکساید و در دم و کمر گاه  
سود و درد باد و درد را که بسته شدن حیض به پیونده پدید آید با  
نفع دهد و درد باشد بودینه خراک صد کوفی مسک طریق مسیح از زیر کمر  
دو درم و دو نیم جوهر کز فرس نقل از زیر کمر یک درم و یک نیم سیاه  
کند و بوقت حاجت بکار برند **شربت** که از اخراج قیاسه و خنثی می کند  
زراوند مدحج ابل تر مسخود از زیر کمر خنثی کوفته بزیره گاو گستره  
شیافها سازند و بر دارند **شربت** جنس خون حیض با فراط مع نامیده  
توز خشت الحیدر پوست انار با زو آب مانی مسادی کوفته نیمه با  
برگ بارتنگ گستره سیاه شسته خراست ساخته خراک نموده بر داند  
**شربت** که طریقت را مفید بود و قیاسه را کند و طهارت و اوقایا صبر به پوست انار  
میساوی کوفته باب برگ بارتنگ گستره شافها سازند که فرج را

تنگ سازد شب بانی بریان باز دی خبر بریان در آب سائیده درین  
آلوده سیاهها بار یکتر از رحم حسته خزا ساخته بردارند عجایب  
در **سیاه** که اسقاط حمل نماید شکلی موه دو ماشه صبر زرد بر یک دو ماشه  
بار یک ساخته سیاهها سازند بقدر ماشه در خم رحم گذارند و بندها را تلخ  
سازند **چیز** صابون یکم اضافه نموده بعد آزند **کود**  
عقد جماع باز دارد و دفع حمل کند باز و بار یک ایند بریان نموده و به  
آلوده در خم رحم نهند قبل از جماع **باب** حکیم فیض الله خان  
اسقاط حمل مجرب است جادو شیر خرق سیاه مر سیاه هر واحد یک تا  
سه **پنج** لیس که است **خود** سرخ یکم است فرغیون یکم است  
میوه سالیله یکم است سرگین فیل یکم است کوفته نیمه بار نره گاو سیاه  
**پنج** زنجیل که بیل بر آب سائیده در **سیاه** سیاهها  
نگاه دارد چنان لذت دهد که هر دو پیوست شوند **برای** لذت جماع  
طریقی مجرب و معمول است یکمان پیدایش خورد جوز بواگوند تا که بوی  
خام ناسپان برابر کوفته نیمه نگاه دارند و آب سائیده سیاهها سازند  
و وقت حاجت بر قضیه سائیده مشغول شوند چنان لذت دهد که هر دو  
پیوست شوند **بوت** بر خوشش دوازده عدد مسلم بادام یکم



رب سوسن و لایتنی کمیوله پوست مذکور را جو کوب نموده در یک آنار است  
دریا تر نمایند و هفت لکا پدیدارند علی الفصاح آب زلال یا قیر بی است  
زده صافی نموده شیر بادام در آب سوسن داخل نمایند و بعد از این بشکر  
بامبات و قند انداخته شکر تیار سازند و بوقت صبح و عصر  
بخوابانند سر در بر ظرف شود **سبب** دل و معده را قوت دهد  
مفرح بود و قی را ساکن گرداند و سه سال صفراوی باز دارد **سبب** اصحاب  
در دن سپردن پاک کرده در ناول سنگین و چوبین بگویند و آب گیرند و  
بجوشانند تا بجوش آید پس بکین شکر سفید یا قند سفید اضافه کرده  
بجوشانند تا بقوام آید **در** ارقوسیت **ده** در خفقان کرم و معده  
و جگر گرم و مانع است از سنگینی بنای و شکم میزد و صندل ساییده  
مشقال در کل یک سمانه روز بخیتانند و روز دیگر اندک بخورند  
شیره اش بگیرند و با بکین قند بقوام آزند **گاو** زبان عبری است  
تقویت اعصابی شریه موجب برگ گاو زبان دو توله گل گاو زبان  
بجمله باد زنجبویه دو نیم توله صندل سفید بکلاب سوده و تخم قهوه  
یک یک نیم توله کسیرک مقشر دو توله تخم باد زنجبویه دو نیم توله زرد  
بیدانه دو توله شکر بکلاب عرق بید مشک تر کرده صبح بجوشانند

لصف باند صاف کرده قند سفید یک آن را داخل کرده بقوام آرد پس ورق نقره  
یک توله ورق طلا نیم توله غیر اشهب نیم توله مسک خالص دو سکه داخل کرده  
فرود آرند **در** یک براده چوب سیم نیم توله مسک خالص و سیم  
انار و خرمرنگی دو توله حنظل هندی شش توله پوست ملیله کابلی دو رزده توله  
در شش آنار عرق شاهره خوب باشد تا که لصف باند بر آورده اذخ حنظل را  
درین آب نجیساند و صبح مالیده صاف نموده قند سفید اضافه کرده  
بقدر نیم آنار بقوام است بر آرند خوراک صفت توله که برای طحال  
سودمند است پوست پنج بادیان یا زده درم پنج ممبر خردم پنج گرش  
سه درم پنج چنک سه درم بادیان سه درم پنج انگشت سه درم داز خوا  
که زیاده وزن سازند اجزا و مذکوره بقدر سه درم بکیز پس حله را در  
رطل آب بچوشانند تا برطل آید پس صاف کنند و با یک نیم باو قند همین  
قدر عمل گرفته بقوام آرد **در** که خوشبوی دارد و دهن را خوشبو گرداند  
و فرج و ناس اطراف او در وقت **در** و دماغ نماید و باه زیاده کند پوست سار  
دو مثقال صندل سفید یک توله غیر اشهب نیم مثقال قند شکر نیم مثقال  
زنجفران سه سه درم چربی چهار سه دانه بیل دو توله گل در سه توله گل  
بهار چهار توله پوست تخم چوب و مثقال اجزای که قابل خیساندن باشد  
بگلای عرق پند مسک عرق بهار خیسانده صبح آب جوشانده صاف نموده

نبات سفید باد آمار رازده داخل نموده بقوام شربت آرد و عجز است  
و منک و عنوان از مالکس در همین قوام اندازند **شربت** مفصل پوست  
پنج کبر پوست پنج رازمانه سیون یا خواه سورنجان هر یک درم پوست  
پنج کبر پوست درم قند سفید یکس بطریق معمول شربت سازند **شربت**  
برای دفع آلتک و جذام و ساد خون مجرب است و آرد نموده شانه پوست  
بلبله زرد بلبله سیاه سنابلی هر یک نیم درم ریوند چینی یکدزم چوب گندو  
درم شب در آب ساینده صبح جو سدراده صاف نموده با قند سفید  
آردند و اگر چهار توله ششمل در اجزاد داخل کرده جو ش داده شربت سازند بهتر  
است تا استعمال از شربت های پودر سازند **شربت** که هم کل چشم هم لطایحی حوالی آن  
آید یکحال طف و سیاض و نفیاده و در ده گشته قطع نماید و لطایحی آن سیلان و مصلحت  
مواد چشم مانع آید معمول و مجرب است شب میانی یکدزم عالمگیری که چهارده سال  
باشد حوض سندی نیدام عالمگیری افیون بهری سه سه سینه کاسوی یا  
سبز خام پوست عرق چهار یک یک باب صلیب کرده سیاهها سازند  
و وقت حاجت باب سینه ساینده استعمال آرد **شربت** جهت زوال  
مجرست سعد کوفی نفلس سیاه در نفلس هر یک بخارنه عنوان سه سه  
پودر زرد و دانه بلبله سیاه سه سه و نه قرنگ سی و دانه برق  
چهار شانه تخم شربس تخم گرنی هر یک چهار شانه سنگ بصری پنجاه شانه خن فلفل بجا

سفیدی



سندی چنانکه بوتر چهار سته تر نفل یکایک کوفته بخته باریک ساخته در  
ظرف همراه شاخ گوزن سه روز سخن نموده سیاه باشد نگاهدارند **سازند**  
گل بکند برج سیاه گل بون مساوی وزن گرفته در آب نیم خور کهنل نموده  
جوشانند برای دملکه در غسل سائیده و برای سفیدی چشم در وزن  
ماده گاو و برای بشارت مالبسی و برای شکم ری در آب کاهج و برای  
دیگر امراض در گلاب سائیده استعمال نمایند **سازند** بخت بهولی و جاله بخت  
نملک لا موری سیدم تر نفل گلدار برج سیاه بر یک بخت و حبه سفید بخت و  
انیون یک سرخ زهره زرد یک عدد و سرمه چنی یکایک کافور نیم چنی چهار  
سرخ اول گنویک سفید معه پوست سوخته مثل انکس نماید و همه او در  
مثل غبار ساخته عمده عمده سائیده و ظرف آینی از دسته چوب نیم که در  
فلوس چسبانیده باند باب لیون کهنل کرده سیاق ساخته نگاهدارند  
باب لیون یا باب سادده سوده مالای چشم اندرون آن استعمال نمایند  
**سازند** خیار سبز قویچ یک ساید و طبع ملایم کند و در اینها بکار آید و بخت  
سریع الاثر است ملک لا موری یک گرم بخت و دو گرم عطی و دو گرم سنایی  
عمل خیار سبز یک سرخ بر یک ده و دو گرم بدستور سازند **سازند**  
برای دفع قهق و دفع سده اطفال مجرب است بودنیه ترید سفید کل موی  
بر یک تمیق کوفته بخته عمل خیار سبز سسته سیاه سازند و وقت

برداشتن این روز و غنیمت چرب کرده بردارند **سردی** و تری  
فرج زنان را برده میوه ساید چند پیکتر قهقهه جادو شیر چربان خرابان  
قطر بلخ سنبل الطیب اجرای مسادی صغهار البمراب کهنه انگوری حل کند  
و ادویه کوفته بخت بد را بشویند و سیاهها سازند و شوی خنجر ته  
پوسته پیش از جماعت چهار ساعت کبار باید دانت **سردی** برای  
زن که حمل نگردد باید که بعد از حیض سه روز غریبه دانه و نان مرغ یکبار  
لبانند و سیاهها ساخته نزد یک شوهر رود آن را الله تعالی حل کند  
**سردی** که فرج زنان را تنگ سازد و غنیمت طوبت کند و کسی را که دوست  
رفته باشد کبار آید شب یمان را زو سعد ققاع او خربک سوختن بر  
در آتش سیاه سازند و نقد استخوان وزن بگیرند **سردی** که خون  
بواسیر باز دارد کند را نوز و دم الاغین گلزار سر مزاج سفید  
هر یک یکدرم تنکار بر این یکدرم کوفته بخت باسل بشویند و سیاه  
سازند **سردی** که اسهال از تخم ترب ریزه با سوید در سر کوشند  
و بعده بر آورده ساینده سیاهها ساخته گاه دارند و غنیمت حاجت  
بآب ساینده بزد کرد و البند هر چند که جماعت کنند و کوشش قائم بوده  
باید تا آب سرد سرد و نماید **سردی** برده ای فرج زنان مجرب است  
پوست انار پوست پنج انار کل انار با یک سوخته سیاه سازند **سردی**

مرع محراب قرار موده بت گل سپرد سایه خاک نموده کوفته نخته گاه  
و هرگاه در حالت مرع بپوش آید اندک اندک شش تمام سازند آن  
انند و گرم او بجز دشمیندن خواهد افتاد و بخوابد و بار دیگر خواهد  
شوم تخم نورج یکی هفت دانه و چهار پنج فلعل سیاه هر دو را سائید  
تا هفت روز شوم سازند شوم که برای دفع محارم و جربست منبیل  
در شیر زنان سائیده شوم کند که برای تقویت دماغ مفید است  
خبر یکدم عود و هندی دو درم ضدل سفید سه درم عذر الکلاب یک درم  
و عود و ضدل یک ریگ سائیده در آن آمیزند و بپزند شوم برای صدمع  
خارج جربست یکمکلی پنج توکه کافور یکمکلی فلعل سیاه پنج عدد و فلعل  
عدد کوفته نخته شوم سازند شوم جهت سرام خارج جربست  
آب فرفر حل آب سبب آب سترکلاب ضدل قدری کافور با هم مخلوط  
کرده بپزند که خواب آرد و اینون دالکی کافور و دالک روز  
و پنج تفاح هر یک در می کوفته نخته کلاب آب که دو آب کاهو انداخته  
یکبار بپزند و در آن آب که بر سر را از یکین کند طویا بی سر برنج  
شیطرح کوفته آب سائیده طلا کند و یا شیطرح عطر قرصا خفص  
خودل شونیکل بقایق مرکبی رزنج زرد جوب قوه مرکبی یکدم  
کوفته نخته لبر که انگوری سبزه سه روز نگاه دارند پس استعمال کنند





که داود خان روی سرپوش نی تمهید عا کهای **مع** پیر اینک که قسری  
انگوزت آب سوده سه قطره در بینی حکا **مذ** مع بلخ زرد که بر در  
اگه نی سینه یک و عا قدر سیر پاک ده هر دو را سینه وقت صرع یا  
سعود کنند **دست** **دست** **دست** برای اکوت و آن مرضی است که با  
با اکثر میوه پلاس با پره در آب تر کرده پوست دو نموده هموزن و یک  
مرج سیاه در سه که ساینده ضاد نمایند **دست** باروت بندوق یا انار  
یا پوچهری بر چه بیم رسد بر موضع مرض ضاد نمایند اول سرش بسیار نماید  
بعده راحت کنند **دست** **دست** **دست** سنبل سرخ سونبه پیر  
بر یک چنان است که را ساینده روغن کنجد چهار تخم کاندازد و بالایی است  
برگ چیلی صفت درم انداخته در دین دیگر آنی محکم است بر این کمال  
نرم نرم بنزد چون نصف عا بگذارد و سر خفه گذارسته ضاد بر برگ  
نمایند و به بندند **دست** **دست** **دست** مافع صداع که از ضرب و سقط بهر گل از منی  
صبر از هر یک بخندرم و قیض کاس و نفاث و اس و درد از هر یک ده درم  
نصف الزیره هر یک یکدرم کوفته چخته در آب بید ساینده ضاد نمایند  
برای صداع حار و دوار بسیار با فاع است خطمی آرد با قند اسپول  
هر یک جزوی آرد جو جزوی با سرکه و روغن گل ضاد سازند **دست** **دست**  
صداع گرم و صفراوی یکوزانیون در برگ خرفه و تخم خرفه گل خرفه گل خرفه

بآب ساییده ضامد سازند **خار** در نیمه مقدمه برگ شیرازی یعنی تهسک خاکستر کرده  
در روغن تلخ کشته ضامد کنند **خار** کیست چراغ خوب ساییده ضامد کنند  
خار زرد چوب عس بریان **خار** وی ساییده ضامد نمایند **خار**  
در شست پس دوبار یکبار در صفت روز به شود و کوته نماند **خار** کلوی  
کنید فلفل گرد در یک کدیوم کوفته بخت بر روغن تلخ چهار درم آسیخته ضامد نمایند **خار**  
بر طرف شود **خار** که همین نفع دهد **خار** کوفته پنجم درم در ده روغن کنجد بریان  
کنند که لب یا پهی رسان را صاف کرده در آن کمیده بادیان و توله کوفته  
نیمه بیا فرزند ضامد نمایند **خار** در همین باب ال نخود کیس کش کرده طلا نماند  
در روغن بنفشه دانه بر کوته طلا کردن نیز سریع الاثر است **خار** که ناخن سفید  
باندازد و ناخن خوب بیاورد و روی شراب سوخته سه درم در روغن عرق  
دو درم موم سه درم روغن گل پنجم درم باریک کنند و بر ناخن ضامد کنند  
**خار** برای بوی بغل تخم سپندان با خون شتر در بغل ضامد کنند **خار** و ریاب  
نفع دارد مرد در سنگاب هر که کهنه بیایند و در بغل ضامد نمایند و باب گرم  
**خار** اطلاب و هند گل درخت بیل که در وقت بار آوردن **خار**  
می آید تجویر ملا شتر یک خنجر و یک سر سس بنگره کوٹ زرنج میسادی بنگره  
و در بغل ضامد کند بوی بد دفع شود **خار** مرد در سنگ چهل توله مشک یک توله غیر  
نیم توله براده صندل سفید غیر ناه بر یک سبج توله اجزای کوفته نیمه از پارچه گند

بقدر فلفل



بقدر فندق چهار است بگذازد و وقت حاجت اول سویی نعل دور کرده  
بعد از آن حب نمک را در گلاب یا آب خالص ساییده در نعل ضاد بچسباند  
**ضاد** مردار سنگ چهار توله بر سفالی گذاشته بالای آتش گذارد چون  
بخوش آید فرو آورده سرد سازند و صلابه نمایند غیر است به مشک نشانه  
براده صندل سفید کنیم به هم آمیخته سفوف با حب ساخته بگذازد و وقت  
حاجت بگلاب ساییده در نعل ضاد نماید **ضاد** برگ شفا کو کوفته نرم کمر کرده  
در نعل ضاد نماید بعد آب گرم بپوشد و بچسباند **ضاد** مردار سنگ بر  
بگلاب طوطیا مغول بر یک و شغال سادج هندی مرصاف برگ سوسن  
استه بر یک بکشتغال شب یا نی نیم شغال خنک سوخته گل سرخ پوست انار  
بر یک بکینیم شغال صندل سوده چهار شغال همه را کوفته در گلاب یا آب خالص  
ساییده ضاد نماید **ضاد** مردار سنگ سفید کرده قدری کافور اضافه  
نمود ضاد کنند **ضاد** برای غلبه بر بخت زعفران مرکی صبر قویری بسازد  
ساییده ضاد سازند از شعاع الاستقام **ضاد** برای ورم گوش که از آتش  
بهم بپزد پوست خاشاک طلیل الک بکوبد نه بخت خطمی تخم کتان از جو شیر  
زمان ضاد سازند **ضاد** برای خناق کسیر تازه در سرکه کهنه بخت ضاد سازند  
و برگ عناب بکینیم آمیخته ضاد نماید جهت سوده که بر روی <sup>اطفال</sup>  
شود کافور طوخی گلزار زرد چوبه بر یک و گی گل سرخ و و درم موم سفید و <sup>سرم</sup>

سفید از زیر سه درم روغن گاو ده درم موم روغن بکر از زرد و باقی آرد  
گرفته بآن سه ضاد نمایند **عصاره** برای از آله طریقه منقح نمک  
نمک سفید ساییده با سرکه ضاد نمایند **بوی** بصل از صفای خان بیکری  
در خال سی یا آینه انداخته بر اثر نهاده خوب بریان کند اگر سه تو درنگ  
نیمم تولد غیر شسته همراه آن کرده بگلایه سوده بقدر فندق حبه بکار آید  
و وقت حاجت بگلایه سوده بصل **از زرد عصاره** برای خاق مجرب است  
مقنایس بر که و ماک روغن گل سخن کرده عا بلند و بطور ضاد کنند  
برای درد سیننه نان سیده خشک گرفته بخت منقح فمقل در زرد  
نزع روغن آن خطمی روغن گل آینه ضاد سازند **عصاره** برای زیادتی شیر  
که لب کسی و گرمی خشک باشد باریاده کند مغز کج کند و شیرین آب  
خوفه گل بنویز و گل منقح سادی ساییده ضاد سازند **عصاره** که حافظ  
شدی کند و بزرگ کنند بدن فاقش ندر و دست کشند زیره سبزه با  
سرد شیر و ضاد کنند و خوفه بسیر بزرگ بر آن گذارند و سینه  
محکم بندند با سه روز بکشایند **عصاره** برای جمیع اورام مغز فلوکس  
عنب الثعلب بنویز و ضاد سازند و اگر فکسل زیاده مطلوب است جدوار  
گل با بونه بقدر حاجت اضافه نمایند و برای روع فاده گل از منقح داخل نمود  
جایز است **برای صلابت طحال** شن پاکیزه و کل با آه و د و خرد و سرکه میرند  
از زرد

دبر خرقه گذاشته بنهند **فهاد** برای بس بول الدم گل زمینی آقا قبا گل محتوم صمغ  
عربی تخم خرقه کثیر **فهاد** سرخ شاخ گوزن محرق عصاره طینه التیس یک درم  
ماز و یک درم کوفته بخت تاب مورد فهاد سازند **فهاد** دیگر مکررین با آب قند  
رسوت برابر **فهاد** فهاد سازند **فهاد** برای درم رحم و صلاست آن از  
برای آب و کم تلف میکند **فهاد** سرخس روغن میدا بخرشته را برابر گرفته  
بجوشانند تا منعقد شود در آن سرخس و گریس بخیل یا نحوه رای یکبار  
خواه یکبار توله کوفته بخت با سرخس منعقد نمایند در وقت حاجت بر  
ناف فهاد سازند **فهاد** برای حبس بول و ورهای دیگر بار با تجربه رسیده است  
مقل ارزق گفته سفید در آب بار یک سائیده بطور مرم فهاد نمایند بالای  
مسانه دبر حبس بول اندک اندک از پیله نیم گرم خمید نمایند بفضل این نافع  
و بر ورم و پرتله فهاد نمایند تخم سیازد و یازد و منقر خواهد شد  
که اورام را منقر سازد و بخیر زرد و بجوشانند تا بخت شود و در عدد ده در  
بگیرند و دانه نو منقری بر دوا بهم آمیخته بکنند تا نرم شود بعد خردل شقال  
کوفته بخت با هم آمیخته فهاد سازند **فهاد** دیگر درین بار بول و رنی صابون  
چهار شقال کوفته بخت با هم آمیخته شقال **فهاد** سازند **فهاد** معوی  
باه از حکیم جعفر اکبر آبادی مجرب معمول و مشهور به نفع کبر خدیج سیری  
رومی بر یک لیقو قسطیرین کینم توله تخم تربت توله روغن بول بخت پنج توله



کبرل نموده استقال سازند **خار** برای قوبالته پائیر یا زوسبها که نیامه نموده  
گند پاک خاما سادی کوفته ساینده حل نموده مکرر **خار** سازند جهت ضربه  
که با جفا رسیده است سینه آله زرد چوب خشم پیوار صابون الیوانا لولن کین  
برابر گرفته در آب ساینده در روغن کیند آنخته نگرم نموده **خار** سازند  
در و سوار زاریندن کنار آید کم کتان بگویند و در مال و غسل و زدن کیند بر زار و نگاه  
هند **خار** که کچه بلینغ برای نیم جخل برگ سدر است هر یک جزو بزره گاد  
سینه بزاف و زار **خار** سازند **خار** برای درم زار و کوکه از برودت و ریج باد  
فی الفور تخلیل سازد شیر برگ آلت مالای درم زار و **خار** نموده بخورده سینه سازند  
انسانند تعداد و در زورم تخلیل شود که آما سسخت را به تخلیل برود اندر  
کوفته پنجه پاک نیز تر خوب ساینده تا مثال مهم شود **خار** سازند نگرم است  
سر و مجرب است **خار** برای وزم زیر بغل و پس گوش شود بزوم هر دو یکساید  
برگ تنگی بگریزد و برابر آن برگ نرسیده ارند هر دو را بگویند و قدری  
انداخته نگرم کرده **خار** سازند **خار** اجمیع او را دم و خارک سود و دمی  
و مالون هر دو را سادی الوزن بگیرند در سه روز دفع کند  
چرا که گشاده می باشد آنخته پرور و یکساید اگر ضعیف و تنگ  
البته بر طرف گردد و اگر کینه و سطر باشد از فرودن باز ماند **خار** یعنی ناخن  
زایل نند مجرب است سر و سینه ای غایت راج سفید هر یک یک درم یک کلا میور  
معمول

نیمه است بر اساس آمده صبح و شام در حرکت **طوطی** نخت دماغ را پاک کند  
 لبوط بارگشائی ماریم گوشت ششید در حرکت **نمک** سنگ و سینه  
 و لونگ است را مساوی گرفته تحت نموده نگا دارند و در حرکت **نمک** **نقره**  
 کند رنگ را بوسه در حرکت **نمک** بزودی نفع ظاهر شود **طوطی** و آن نقطه  
 سرخ با کبود است بر سفیدی چشم بپاشی بر این کرده بگلای حل  
 و به پنبه تر کرده بر چشم بمزند **نمک** پر کبوتر گنده خون آن گرم در چشم  
**نمک** شیر برای حلقان **نمک** گلاب یک آن را عرق کنده  
 یک آن را آب لیمون کاغذی یک آن را آب نیک یک آن را آب سیاه یک آن را  
 آب پسته مرق یک آن را آب بند و آن یک آن را محم کاغذی نمک  
 نوله برگ کاغذ زبان گل کاغذ زبان برگ شاهانه گل نیلوفر گل بنفشه تخم نمک  
 تخم مالنگو براده صندل سفید براده صندل سرخ کاسنی خاک یک آن  
 پوست پهلون پسته سه توله بادرنجبویه برگ نمک همه ادویه در دیوچه کرده  
 غیر شنب و ماش براده صندل سفید یک توله طبایر و ماش در دیوچه پسته  
 موطر سازند **نمک** پوست درخت نیم برای سقیفه خون **نمک** برگ  
 نیم تخم نیم پوست پنج کجبال پوست بلری دوده خرد شکری سیاه سادج برگ  
 جوان پوست درخت گولر برگ سدر سادج برگ خامندی شاهانه کف  
 شاهانه خمس سر پنجه چایته دما به گل نیلوفر صندل سرخ و سفید کاسنی

تصفیه

تخم کاسنی پنج کاسنی چوب کچال هر یک نیم با و غلاب و لایم تپا عدد  
همه ادویه را نیم کوفت نموده است پر در آب خیسایند بعد در دیگ کرده  
بطور کلاب عرق کنند جهت ضعف معده و تقویت هضم دبا و جهت  
ص مویز منقحی در رخی ضدل سفید هر یک پنج شقال گل گاوزبان گیلانی  
بهرین سفید بهرین سرخ شقال با در بنویه هر یک شقال سورخان کهر  
خونجان رزینا دسیرین تخم بادرنجویه تخم چوب یک شقال  
قرنفل با نرغ شقال قرغه نغاع خاک استند هر یک دو شقال غبر شهب  
یک شقال عرق میسک و شقال اسب شیرین آب خردک هر یک  
یکس تهریزی هر قدر که ضرر باشد ستور مقرر عرق کنند که بسیار  
خوشبود مقوی دماغ است در رخی چهار درم جوز بوالسبک هر یک  
دو درم بان سفید و صد عدد گل سیوتی یک انار زعفران چهار است  
بدستور عرق کنند جهت جمیع وجع بارده و امراض بلغمی و طوی  
معهده و ضیق النفس و قوئج و استقامت است خضر بادیان هر یک  
پادانار اجاین زیره سفید تخم خرباس گل سرخ هر یک نیم دو موی  
مازربیل پادانار درست انار خیسایند عرق کنند یک انار  
باست پادانایت تند باشد ناخواه که باضم و نفخ است در رخی  
ناخواه هر یک نیم دام گاوزبان نیم انار در پادکم سه انار است سبانه  
تر کرده



نکرده چهار یک آثار عرق کند **عرق** پان که بجهت نوارب عالی کشیده بود  
قرنفل برگ گاهوزبان ناخواه هر یک ده توله دار چینی پنج توله گل سرخ  
یکبار و برگ بان یکصد و پنجاه عدد آب بسته و پاک کرده در عرق میزد  
و گلاب یک نیم آثار عرق گاهوزبان یک آثار تخمیا نند و روز دیگر پان  
ملایم عرق کشند و احتیاط نمایند که در تبدیل آب حرارت زیاده بود عرق  
سوخته شود بعد از آن سه توله نبات یک غبر سه توله در وین پنج توله  
بعد از سه روز میل کنند و اگر نیم وزن این عرق را با یک توله پوست انار  
و یکبار و خلوط ساخته یک هفته در زمین دفن کنند بعد از آن صاف نموده  
بقدر سه توله با چهار توله نوشند سینه را صاف میکنند و دماغ  
قوت میدهد **عرق** جهت رفع فساد خون مجربست **صل** سونبا  
چندم سنالکی شدرم شیطج دو درم زعفران خیدرم سه تله  
مسته دام سنگ **صل** براده شیم براده ضدل سفید براده ضدل  
براده انبوس حدیچ سیاه گل بسته رسوت آمله نقش گل بهر پل  
چوب ببول پوست چوب کچال پوست بلبله زرد پوست کله کالبلی  
بلبله سیاه پوست چوب نیم پوست چوب کچال شاشه چرسته  
سر بهو که گل شیم نم نم نیم نم نیم کچال مجبته گل بابونه عرق بابونه  
مرج سیاه دار قلع مویه باد بهرند باد کنبه بر کچور کچور کچوری رخیل پنج چا

چنانچه در کتب کهن بریان سناد کی برگ سداب برگ خاک شیر خاک زیره سیاه  
بر مژدگی بنیکه خیار شیریندانه چکانه اندر بخمیرین کج خورسانی  
نخم خوارزهره خطای با چرخ سرخ بادیان کجی بادور بنجویه باد آورده کاهی نوز  
نخم خوارزهره خطای با چرخ سرخ چاکو گل داده برگ مور در درونج غوطه  
بفایح بنشیند و می برد و در حد سداب لایتنی بمزد ارم همه ادویه را کوفته  
بخته یکسانه روز خیساییده بطریق معمول عرق کنند و از آن چهار نعل  
تاده فلوس است و یک جله بفضل الهی صحت کمال حاصل خواهد شد مگر تجربه  
رسیده است **در جهت گرمی خون و احتراق و خفقان و مزاج را نافع است**  
**سیر میوه که ضدل سفید بر یک نیم با و غلبه انقباضیم با و غلبه لایتنی**  
بنجابه عدد مسدوی سیر میوه پوسیدیم معه برگ کیم آثار هیلد زرد باد آثار چاره  
سیر میوه افیتمولیم با و لایتنی فستق سیر میوه ادویه را در دور زده آثار  
آن خیساییده بطور کلاب عرق کنند سیر میوه دو توله تا چهار توله با سیر میوه  
پانجم با و هم سیر میوه رویت و اجتناب از لبنیات و مادی ضرورت است  
زرنگ جمیع پاریهای جگر را نافع است و معده را قوت میدهد و در راج  
بنایت مفید است **زیره انار زرشک سنی بویت ترنج سمن**  
نخم کاسنی آلو بخارا کسنه خاک متقشر بر یک است بذر م بدستور عرق کنند  
قدر خوراک مائزده درم **چونین بهترین عرقهاست برای صفا**

المن

ص آن نسبتین رومی کیمین با که کلاب عرق کنند در وقت سنگی با سیاه قهوه  
خوری بخورند عرق گلهوار برای اشتقاقی و صلابت جگر و سبز معده  
نافع است گلهوار قسم اول چهار نیم آثار پنجست و در فضل  
فضل گردنج پوست ترنج الاچی خورد و جوز بواسع کوفی اصل لوس نک  
سنگ هر واحد کش درم قند سیاه ششی و یک آن در آب من  
قشایجهانی عرق کنند عرق آنک انناس دو رزده عدد چندیاره کد  
پوست جدا کند و تخم زار زارینه یک آن بسیار سفید و آنرا آرد و با شش  
آثار همه را یکجا کرده در دیگ کجسته و آن مقدار آب بر سر آن کنند که  
بر آرد آب است و بطریق مقرر عرق کند قدر خوراک ربع سیر با قدر نی با  
صبح و شام همین قدر بعمل آرند وزن سیر است چهار است با اعتبار این  
عرق سلطانی بقوی معده و محو کسب هوس و مضم طعام است ص سرکه  
انگوری پنجم تیریزی گوشت تر نفع خاک پوست زرد و ترنج باد و تخم  
و نمک آن خواه ساقچ هندی دار چینی فروز نریک یک آن از سیریز  
فضل حبس خود هندی مادیان کینه خاک کباب چینی بهار نارنج است  
بریک است مثقال همه اجزا در سرکه داخل نموده بطریق کلاب عرق کنند  
ششبتی است درم قند سفید و آب مقدار خوراکس ریزنده داخل نموده  
باطعام نبوشند عرق سینبل بسیار بقوی و مہنی و شستی است گل



سنبل در سایه خاک کز ده برابر آن گسترخ و مخالف در گل مندی و نیمه  
آن چیلی با برسم مخلوط کرده مثل گلاب چکاند بسیار سودمندست  
**عرفه نقوی** باده و استهاس **مسک** نیم توله غبر اشهب عفران دار  
فلفل دراز قاقله کبارد و پنج عفرنی بر یکد و توله سنبل الطیب و فلفل یک چهار  
توله بهمین سرخ و سفید و پنجان بر یکد و توله گاو زبان شقاقل باد و محو به  
خار خک حصیه اشلب یکد و ارزده توله مویشی یک آثار زردی چهار  
آثار یا همین قدر سیب گوست گوشت فربه ده آثار همه را بیکو نموده در آب  
خیسانده بعد از ساعتی بچکاند **رس** انبه از حکیم علویان برای قوه  
و قوت دل و دماغ و نقوی معده و کرده و سرخی رنگ و دفع حقان  
و ضعف دل و دفع سرایه قوت و استهاس و مجرب است و بنج سیده  
**رس** شیرین هفت آثار شیر یا ده گاو خام پنج آثار مویشی کسمانغ  
با خرم مغز پسته هر واحد با و آثار ثعلب مصری شقاقل مصری تودری زرد  
دار چینی خالص بر لیم تقوض براده ضد اسهید گاو زبان گیلانی هر واحد  
چهار توله تودری سرخ الاهی خور بهمین سرخ و سفید بسیار خور و تقوض  
اگر عرق بر یکد و توله رعفران یک توله غبر اشهب سما خالص سما  
گلاب و آثار کیو طه ده آثار قند سفید دو آثار رس انبه و سر و شیوه و  
و شقاقل و دار چینی و تودری و معجون قند در یک انداخته و دیگر ادویه را

پوستی بسته اند از نزد و میگویند غرض از عفران با صره بسته در پنج آفرینند و  
بدستور گلاب محق کنند و چهل روز در ریت بدارند بعد از یک گلاب  
نهار بنوشند و آنچه در دیک کوبیده باشد آنرا در روغن بسکه بریان  
کرده و خوشبو داده حلوان بپزند و اگر کسی منظور باشد روغن قنبر نیز  
داخل سازند بوقت صبح چهار بخوریم یا نیم پا و بقدر قوت فراخ تنای  
نماند قوت باه از حد زیاده میکند و این طوأتا یک سال میباشد چرا  
نمیگردد و قوت عرق ناستلی سال است بار بار تجربه رسیده **عق**  
گوشت که بغایت مهبی و مقوی و تخمیب و غیرت **س** گل گوشت نیم  
پا و سبزه و نفل ثعلب مصری و ارچنی از هر یک یکد نیم شش نیم پا و  
آب باران دو آشاراد و سه باراجو کوب کرده و شش نموده سه چهار  
روز در آفتاب بدارند تا که خوب جویش خورد بکار برند **عق** شیر که  
برای حضرت فردوس آرام گاه مابفاق حکما تیار شده بود **س**  
شیر گاو سه آشار یک شیر بز باشد آب ریشوک سه آشار آب یک  
سه آشار رب شیرین یک آشار عرق گاو زبان یک آشار عرق نلوفر  
یک آشار گلاب یک آشار آب شیرین تازه یک آشار آب سبزه  
یک آشار عرق سید ملک یک آشار غیر اشپد داشته بدو عرق  
**عق** که فالج و بلعوه را نافع است **س** گوشت زبوره ارمنی خندید ستر

ششم خنظل فلفل سپید هر یک قدری کوفته بخته آب بزرنجوس سائیده  
سوط سازند تا عطسه آرد **در** که جهت فالج و غیره مجرب است **۱۱**  
فندق بندی که آرد ریخته گویند شیخ الکریمی از عطوسی مجرب نوشته اند مفتی  
نافع از برای صداع بلغمی چند پسته و فیون کوفته با آب جغتد یا آب  
بزرنجوس **در** در پی کنند **در** که جمیع علل بازده را سود دهد ششم  
خنظل فلفل اطو خود و س چند پسته هر یک سه درم کند شش است درم  
کوفته بخت در مینی و مسند **در** که جهت زیادتی ماه و قوت مه است  
داده نهایت مفید است **در** نوز کنجک نوز سر کونیر چاه عدد در زده  
خن کنجک بخت عدد در زده تخم کمان ده عدد آب گوشت بره جو  
کوبیده بخته خوشه ده باشد سه اوقیه آب گندینج اوقیه یک  
تو ابل حار التفد که حاجت بار و غن گویند چاه درم محبوبه خاکینه بخورند  
و بهایشانند **در** دیگر زرده تخم کنجک است عدد آرد مسیده کفی مجموع را  
مخلوط کرده بار و غن گاوینیم برشت نبات سفید بخت درم دار چینی  
سه درم سوده بر آن پاشند و بخورند **در** عطر سه گانه **۱۲**  
صدل سفید چ سیرالامبی کلان چیرله تنزات بر یک یکا و کیور کوی  
بالچهر پنج بنف نوز کور اگر موته هر دو احد نیم و نیم چنانک که در  
سوگنده کوکلا بر یک نیم چنانک بخت ترنج شیرین سوگنده یا پسته



برمی گویند بالا بر یک نیم چنانک اندر جو کویلا آمویر بر یک چنانک لوان  
نیم چنانک در سکتیوه لونگ جره کا فور بر یک سکتیوه اجزارا  
در دیک کرده بطریق معروف عطر کنند **در** قسم دیگر ضدل سفید  
پنج آثار سفید چهره یا اگر موته نیز بات گویند که کویلا یک سینه الایچی  
خورد و جو گویند با پری آمویر کویله اندر جو سین برمی تاج چنانک  
ناکس گل دستکاد که دندنی سبز نایب کا کوه سنگی جو تری بر یک  
یک چنانک کل معوض بر یک خاک سبز جو بوا بر یک سیم یا د کویچی  
الایچی کلان بر یک سیم یا د و یک چنانک قرقر لکیر ام کا فور زعفران  
غیر اشمنک بر یک سیم یا د روسته بر آن سیم یا د سیم یا د  
لیکا کرده علی الرسم تر سیم یا د **در** دیگر ضدل سفید پنج آثار  
چهره یا اگر موته نیز بات برمی گویند با پری کویله کویچی  
معوض یا پری پنج سفید خنای علی سندی جایی پهل بر یک چنانک یک  
ستیا گویند که کویلا خورد و کویچی الایچی خورد و آمویر بر یک سیم  
چنانک کا فور زعفران سکتیوه غیر بر یک سیم یا د عطر چلی بکتیوه دیم  
است عطر کویلا عطر اگر بر یک بکتیوه کویلا آثار همه را یکجا کرد  
بطریق معهوده عطر کنند **در** ضدل پنج آثار چهره یا اگر کویچی  
بر یک سیم چنانک گویند با پری یا پری گویند که کویلا پنج سفید الایچی

خا و فضل عود عرفی ملاگر خوشتری بر یک چنانک تج یا و آثار لونک عطر اگر عطر کلا  
عطر چلی بر یک کتوله کافور مرکب یک سمانه عینر دویمت کلا دو آثار عطر  
ارسم عطر کشند **عطر** غلیم سانی براده صندل یا پزفه توله چمر تلک بود  
سجری بر یک نیم یا دو یک چنانک یا لجه ناگر موته تیز بات بر کجور سوگنده  
گو کلا اگر ملک بر می مکده سیاد و نامروا بر یک نیم یا پنج بنف سیم  
سوگنده یا پزی یک یا دو عود عرفی اگر سهلا سکه گامی رزنی شمع  
سوس بر یک نیم چنانک گلزار سیرین آمو بر یک نیم چنانک  
کافور بر یک نیم یا کلو س کتوله و فضل سیم دام سلا رس نه سیم  
آمیخته بطریق معروفه تیار سازند **عطر** براده صندل صندنج آثار  
جادتری جای بیل ناگر موته بر می مکده سیالوان کوژ یا بر یک نیم یا  
الاجی خور د سلا رس بر یک چنانک الاجی کلان کجور کجری سوگنده یا پزی  
تیز بات بر می یا پزی بر واحد یک یا دو سیم یا دو فضل یا بر یک دو عود  
مرکب نه سیم عطر کافور و تصویر بر یک سمانه چوب اگر کتوله پوست کج  
دو درم در سه بران سمانه سوگنده گو کلا برگ دو نامروا بر یک نیم یا  
و یک چنانک هم را یکجا کرده بدستور مزب سازند **عطر** براده صندل  
سفید یا زده توله چمر تلک یا لجه ناگر موته تیز بات بر کجور کجری بنف سیم سوگنده  
یا پزی سوگنده گو کلا یا پزی بر یک نیم چنانک اگر عرفی اگر سیمان اگر ملک اگر کلا  
کامی

کاجی اگر زین اگر ملاگر مر یک چنانک و بعضی درین نسخه اگر سیتلا بکباد و نوتند  
سک و توله غبر شهنشیم توله کلاب نیم آثار گل کلاب هفت آثار گل  
چناده و آثار گل بالقی کلاب نیم را یکی کرده بطریق معهوده عطر سازند  
برامه صندل پنج آثار چهل و یک با لیمو نازک موته تیزاب پنج برگ تنبور  
نرگس کبوتر کبری پنج سفید کینه سیاه سوگنده پا پری الاچی خورد الاچی کلان  
کلیله کلی سوگنده گو کلاب پا پری نیم برگ چنانک دو نام و مر یک چنانک  
گلزار شیرین چنانک نیم پا و زعفران شش کافور سه تا با خور چنانک  
جاو تری ششانه اگر عرق اگر گیلانی هر واحد توله غبر ساده استعالی بکباد  
باش کلاب ششانه اگر سه لاله اگر کلاب اگر ملاگر عود عرق مر یک چنانک  
سک ششانه غبر ساده سه تا غبر ششانه چنانک کلاب نیم آثار عطر  
چلی نه با عطر مویاد و توله عطر اگر توله عطر کبوتر کلاب سه توله عطر  
موسری ششانه کبوتر کبری نرگس کبوتر کبری نرگس کبوتر کبری نرگس کبوتر کبری نرگس  
بالچهره و شتر الاچی کلان سوگنده گو کلاب نیم اندر جو شیرین آمو پرسیوتی پری  
نیم پا و جاو تری جابهل بونک مر یک چنانک کافور زعفران هر واحد  
ششانه الاچی خورد چنانک می نیم پا و وقتیکه این ادویهها اضافه  
کرده بایمزد مجموعه شود ادویه امنیت پا پری خمس ناز بود و نام و چنانک  
سوگنده بالا مر یک نیم پا و سدر سوگنده پا پری هر واحد چنانک



بطریق معمول نیار سازند **سود** قرفه چهره با پنجره ناگرمه الاهی کلان  
سنگنده پا پری بری سوگنده گوکل هر یک نیم باد تو بان کو طریقه سنج  
نرچور الاهی خورد اندر جو سرین کمور کجری بر یک یک چنانک با طریقه  
نکته سیتا اتوسر نزنات می نیم باد تو نگ دفع نیم توله جوز بوا  
دو نیم توله جادو تری دو نیم سلسله رس توله زعفران چهار سال  
کسم باد آنا گل چیا باد آنا غبر شهباشه شکسته  
**کلاب** یک آنا ریا دالا **سود** اینست چهره نیم با پنجره ناگرمه نرچور کجری سوگنده پا پری الاهی  
کلان بر یک چنانک الاهی خورد بوزل و در نیم سلسله سوت نایج  
نیم باد بوس سب چنانک عود و سهله یک نیم باد عود در  
یک چنانک کافور یک توله شک خالص یک توله غبر شهباشه جادو  
شهباشه کلاب قسم ل پنج آنا عطر کلاب توله عطر اگر دو توله  
چوبه اگر دو ماه سوهی عطر بایت اینهمه ادویه را حصه نمایند  
در براده مندل انداخته بکشد بعد از کسیدن آن دو حصه ادویه بقیه را  
چهار بخش کند و یک بخش را صلابه نموده با یک آنا کلاب در دیگی انداخته  
و عطر مذکور را در سبکه نموده بپزند تا بپزد و یک آنا آب سرد تاروز  
دیگر منقسم گذارند بعد از منتهی پیر از آب بر آورده باز بطور اول

نعم ادویه

نموده اند و مذکوره دوم و سیزدهمین چهار درم و سیزدهم و چهارم برآورده  
صاف نموده باغبان و مشک و گلاب بنزد بعد از آن عطری مذکوره را مخلوط  
کرده نگاه دارند و وقت حاجت بکار برند **در غرض** **جواب** جهت تقویت  
و باغ غبر بکیرم عود هندی و ده درم صندل سفید سفاحری سه درم غبر  
بگلاب گرم نموده بگذارند و عود و صندل باریک ساییده در آن میزنند و سیم  
نمایند **در** که مالیدن آن بر تمام بدن اکثر آثار جلدی را دفع و بدو تحلیله  
تصفیه بون نماید آرد جو بهه است مر در سنگ شست سکه که در  
چلی بر یک و توله بر بدن بالند **در** تجربه شفای خان که نقوه را دفع  
شده حنظل صبر مصطکی اسارون خرنجان عرق و خار عفوان عود هندی  
هر یک بکیرم کوفته بخته بعل مخلوط کرده غرغره کنند **در** که ورم سودا  
زمان را باز دارد **در** بطبخ حله باغبان کتان روغن بنفشه و عنجبین  
آسیخته غرغره نمایند و عصاره کامه و کامسنی و گشیز نیز اگر در بدن دارند  
که ثقل زمان را سود دهد اگر از بردت باشد **در** نوسا در نیم فلفل خردل  
عرق حاموینج لوبرق صقر بلخ هندی سونیز مرز کوش در یک سیم  
آب بنزد و غرغره نمایند **در** که آتاس سخت و صلب که در زبان است  
تحلیل کنند من برباب خلاصه التجارب **در** تخم حله ششی درم حبه  
است ورم باغبان خشک ششی عدد دهته را بگویند و در یک نیم من آب بنزد





الشعاب بر یک نخچوله آب برگ کاموسه توده آب خالص با و آثار  
همه را جوشانیده صاف کرده لعاب اسفنج حوض کمی گل آری  
صندل سرخ افاقیا بر یک شامه اضافه کرده غرغره نمایند **غرغره**  
برای درد گلو و حلق حار من مجرب است **غرغره** م گلاب بر که آب  
انار ترش آب خیار سبز آب نیز تر حله این آبها بر روز غرغره نمایند  
و از بیرون گلو طلا نمایند **حل** **فام فرجه** که فرج را تنگ سازد  
مازو که باز جوش بمانی لاج زرد یعنی کسین بوشید و در قشنگ  
برابر با یک سائیده نگاه دارند و هر بار قدری از آن در تنه بسته  
دارند مانند بکر شود و گاهی قدری قرض خود را رحنی داخل نمایند **غرغره**  
که با سنگی خوش این جماع پیدا آید **شب** بمانی در آب حل نمایند چ  
بدان آلوده سعد و لیخه و مازو که چون سرمه ساخته باند پارچه بزرگ  
بدان بلوث نموده دو ساعت قبل از جماع بردارند **غرغره**  
که رحم را قویست و در فرج را تنگ گرداند و خرد شود **غرغره**  
سنگ خالص یکدانه خود بنماید آنکس بعد قرض بر یک یکدانه کوفته بچته  
بر پسند بپاره آلوده بردارند **غرغره** که قطع خون حیض نماید مجرب است  
صنع عربی کا فور بر یک یکدانه کوفته بچته در هم کوبند و آب بپزند  
که لغایت خوشتر است **غرغره** که شیشه را بکسازد تخم حاض بکوبند و با یک

فرزجه سازند **فرزجه** که اسقاط حمل کند **فرزجه** الفجر زین با نمک اندرانی  
مسادی وزن باب **باب** فرزجه سازند **فرزجه** که منع حمل نماید  
حب الاس بر اثر گرفته گرفته بخت باب گرم بشیند و بخود خراوت  
صبح در آب تر کنند بعد از یکپاس و در باقی مانده خراوت را از آب  
کرده خالص سازد و تخم آنرا در نمایند پس ثعلب صحری چهار ماه  
طبا سیر کبود مصطلی هر واحد و دوازده بار سه روز و سه بار یک  
نموده در خراوت پر کنند و از رسته بسته در سیر باده گاو چند اندک  
کنند از آن ده چند گرفته بگذارد و بر آتش بنهند و دوفلوس باره از  
اینست که بویادر کپل صاف است حق نموده در پارچه سفید بخت  
شده کرده بویالی بسته بطور دول خستر همون سیر آویخته در دوپیه  
سیر نصف بلکه کمتر باندازد آتش بر آورده خراوت مذکور را موعود و یا  
تبادل نمایند بعد از آن همون سیر را بفلوس سنات داخل نموده بخور  
پرنیز رسی و بادی و جماع ضرورت است بخت روز این عمل کنند  
معلوم خواهد شد **در وقت الحاف** **در وقت الحاف** یک سینه مرغ و موافق آن  
عرق زردک و موافق آن عرق سیاه و هالفت در روغن زرد گرفته  
در روغن داغ گرم نموده خرد و در بخور **در وقت الحاف** که اسیر است  
ثعلب صحری طبا سیر کبود و نقل جزو اخاذ تری تا لکها را بکشند تا کور

و صلی

موصی سیاه موصی سفید همین بود که سینبل ناکیه گوگرد خور و کلان گوگرد  
مبول گوگرد ناکیه سینبل موچسن بویلی تیج قلمی سپستان عفر قرحا  
بانی بول پروا حد و قوله زغوان بسیاری گفته با جوبیل الچی کلان  
و خورده سیده چوستان و راندر جو شیرین گل دانه و ابریکتوب همه ادویه  
را کوته چخته کشش نموی رفتی منزل پسته نوز چلو نوز مغز بادام کوبیده  
چربخی اگرکدام دولوله همه میوه دارا تر سیده در یک قسیم آثار قند  
سه با و کوبیده سه یاد و عن زرد داخل نموده بطریق بند پی تیارند  
و وقت صبح بقدر سه توله بخورند بسیار مفید و پر نیز از بادی  
ترشی ضرورت **قوت سه** و **انجور می** همین صرخ و سفید و ارغی شقال  
تغلب مصری مصطکی رومی چوب چینی اگرکدام بکیتود مصری با نروده دام  
کوفته چخته پارچه نیم نموده نگاها دارند و وقت صبح صفت سه با  
ماده گاو و پا و انا رخید و زرخورند و پر نیز از ترشی و بادی و جاع سرت  
**قوت سه** و دماغ مجرب است **قوت سه** زردک صرخ رنگ بویست و خوا  
دور کرده یک انار خراخته دور کرده نیم انار در سیر ماده گاو بنهند  
تا مهره شود پس بر آورده در دهن چوبی بکوبند تا چون مر شود بعد از  
نخود بریان بکنند از بر یک یا نروده درم در قدری روغن زرد بریان کرده  
و قند یک انار و عمل خالص است انار در آب حل کرده صافی نموده بران بریزند



و بنیز چون بقوام آید پس خرماد زرد که مدقوق مخلوط کرده دوشه بخورند  
فرود آورند پس مغز تخم کاک خاکی چهل عدد نیز داخل کرده همه ادویه را  
نیک آتش زج دهند بعد از آن مغز قندق مغز بادام سبز مغز حلیمه و مغز  
از هر یک درم حصه اشعلب گل خرمای خشک مرغی یعنی گوهر درادرق  
گوهر و نیز تر کرده خشک نموده بگویند در چینی خوبان از بر یک درم  
زعفران یک خالص بکیرم ماریک آخته میانیزند و بر صبح ده درم  
بایشیر ماده گاو با و آنرا بنوشند و بخورند بسیار لذیذ و مفوی و بهیست  
بر نیز جاع تا خوردن ضرورت **وقت** مصطکی و می بکیرم قنقل  
رنگ لاهی جوز بجا هر یک نیم درم روغن گاو چهار درم اذنه آبی بکیرد  
و ادویه گفته بخت دروی مانند ازند و یک درم روغن آمیزند و بچوب  
نیم حل کنند از صبح تا شام هر روز که چهار درم روغن با تمام رسد  
تا نسبت و یک روز بر قضیب مالند و آب نرسانند شهوت رفت باز آید  
**وقت** بامیت حکیم الکلاب سیاز دو دوام شهید چار درم روغن بجا  
کرده بچوشانند که بقوام آید و وقت خواب بخورند **وقت** کافور  
که برای قوت به بکار آید یعنی این سینک برای نامرد بسیار مجرب است  
گلستنی عرق حار یک تول براده عاج دو و نیم توکس سیس یکا و اجزا  
خشک را نیکو فته و در نیم پاوشیرند که تر نمایند و صبح شیرین یکا و اجزا خشک  
نخورند

یکم در نیم پاوی  
سینک نماند

م دیگر خوش  
افشاره عاج

انته تخم کمان سما در ده روز چهار باشد همه  
ادویه را کوفته بخت در لته دو پوئلی بسته زیر آتش خام آتش داشته تا گرم  
شود از یک یک توپلی بر قضیب نیک کند در مفتحه بحال **رکاد** برای مخلوق  
نیز بخت **م** براده عاج انبه بلدی که پوره کهنه کلونخی مال کنگی عقرقرا  
بر واحد دو تولد گرفته کوفته بخت چهارده توپلی بسته شیرین که بر آتش گرم  
داشته باشد انداخته بگیرم که ماسازند از زیر ناف تا پنج ذکر **رکاد**  
یعنی سینک برای خلق زده **م** براده دندان فیل براده **م** براده  
شش تولد مال کنگی کجده سیاه بر یک پنج تولد خراطین گونگی سفید در خنی  
پیر بونوی بر واحد نه شب عقرقرا اسکنند ناگوری جو بویا بر یک نیم  
تولد انبه بلدی دو تولد جاوتری و فضل خندیدستر بر واحد یک تولد اطمیل  
الکاب سیه شیرین نیم تولد کجیک مفتحه عدد و فوطه کوفته مفتحه عدد  
گوشت سینه چمکادر کلان بر قدر که بر آید فیون یک نیم تولد پیله  
گوده بر یک نیم تولد غیر شهب یک تولد مغز پیله دانه یک نیم تولد  
ناکیس یک تولد باید که اینها ددی را کوفته بخت چهارده مساوی وزن  
کرده در پارچه پوئلی بسته همه را در ظرف چینی نگاه دارد و از آنجا دو توپلی

در روغن داغ کرده و پسته سنگ است در آن انداخته بر آتش انگشت گرم  
کرده پوئلی را شیر گرم خصیه را و مع اطراف اینها سنگ کنند تا چهار گرمی  
بعد از آن یک پوئلی را و اگر ده بار چه پوئلی بزد که تند همس طوری عمل کند بعد  
از آن یک روغن زیتون گذارد بعد آن این همه ادویه را سوای چوب  
و گوشت همگام در سه ساعت گرفته کفوف تیار ساخته و سنگ انداخته  
کرده حصیه سازد یک حصیه را در گوشت گردن بزرگ گرفته آمیخته که تیار  
سازد و آن کباب را بزد که شال سنگ گذارد و کباب را با این طور  
تیار نماید که یک حصیه را قصبه گرفته گوشت مذکور را نهاده کباب  
ببزد و بر آن کباب پنج کاری عرق او در کوب پیاز سفید داده تیار نماید  
**نکته** **در خواص شیرینی و سبزه** پنج عدد در خاب بر مغز  
در آب تازه بچسباند تا سه یا سه بعد از خربار از آب است آورده حسته  
دور کرده خشک ساخته این ادویه را در و بر نمایند ثعلب مصری یا یک  
سایده طباشیر کبود سوده مصطکی رومی سوخته در خرماند کور بر نماید  
و از ریسمان بزدند و در شیر ماده گاه نشسته نام را باندازند و در توله  
پاره در آن که هواد صاف نموده پوئلی هفت تنه بار چه تانسته  
مستعمل است در میان دیگر میاید و بزد و پوئلی را شیر را لا باسد  
دهند چون شیر یک حصیه ماند از آن شش آورده و وقت شام خربار بخورد در  
شیر



و در شیر قلیب مصری دو غلوس داخل کرده نموشند و بالای آن چربی نخورند تا  
 هفت روز در موکسم ما استعمال کنند **دیگر** چهل عدد خرما پخته و در آب نگار دارد  
 و بعد از دو پاس از آب پیرودن آورده خسته و در نموده بعد آن بویان  
 در میان شیر است آثار آن چهل خرما را خوب بکشد و در قتی که کجاست  
 شود از آن آب بر آورده خرما را از شیر بر آورده از بار چه صاف کرده  
 در یک لثا رشید فاصل باندازد و بعد از پنج روز دیگر از آن آب  
 بخورد و بالای آن قدری شکر متداول نماید تا چهل روز وقت ماه را  
**ست کوفی** ساده مقوی تبعد و باضم طعام **م** بوره ارمنی درم  
 زیره سیاه مدبر برگ استا شک فلفل زنجبیل هر یک پنج استار  
 کوفته بخت بعمل مخروج الرعوه البشیر منی مقدار غفقه **کوفی**  
 عجب و عرب **م** زیره سیاه درم مدبر بریان کرده فلفل گرد چم  
 عود دو درم قرنفل ده درم مصطکی یک درم عمل بخت و سرکه انگور بخت  
 آب پودینه و قند سفید است و بخت و بدستور سازند **کوفی**  
 جالینوس ریح غلیظه سرور در تحلیل و تبیین است و بهضم نماید **م**  
 زیره کرمانی مدبر بریان کرده فلفل سفید و سیاه و در فلفل بر بخت  
 بوره ارمنی نیم خور کوفته بخت بدستور بعمل مصفی مرتب سازند  
**کوفی** مسهل برودت معده را و پتهای بلغمی و قراقر را نافع است

در شیر قلیب مصری دو غلوس داخل کرده نموشند و بالای آن چربی نخورند تا هفت روز در موکسم ما استعمال کنند

زیره سیاه مدبر در ظل لوبه ارمنی ده درم سد اب زنجیر یک چهل درم  
 فلفل سیاه درم شربتی پنجاه درم معبل و غیره صاف بستور است  
 که تقویت معده کند و دافع فضلات معده باشد **درم** زیره کرنا  
 ندبر بادیان هر یک ده درم فلفل سیاه پنج درم زنجیر سه درم  
 ترب سفید مجوف خراسیده هفتده درم لوبه ارمنی چهار درم  
 بدستور معبل مقوم بسیار سازد **درم** نقه تارکشی شش  
 سبزه شش حبت هر یک کهری شش **درم** اول نقه راجح ده  
 بعد از این است او و بهرام نقه در ظرف اینی مثل کرچه و غیره  
 انداخته آتش دهد و از چوب نیم بیالاید و قدری قدری نبات  
 سفید لجه لجه می پخته پند و از چوب مذکور در هم برهم میگردانند  
 که خاکستر شود و وقتی که خاکستر شود بکند از نو و همراه برگ فلفل  
 زناده از دو برنج تا یک سرخ هر روز داومت دارد و بالای آن  
 قدری نان مرغن کرده بخورد و اشتها زیاده میکند و ندی را دفع  
 میآرد و صاف معده را نیز شهود مندست و برای قوت به  
 سبب مفیدست از ترشی و بادنی و جماع پر نیز نماید **درم** حبه  
 شبکوری و سبب و غبار در بکند و باقیض را دفع است **درم** مرج  
 یکماه در زیره بزر قدر که تهر شود پرورده خاکستری و مله می نیم  
 انبار

آن باب لیون پرورده خاک کرده نو تخم گهرنی سنگ بصری در  
لیون چهار بار داغ کرده غنچه چلی که خام باشد هر یک بخندرم کوفته  
در سنگ ساق مثل غبار بایند و در حرکت **م**ند مجربست **کل** جنبه  
ناخته تجربه رسیده است **ص** نو سادرست است با نوره فلهی دهان  
تخم کسل مرج سیاه از هر واحد دو از ده عدد نیله تهونه  
دو سرج سر نه ساخته در حرکت **م**ند مجربست **کل** جهت غبار و  
دهونده گره بلدی در میان لیون کاغذی گذرانیده تا که لیون  
خاک شود بلدی بر آورده گاه دارند و بوقت حاجت در آب  
سایده در حرکت **م**ند **کافور** به سیمنی ساختن از مجرب است  
کافور با پاد سیرادغن ماده گاو در نیم فلوس خاکستر در  
پیل اول کافور را خوب جو کوب نموده در روغن بنذکور چوب  
نمایند بعد یک نانڈی گلی آبناسیده بسیار دوا این اجزای  
در نانڈی بنذکور بگذارند بعد از آن نانڈی دیگر که در گلو و دمان که  
موافق یکدیگر باشد در همین نانڈی خالی سینک است که در آن  
اندازد که مثال چپه شود و آن نانڈی را که در آن سنگها است بکند  
نگون ساخته بر آن نانڈی که در آن اجزای مثال سرپوش بند  
دارد آرد تا شل بسیار محکم کند که اندکی بماند و آن بر دور ابرو بگذارد





مغول سازج مهندي غروزه ورق نقره مايران فلفل سفيد اطمیناء  
دینی برکشتقال سلطان بحری کس شقال باقوت بعد عمل مرد  
زیر جد ورق طلا فروارید ناخته دار فلفل عقیق یمنی هر یک دو  
شقال زعفران سه شقال و در بعضی نسخه دینه فزنک چهارم  
اضافه کرده اند و بعضی سر مسادی سایر اجزا داخل کنند و صمغ  
عربی و کثیر استیج صمغ الوهر یک بختقال انیون سه درم  
کرده اند و بعضی سر مسادی سایر اجزا داخل کنند و صمغ عربی  
و کثیر استیج و طریق داخل کردن ورق نقره و طلا است که با  
صمغ عربی بسته بر روی سنگ سماق خندان با بند ک  
**اکتشاف** قلعی برین کهری بکینوده نوسا در دهنی بکینوده گوگرد  
انولاسا بکینوده سیاه مصفی بکینوده اول قلعی را که اخته و یکبار  
را در آن مخلوط نموده مثل هونک سازند بعد از آن هر دو اجزا را  
باریک ساخته نگاه دارند و بعد آن نوسا در گوگرد را خوب باریک  
ساخته مخروط نمایند و در شیشه آتشی قرار دهند بر آتش  
و غلظت دهند و چند اخطرا اگر دسیسی فرا گرفته آتش بر زمین دهند  
تا وقتیکه دو دانه آتش برآمده موقوف گردد و او را از آتش برآورده  
سرد نمایند تا وقتیکه سرد شود دسیسی نیکور را بشکند و او را بر آورده

نگاهدارد اول از بونه شمس کی بقیه نکسیرن خواهد آمد و برای مهم  
طعام و صاحب گرانی و مضیقه مجرب است بکرا از یک سرخ تا دو سرخ  
خوراک است و آنچه ترکان است که بهنگام طلاق خواهد ماند و از طریق  
نخوردند که مذکور شد و از یک سرخ تا چهار سرخ گرفته و آب بخورند  
که در شش پائیده صباح آب لال گرفته و ششند حاصل حل کرده  
و ترکان بلع نموده مالایین بخورد نافع خواهد شد و برای جذام  
و بابه و قوت و ضم و جریان می را فایده بخورد و لون صفت  
کند و جگر فریب سازد **در کمال** منقول از طب ابراهیم  
برای دهنده بصر و ملک های شکسته و سخت را نیکو گرداند و درین  
اشنه تمرندی میسادی سخن کرده کحل نمایند مجرب است جهت  
خارکس اخفان و آنکه از بوی بغل بهم رسیده است منقول از مجموع  
زهره مای خراک کرده بوزن دهری و شوره قلمی پا و آتش سرد و در  
خوبار یک صلابه بکرده بکار برند **در کمال** منوشته مرزا محمد عیسی  
سرمد اصفهانی نمایران چنی هم در آید یافته در آب باران **در روز**  
که کحل کند استعمال نماید **در کمال** که نظیر دارد کافور زنجبیل هر یک  
دانه شاهره اقا قیا حنفی شمس است سلطان بحری اقلیمی  
دینی هر یک در می طوطای سرطانی سرخ قرصک استقالی بعل فیروزه نشسته  
از کحل



مازشینا سفیداج بریک ری مروارید بپوشید زرد بریک  
درم انزروت چهار درم آب چوزه بخورم سرمه غرت درم کوفته  
نخسته بکار برند **کحل** که انار قروح و بیاض چشم سرد و سوزش  
کند زبد البحر اقلیمیا لقه سفید آب ارزیرس سوخته بریک چهار درم  
سنبل مروارید ناخته بریک درم صمغ عربی کثیر انزروت مغز  
شسته محق بریک دومی همه را ملوده بکار برند **کحل** اناری  
محق محق در زرع یاغ چشم محبت **کحل** بزرگ مزه را بویا  
و دمه را سودم برین مجرب است کج باد آورد لا حور حسته خراب بریک  
درم کوفته کحل سازند و وقت حاجت در چشم کشند **کحل** بزرگ  
تجربه حکیم سرنجان جهت یاغ و زعفران بسیار مجرب است صابون بام  
خام نیله تهو ته رال بریک یک درم صابون را از یکار دیزه دیزه باریک  
کرده در ظرف آبی بر آتش گذارند و نیله تهو ته را در آون آبی سایند و در  
در صابون اندازند تا که صابون نیله تهو ته مثل آب شود بعد رال انداخته  
از دسته آبی حل کنند و بر آن آتش نهند تا که رنگش سیاه شود و فرو  
آورده نگاهدارند و وقت حاجت مثل دانه خنکاش گرفته در صدف قهیر  
آب انداخته حل کرده در چشم و بعد از سه روز استعمال نمایند **کحل**  
**کحل** بام زردستی روز برای کند بر خند صفت مایوس شده باشد

زید البحر بوره ارمنی سرگین سوار شک سفید ستونی مساوی با یک طل از یک یا میران  
دوج هر یک درم در آن جو شانه مآب رسیده باشد که در آن آفتاب  
پس صاف کرده خشک ساخته از پارچه پودن کرده استعمال نمایند **کحل سودا**  
منقول از کتب باد آورده برای گل چشم مجرب است کف ز یا تخم محمود  
خوب سخن کرده بوزن یکیمه در چکند در میان یک هفته آن قرص با کحل  
دفع شود **کحل منسل** که شکوری را دفع کند مجرب است در فلفل گرد  
فیل مساوی کوفته بخته در چکند **کحل** کردن رنگ خاکی مجرب  
از مرزا حکیم احمد صاحب پنج نفی نیم پاو حسن یوسف منور تخم خورزه  
از زردت سفید هر واحد سه درم گل خطمی یک پاو منور تخم خورزه  
کوفته منور تخم خیار مر و اربدر شکو که واحد سه درم کف ز یا نیم پاو  
فلفل و ویده یکدایم خربوا یکدایم کوفته بخته در گلاب محلول کرده صبر  
روغن چلبی مخلوط نموده استعمال سازند **کحل مجرب** آخر مهره  
انبه بلدی برابر کوفته در شیر گاوده روزگداشته باز هر روز سه  
بر رو مالده و بعضی در سرکه زنگوری ده روزگداشته باز هر روز سه  
بر آورده باشند و نگا هدر رند و طلا سازند **کحل** منور رطبه بایر  
سحق کرده طلا سازند برای تقویت بصر و روشنی چشم  
دفع خارش بسیار مجرب است و مفید گل نیلیم بکاین در پنبه چیده

در روغن سیاه تر نموده در چراغ روشن نمایند و دخان آنرا در ظرف  
گلی آب نارسیده بگیرند و در پارچه پسته حمل روز در آب اندازند  
پس برآورده استعمال نمایند **کاهل** که همین نفع دهد مستقر از کج باد آور  
پنبه در شیر بگذارند و از آن فیتله چوب ساخته در چراغ روشن  
نمایند و دود آن بگیرند و بکار برند **کاهل** برای برداشتن چوب  
تجارب نجوب نوشته فیتله پنبه یا پارچه سنج را در روغن بادام  
افروخته دود آن بگیرند و در چشم کنند بصر را تیز گردانند **کاهل**  
**کاهل** گل گاوزبان دل و دماغ را قوت دهد و غشی و ضعف دل  
و معده سوداوی را دفع کند گل گاوزبان تازه یکم قند سفید  
تیار سازند **کاهل** خفقان حار را نفع است **کاهل** چاینی که در  
هند مشهور است و سفید می شود صد برگ بگیرند و با صندل و روم قند  
سفید بدستور ساخته قدری گلاب پاشیده در ماتاس بپازارند  
**کاهل** صداع و سعال فزله حار را سود دهد و صفرا از معده دفع کند  
**کاهل** گل منف تازه از یکپایس روز یک گشته تا شام در افتاد دارند تا  
رطوبت او قش شود با یکرطل شکر سفید تیار سازند **کاهل**  
که معده را قوت دهد و بلغم را دفع کند و بفهم رایی کند **کاهل** و قی  
گل تازه یکمین بدست مالیده یا آنکه مقراض کند تا خوب بتریزه شود و بکروز



یک روز نگذارند که رطوبت آن قشع شود پس کمین قند سفید یا سکر سفید  
با ورق گل میزنند و بدست خوب مالند که اینجمله شود در ظرفی  
پایینت کرده در آفتاب چهل روز نگذارند پس بکار برند **در**  
**سختی که خفقان را از ایل کند و باغ و دل و معده را قوت دهد**  
آن مثل قلعنداقی است **قلعنداق** برای قوت باه و تقویت  
دل بسیار است **قلعنداق** در مقدمه باه از مجرب است **قلعنداق**  
برای خفقان سریع الاثر است و قلعنداق دیگر همین طور که سابق  
مذکور شد تیار نمایند از قشع سهیل که برای کودکان شیر حازه  
اطباء میهند ترکیب داده اند **گلشن** چهار رتی بادیان باریک  
هر یک یکماش اندر جو شیرین اجوائن بر یک دورتی بسلیله زرد  
بسلیله سیاه هر یک دو ما **الایچی** خورد غناب بر یک یکم  
فلوئس نوله نبات دو ما **مویز** منقح دندان چکادانه هر یک عدد  
با و بهیا تخم بریل هر یک یکم و همه را در آب جوش کرده صاف نموده  
قدری قدری بدفعات بدهند **منقوله حکیم** علامی جهت صرع  
و امراض بارد بسیار نافع پوست بسلیله زرد تخم خطمی عشب  
اصل السوس سنائی پر سیاوشان گاو زبان کاسنی نمکوفه  
هر یک چهار سرخ مویز منقح غناب کاسنی سیستان هر یک عددی خود  
صلیب



افسون خالص سه درم شب یانی ربع رطل و شنب یانی را در ظرف است  
خوب حل کنند یا نیکو مخلوط شود و آب لیمو فانی کرده بعد لیمو دیگر داخل  
کرده باشند تا که بوجه حسن مخرج شود و خوب به نگا دارند و وقت  
حاجت آب سبزه اندکی گرم کرده اگر در چشم طلا نمایند و قدری در  
چشم اندازند **من تجربات اکبری** یا صبارت رفته را باز آرد  
و جاله و چوبی و رید در استادی نرخل با سود و هلد در یک عدد و شکری در  
افسون یک نخود لیمو کاغذی دو عدد اول ملا در را بسوزد تا دود آن  
دور شود و آنکست گوشت پس بر سه راد در شکم تا به که صاف کرده باشند  
آب لیمو اندک اندک می انداخته بدسته آن سائیده آب لیمو  
جذب شود پس در ظرف چینی نگا دارند و اگر خشک شود آب سائیده  
در چشم و چشم سبزه متعوقه چشم هم میگرداند آب بسیار آید  
**من خیرات تجارت** برای رید و دیگر امراض چشم که فرسین باشند  
دفع شود اما برای دموه بسیار مجربست افسون خالص یکدرم در  
مسی قلعی در را بدسته خوب نیم که در آن بنویسند چسبایند باشند  
سیره برگ پیل یکا پس سخن کنند نگاه سیره خشک شود دیگر اندازند  
تا آنکه مثل مره شوند در صدق نگا دارند و وقت حاجت بکار برند  
اگر دوا خشک شود در شیر عورت یک شب و روز تر کرده حل نموده  
بکار برند **برای سحر** چشم در دلبسار مجربست **تجربه کفای**

منقولی



مضوری از دست پیر بخت بهم رسیده جهت رسیدن او جامع چشم طفلان  
و جوانان بسیار با فحش شب یانی افیون طوتیای هر یک یکیم  
نبات سفید خالص حوض یکی بر یکت درم اول حوض را بشند  
و نبات در آب شب یانی تخینا مندرج مالیده صاف نموده  
در انداختنی باتل سر هم بچوبستان مندرج غلیظ شود فرو دآورد  
ادویه مذکوره داخل کرده بدسته استنی حل نمایند تا نیکو مخلوط شود  
در ظرف چینی بدارند و وقت حاجت قدری از آن آب حل  
کرده گرداگرد چشم بچشم بمانند **گهر** که آماس مزه یعنی سوره که در سینه  
کمانجی گویند مجرب است سیاف نامی اگل در رننی جبر زرد هر یک  
قدری کوفته بچخته در آب نیز تر سحر کرده بکار برند **کنگ** برای  
اساک منی مجرب است بکپره را بگویند و از آن بونه سازند و  
بمقدار سه و نیم درم سیاه در آن اندازند و بونه مذکور را در بونه  
استنی نهند و از زیر بونه آتش چراغ کنند و بالایی سیره دهنه شباه  
که آنرا جور مثل اسود گویند بچکانند تا آنکه سیاه بسته شود آن را  
انگادارند بوقت مجامعت در بدن نهند تا دام که در دندان باشد  
انزال شود **ف** **الدم** **نخچه** نافع برای سکر حار و صفراوی **ص**  
صندل سرخ و سفید کباب بوده گل رننی سیاه نامی حوض یکی

یوس که در هندی طبایر سفید گویند سوده آب کاسنی سبز آب  
 سیب و لایخی آب به شیرین آب بجان تازه آب بزرگ مورد  
 گلاب عرق پیدرنگ تر سرکه انگوری شیر و خزان روغن  
 بنفشه روغن نیلوفر همه را جمع نموده نخله سازند **برای سیرم**  
**صفراوی** مندل سفید و سرخ بگلاب سوده آب خیار تا بنگ  
 آب شیرین بزرگافور و قیصری روغن گل روغن بنفشه هر دو احد و دخر  
 دخل خرصف خرد در سینه حرکت داده بپوشند و اگر خواستند زیاده  
 تر بکنند آب کاهوی تر و آب شیرین و آب کدو و قدری کافور  
 سیم بپوشانند و بپوشند **صداع دمای را نافع است**  
 آب خیار آب کاهوی آب شیرین و روغن گل و سرکه هر یک یک  
 با هم منجمد در سینه حرکت دهند و بپوشند که **سلام دمای**  
 بود در **مندل سفید** سائیده نیم شقال در صفت شقال آب  
 در ده شقال آب شیرین و پنج شقال گلاب حل کرده بکار برند  
 که معده را قوت دهد آب سیب آب گلاب آب خلات  
 هر یک بجزوی گسرخ مندل سفید و سرخ زعفران کافور لادن گلاب  
 یکصد و نمانک مرکب جو فیه دستور بکار برند که **خوار آب**  
 انیون در انگلی کافور و دانه زرد و پنج تفاح هر یک در می کوفته بچوب  
 آب کدو

در روغن گل بنفشه  
 در روغن گل بنفشه  
 در روغن گل بنفشه

و آب که در آب کما هو انداخته بکار برند **سود** که قوت باده زیاد کند  
و مجردین مزاج را نافع بود **ص** منوراجیل نعلیه منوراجیل نرم کند  
شفا قتل مصری تخم حشائش تو درین بهمنین هر واحدیدرم گرفته بخت  
بوزن اجزاقند سفید اضافه نموده با سبب تر چنین لغوام آورده  
بطور معجون تیار سازند **نوع** جوهر که در تقویت باده اثر تمام دارد  
عطر دلایتی که عرف چرس است یکتود انجیر خشک تخم تخم سبب  
حشائش انیسون ایرسا ورق طلا و رقیق نقره مرورید عمل بدشی  
که با شیمی هر یک و تود و چهارم است منوراجیل بهمنین منوراجیل  
هر یک تود که منوراجیل خفته اشک خنجان رنجیل تخم سبب  
سفتقور منوراجیل که خانگی خفته خورس خاک کرده شفا قتل مصری  
هر یک تود و چهارم است نخود کبابی چهار تود و چهارم است منوراجیل  
منوراجیل چلو زه منوراجیل از هر یک سفت تود آب سبب  
آثار و کیا عمل سفید نبات سفید عرق گاوزبان و گلاب هر یک  
آثار آب سبب سیرین چهار صد عدد معجون سازند بقید موافق طبع خود  
**نوع** که شقیقه را نافع بود **ص** منوراجیل کما هو یکدرم بزرانج کبر هر یک  
دودانک انیسون نیم درم گرفته بخت معجون سبب  
هر دو پاره کاغذ کنند و برینا گوشه سپانند **نوع** برای شقیقه حار



حفظ بندی سه درم تخم کاسنی تخم کاسنی هر یک یک درم از موی خنجر  
کوفته بخته بقباب اسفون شسته و بر دو پارچه کاغذ کشند و بر بنا  
گوش چسبانند **طرح** که ز کام بدم و نزله قدیه علی الدوام را نافع است  
**م** لادن لوبان مصطکی کندر رفته روی گل با بونه سنبل الطیب یک  
جروی موم سفید روغن گل باروغن نرگس تاجری بر یک چهار درم  
موم را در روغن بگذارند و دو اما بگذارند و دو اما کوفته بخته مان  
بشند و بر پارچه مالیده بر سر بندند و سه روز است دارند  
**عرق** خنخاش حبث سرفه بعدیل است اصل انوس مقیض خنجر  
تخم خطمی پیدانه هر یک یک درم در دو لبست و پنجاه درم  
سفید لقواح آورند و تیار سازند پیدانه صمغ عربی هر یک سه درم  
کثیرا چهار درم خنخاش سفید و خنخاش سیاه هر یک سه درم  
اضافه سازند **عرق** که می از زاده کند **ص** خرما حلبه مسادی  
بجوشانند و صاف کنند و باز در غسل مصغی بجوشانند تا بقوام آید  
سبب بقدر یک قتی از آن بخورند **عرق** سرفه خنک را نه است  
فایده مند است برای قوت یانه نیز **ص** بگزید خشک تر و از آراست  
که از آن سر بگذرد و بجوشانند تا خوب بخته شود لب صاف بخوا  
افشاده صاف نموده و در آن مرتبه دیگر خشک خشک داخل کرده  
بجوشانند و میزند و در آن بر خیل و در طفل از هر یک یک درم با  
عسل

باغل دیانیند بقوام محقق آرد **لب** برای مندی شهوت **شهد**  
و دیلوس اینول و دیلوس دارلد دیلوس حلیت دیلوس دربول خرجل کرده  
قیف یک کند دبالای او برگ سید انچه سید و بعد چهار گری مندی معلوم  
خواند **لب** کتاب چینی دار چینی چوب چینی ریوند چینی عقر قر حالیه  
لنگ حادتری جاپهل هر یک یک سیم است توده اول سیم است دربول خرجل  
کهرل کند یک پاس بعده دیگر اجزا بار یک ده و چهار گری دیگر کهرل مایه  
و قدری از ان بالای برگ تنبول نهاده سر حقه گذارسته دبالای آن  
پارچه بافته بسته از رسیان خام سزد و پیروزت حرکت کند قدرت  
حقه مشاهده کند و روی شرط است که بول خرد و در طری نهاده بعد  
سه چهار گری انچه صاف شد بریزد و انچه غلیظ است بکار برد  
**لحم** مرکبی است باین سخن و است که در قوام انکت بیج گویند و از ان  
اندک اندک بپسند مخترع آن جالینوس است و هندی چینی گویند **لحم**  
جهت سرفه و ضیق النفس بسیار نافع است **سپستان** از قاع یک  
کرده پنجاه عدد غناب است و اندک انچه ریزد و دو عدد اصل السوس محلول  
موز شقی بر یک عذرم جو مقوی موصوفی درم بیدانه پرسیا و ساس  
کثیرا سفید تخم خفمی بر یک عذرم شمس سفید مفت درم پنجاه رازانه  
درم انچه کو قنی است بگویند و در چهار امار آب یا زیاده غیر از کیرا پند

و بعد شبانه روز با شش نرم بچونش و صاف کرده سیرطل قند سفید انداخته  
بقوام آرند **توق** که تنگی نفس و سرده کینه در بوز با مع باشد و اخلاط غلیظه  
و لزج را در سینه پاک کند **ص** زوفای خشک انیسون را زایانه با  
پیرسیا و شان اصل السون پنج سوس کبود بر یک دو باشد قوطم حلبه  
مویز منقی هر یک هفت باشد بخیز زرد چهار عدد زرد سفید یک کتان هر دو  
پنج است در آب بقدر هفت وزن ادویه بچونش است تا مثلث شود  
پس صاف کرده با مثل او غسل بقوام آرند و علك البطم را تا پنج هر  
هفت درم سوده در آن حل نمایند **توق** که ربود سرده کینه را از  
اخلاط غلیظه پاک سازد **ص** زوفای خشک پنج سوس کبود بر یک  
در سه رطل غسل بقوام آرند **توق** که سرده بلغم را دفع کند و  
سینه را از اخلاط غلیظه پاک سازد **ص** تخم تیزک درم  
اهل السون محکوک چهار درم انیسون را زایانه بر یک سه درم همه را  
نیم کوفته جوشانیده با یک رطل غسل بقوام آرند **توق** که  
سعال مزمن را دفع دهد و اخلاط لزج را از سینه و سینه پاک کند و نفس را  
باری دهد **ص** رب السون کتر از نونا بادم را زایانه همه مساوی با  
صاف مقوم در وزن بادم باشند **ص** سرفه خشک را سود  
دهد **ص** صمغ سپید باب بلد اند و صاف نمایند پس روغن بادم بر آن  
ایزند



دیرند و بخواستند تا که غلیظ شود و بلیسند **نمود** پیران موافق  
باشند و باغ و احوال غلیظ از سینه پاک کنند **ص** سیر پاک کرده  
بنیم من در نیم من روغن گاو شیرند تا مهر شود پس بگویند و بمانند  
و با یکم من بقوام آرد **لبوب** ششم معجون است اما در این نسخه ها مغز  
داخل نمایند از پنجه است آنرا لبوب گویند **لبوب** اگر کرده را گرم کند  
و می پیفاید و پخت کم کند و شط آورده و باه را زیاده کند  
و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فربه نماید و زردی سره را  
نیکو گرداند و اعصاب را محکم کند و در امر جامعیت نظر ندارد و در  
این نوع تمام آرد بنوعیکه از جامعیت نیز نشود ساکن نگردد **ص**  
مغز بسته مغز فندق مغز بادام مغز گردگان مغز حب الخضر مغز پونه  
مغز حب القفل مغز منبه دانه مغز دانه محلب مغز نارجیل مغز بجلک مغز  
حب الزم مغز خرپوزه کنگد حشاش سفید حصه الثعلب برکده  
کباب خبی قرقه خونیجان دارچینی و نقل قائل بر یک درم مضطرب  
سببه شان العصاره سبیل الطیب عفران باری شفق نورانی  
رومیان بهمنین تودرین درج عرقی قصبه گاو خشک کرده و سوهان  
نموده تخم زردک و تخم سیاه تخم زردک و قوریک درم تخم  
ملیون بوزیدان نمات نیم سیاه تخم گندم بر کد ام سه درم مغز



فانیده درم ریحل کبابه و در ریحی و در نفل کند بر یک ده درم هشتین  
بر یک چهار درم حشک می تخم تیار تخم انجیر تخم گندم تخم سکنجبین  
دو درم تراصع عربی بر یک غنیمت عمل صاف سه برابر از این شد  
دو درم ماد و متقال **لبوب** در تقویت باه اثر تمام دارد و از جرب  
حکیم کمال الدین خان سیرازی **صل** عمل جربشی با قوت ربانی بر یک کنیم درم  
طلا محلول نقره محلول در نفل غبر شهاب سنبل الطیب با فوج مدی  
یک دو درم کبابه ریحل سکنجبین زرنج تخم باد و زنبوبه زرنج مدی  
تخم گندم یک ده درم هشتین بر یک چهار درم نفل حشک  
نور طیفوزه مغز بادام مغز پسته مغز فندق قصبه گاو حشک حب  
بارجل لسان العصا فیروغ نجاران قالد تخم سبزه مار مارک فرحنگ  
ضد لیس گاو در بان تخم حشک تخم لیمون ورق گلستر با زنبوبه  
زرقه درونج اسارون بای کفتقر زعفران بر یک بازده درم  
حشک همه ادویه علی الرسم مرتب سازند **لبوب** از مومات حکیم  
کمال الدین حسین خان سیرازی که تریاق است در اثر تمام باه **صل**  
خندید شریک متقال نیتون نفل سفید سنبه حشک انوار عقرب  
مایه شتر عالی تو در لسان العصا فیروغ محمول سینی پنج حاصل  
مصری هشتین سبک صند انجیر یک بای و میان تخم حشک تخم



تخم گذرخی بسیار تخم گذرنا تخم بلبل تخم شلغم تخم کلم تخم خضخه  
رنگ ماهی خرد در ریج برفک سازج هندی بر یک چهار شطال خضیه  
اشفت مشقال همه ادویه را کوفته نو نازد ام مغز به مغز فندق  
مغز بگلک مغز نقل خوابه مغز نارجل مغز گداز و شهباز خضخه  
و سفید مغز تخم ملا در مغز جلفوزه مغز تخم سبزه دانه مغز تخم خرزهره  
مغز تخم کدگان مغز بادام تلخ مغز تخم کافور و این همه بکوب  
روغن کشند و اجزا را کوفته بدان چوب کرده با آب جندان غسل  
ادویه در روغن غسل گرفته بقوام آرد و عصاره در مشقال با سیر  
ما سیر تر بخورند اگر عرقی پادانا را لایحی خورد چنانکه در  
بالچهره در نیا دم رنگ خالص آید به غرض است پوست ریج  
نریا و کلا در نریا در عفران است کافور است با کافور  
یک چنانکه در نریا در عفران است کافور است با کافور  
و سبید بکوباده آب کاسنی گل آینه سیاه ماسک  
کلی کس که در هندی طبایع گویند سوخته آب کاسنی تازه آب سینه  
آب سیرین آب ریحان تازه آب برگ محمد دگل عرق پند  
مشک آب طلح به که انور سیر در خان در روغن بنفشه روغن سحر  
روغن بنفشه روغن کاج کرده در سینه سر کرده در سینه نی عسل دایم حرکت  
و بویانند

و بویانند **معمول** و والد حکیم شریف خان برای سلام و صداع  
 ضد این کشتقال گل نیلوفر یکدم گل ارتمی یکدم در عرق هند مرکب شغال  
 سوده آب کدو آب خیار آب کاسنی شیر آب کتان شیر آب کتان شیر  
 کافور اضافه کرده بویانند **معمول** حکیم مذکور برای سلام و تقوی دل و دماغ  
 است ضد گلاب سرکه انگوری روغن گل آب کتان شیر آب کاسنی  
 با هم مخلوط کرده قدری کافور اضافه کرده بویانند **معمول** من مجربات حکیم  
 صادق برای پنهان و سلام آب خیار نیل و گلاب بنج و سرکه  
 دو توله ضد سفید سوده کتان سرکه سوده هر یک سه گاه گل لسانی  
 ماشه کافور دواست اضافه کرده بویانند **معمول** و **مکان** **مکان**  
 که از آن تمام مکان معطر شود بسبب پنج بنفشه که مژول دانه مل خورد  
 چوبه اگر عطر گلاب مشک یک ماشه ضد سفید یک توله کافور یک  
 سترخ عود غنی شمشه عطر شمشه کبریا سمانی داده باشد  
 گلاب دو توله در عرق بهار جدا جدا سائیده نگاهدارند و یک  
 کیوڑه آب انداخته بر آتش نرم بگذارند تا که گداخته شود بعد از آن  
 قدری قدری روغن حبلی مخلوط کرده با هم مزج کنند و چوبه با عطر  
 و گلاب را پس مخلوط گردانیده بکار برند **معمول** ضد سفید و نیم توله  
 عطر شمشه یک پنج بنفشه که سیر سمانی چوبه که بود بسبب هر یک

آثار نگه بر این یکدم الاهی سفید و ارچی بسبب پنج بنفشه کبود اگر  
ملا گیرد و عن چلی بر یک یکدم رغو ان ربع درم اکسیر سیاه  
نمیدرم مشک حب بر یک شمشه عطر گلاب عطر غبر بر یک نیم  
مانش کافور شسته رتی همه را در گلاب ساییده پارچه پنبه نموده ک  
و چوب کافور و غبر و رغن چلی خالص کرده در خلخله و ان انداخته  
بمحر را حله کنند **جاء حب** تهرندی رغو ان دار چینی عطر و فا  
همه را ساییده بقدر نخود حب بندند و وقت حاجت از لعل  
دین تر کرده ساییده بزدر طلا نمایند و جاع کنند هر دو پنبه  
شوند از میر محسن علی صاحب **رای الیوم** **سودا** در دست  
صندل شریخ بانو زانه بلدی میدهند چوب عنب الشلب اکلیل الملک  
بر یک یک شمشه در آب عنب الشلب سبز تر کرده ساییده بگریم  
نسب نمایند **سینه مزخ** آب پیاز موافق سینه آب مرکب  
موافق سینه بخال کبوتر دستنی شمشه و دو سنج عطر و حاج  
سفید جو زنبار اقنون اینهمه ادویه مساوی الوزن گرفته در روز  
که دل نموده بر قصیه **طلا کند** معقوی دماغ و باه و با جبهه  
مفیدست منزه ادم مفت کمر طیل منزله سیم طیل تخم خنک  
دو در طیل میدهند و در طیل همه را سیره گرفته در رغن گاو نسیم طیل  
سفید



سفید یک طبل قوام داده بطور حلو میزنند چون مرتب شود شکست  
ستماش زعفران استماش بگل رسیده بالای آن میزنند  
و در ظرف چینی پهن کرده مثل لوز میزنند خوراک دو توبه صبح بخورند  
بسی و خوش ذائقه مغز بادام معطر کرده از پارچه صاف  
نمایند که در آن تری نمایند بعد در آرد گندم مغز ابریان کنند تا که  
مغز بادام سرخی نماید پس مغز را کوفته نگاهدارند و قند سفید قوام  
آرد بگل آب عرق کبوتر داخل کرده بمالند و خوب کوفته رهند  
و قند قریب سرد شدن آید مغز بادام داخل کرده باز کوفته رهند تا  
که آمیخته شود مراکب غرضافه نموده در سینی مسی قلعی ذار  
نموده لوز نمایند و همین لوز پسته نیز تیار سازند **لوز پسته**  
**مقوی و بهی بسیار مضه مرغ رند که خواهند در آب جوشانید**  
در سرد کرده زردی آن بگیرند و ریزه ریزه کرده نگاهدارند پس  
قند سفید حسد آن زردی مضه گرفته قوام آرد و قند کبابی  
رسد از دیگران فرود آورده بکفچه است کنند تا که بسخنی آید  
زردی مذکور در آن انداخته کفچه رهند بعد مراکب استاده دوام  
سوده در آن مخلوط نمایند و در ظرف مسی قلعی دریا خشی پهن سازند  
و بالای آن مغز بادام ولست مارکت کشیده بپاشند و ورق نقره

نیز چنانچه از کار دین بر نشوز بر آید **در اندک** بقوی دماغ  
و فریل خفان است که درین بکند و وقتیکه از بار یا دماغ خفان  
مفسر برین با دماغ است سرخ گلاب عرق کبوده سرخ  
چنانکه عفران چهار است مسکه گاو و دود اول که در است  
از درنه پاک ده بچوشانند تا که بخته شود از صفای بکر پیشرند بعد از  
در پارچه بسته بیاورند تا که بایست مانند پس بقدر القوام آورده  
نمانند پس سرده که در آن داخل نمایند و از چربی بزد و دست حل  
تا که آن بخته شود آن گاه که بعد مسکه داخل کنند و عفران در گلاب  
سایده اضافه نمایند و بالای آن نر بادهام داخل کنند و قیسه  
خسکی رسد از بیکه آن فرود آورده مسکه در عرق کبوده سوخته داخل نمایند  
و بچو زنند و همه را یکجا کنند و در سینی سی قلعی در قدری روغن  
نمالید و گرم نموده بر طوای اند کور پهن نمایند و بالای آن دوق نوقه  
چنانچه بطریق نوز بر آید **در اندک** برای قوت  
و تقویت دماغ و صفای رنگ سفید گوشت مرغ جوان  
یک عدد گوشت دراج یعنی تیر یک عدد گوشت میوه می پیشر یک عدد گوشت  
طوان از ران پاک کرده بادیس یک زغالنی دوازده عدد براده  
سفید در آب گینی بکشد آب بکشد عدو آب رنگ تر سفید

آب انار و لایتنی چهار عدد سیب تر اسیده سه عدد دوازده  
آب گلو و خمجک در پارچه بسته شود ری سنج و زرد بر یک  
باشد ابر لیم در پارچه بسته شده تعذب معری بکند و خونی  
سه ماهه جز بود و داشته فرغش بکشد الا بخی خورد بکند  
کنش تازه خوابانی موزی متقی بر یک شود بهمن سنج و سفید جز  
الطبخه گز هر دو احد سه ماهه مغزینبه دانه شفاقل با در بخوبه  
هر دو احد دو ماهه تخم بالنگو سه ماهه در پارچه بسته در آبی  
دو ماهه بسا دو ماهه عرق کپوڑه ششی توله عرق گاو زبان اصل  
توله طرس اول است توله سیرینچه زعفران خالص شش سنج غبر  
اشتهاب خالص بر یک شش سنج گذارسته بطریقه مشهور میشد  
**ماد اللحم** بارد معقوی باده از حکیم علونجان **مغفور** گوشت بز غاله گوشت  
لنگ گوشت مرغ جوان بر یک بقطعه کنجک از حالکی است قطعه بایه  
شتر اعوانی سه ماهه بهشتین سه ماهه شفاقل سه ماهه ضدل سفید  
سه ماهه طباشیر سفید سه ماهه تو درین سنج و حکیم بر یک  
باشد نخود کالی با سیر گاود و انار اسید با و انار آب انار  
ولایتی با و انار آب یک یک انار آب گذر یک انار گلاب قی می  
شک عرق گاو زبان بر یک لنگ از شک غبر هر دو احد دو ماهه



بدستور عرق کشند که برای خفقان عدیل خود ندارد  
طلوان سیت یک عدد دراج سه عدد مرغ جوان چهار عدد و الا  
خورد ضد اسفید از بر یک توله کشنیر خاک گاو زبان بر یک  
چهار توله مصطکی دو توله زعفران یک توله طباسیر سفید توله  
نیلو گل سفید بر یک یک توله عرق مدبر یک دو شنبه سه عدد  
یک توله غیر شنبه چهار شنبه بطریق متعارف عرق کشند  
که برای خفقان عدیل خود ندارد درین باب حلوان سیت یک عدد  
چوزه مرغ دو عدد و فلفل یک درم دار چینی پنج توله الاچی خورد  
سفید بر یک دو توله کشنیر خاک چهار توله مصطکی دو توله گل گاو زبان  
چهار توله مرک سه شنبه عرق مدبر یک دو شنبه سه عدد  
بدستور عرق کشند که در تقویت و قوت باهلی نظیر  
شربت بر گاه ضعف قلب بسبب برودت باشد گوشت دراج  
سیم زار گوشت قو یا کتار گوشت نیم زار گوشت کنجاک خامی  
پاد زار گوشت کبوتر صحرایی نیم زار فلفل سیاه بدون پوست  
خونجان بوزیران جوز سیاه کله سرخ طباسیر سفید گل گاو زبان  
باد بجنوبیه از بر یک یک توله دار چینی الاچی خار خاک پوست برنج کشنیر  
خاک ضد اسفید همین تقاضا تو درین بر یک توله خود عرقی نیم

در آنجا

دو پنج زعفران بر یک نیم ناشه لسان المعاصیر مصطکی دو تولد  
دو بونه سیب نیم آثار کلاب دو آثار آب گوده آثار عرق بادغویه  
دو آثار آب بقدر کفایت بدستور عرق کشند **ماء اللحم** که جهت شام  
ترتیب داده بودند **صل آن** مزه جوان بچند زردک یا زده انار بخلک  
خانگی صد عدد شاتل معری با دو آثار سیب بمرقندی بچند در ریحنی  
یک آثار گوشت صاف نموده و استخوان جدا کرده بطریق کلاب  
کنند پنج بیا له قهوه خوری بخورند عجایب **مضمضه** که تسکین درد دندان  
کند و ردیه از ریختن باز دارد **صل** پوست انار که مزاج حار است گلزار  
کو که بر یک یک خوب است درخت توت و فخر و آب بوند  
سرد کرده مضمضه کند مجرب **مضمضه** جهت تسکین درد دندان که درم  
لته بود نافع است **صل** پوست درخت بزرگ پوست درخت بل  
دوراجو شده گرم کرده مضمضه سازند **مضمضه** پوست کیکار زیره  
سیاه بر دوراجو شده مضمضه کند **مضمضه** جهت درد دندان  
و تحک آن بسیار نافع است **چال** چال چال چال چال چال چال  
یکار بیابان که چند بیماری چالیه گویند چنانچه از چالیا با دو انار  
بعد دو دور چهار دام بعد از آن آدویه را الوقت در آن بپزد و نیم انار  
جوش داده هرگاه آنرا باند سرد کرده نگاه دارند و هر روز پنج نوبت

گرم کرده مضغه کند **مضغه** که درد دندان که از باد و نزله باشد با فستق **فستق**  
عنب الثعلب کنار شهد بر یک مکتوبه بچشمه نیم توله جوشانیده بیکرم  
مکر مضغه کند **مضغه** جهت درد دندان جار مجوس **م** که خشک  
مازو سبز و پست خشناس کونار عنب الثعلب بند رانج بر یک در دم  
افینون یکایک کافور نیم گلاب حیار دادم همه را بسوای افینون  
و کافور یکم کوفته در آب بجوشانند و نگاه ربع ماند صاف نموده  
افینون کافور و گلاب ایند ختمه حل سازند و سرد کرده مضغه نما  
**مضغه** برای وجع اسنان که از سبج دوا به فستق **فستق** پوت سبج  
چهار توله برگ چینی و توله بایزنگ است ماشه جوشانیده  
نماید **مضغه** برای درخ دندان که از نزله بارد و طوبست باد و  
استرخا و لثه را نفع دهد **عنب الثعلب** کنار مکتوبه فوه  
خشناس در آب بجوشانند و نگاه نصف آب ماند مضغه کند  
محبوبت **مضغه** برای درد دندان که از ترودت و رطوبت حاصل  
از انقباض ماده نزله و ریاح باشد **عقرو** حابذ رانج بر یک  
ششماه عدس مکتوبه پست خشناس صفت ماشه جوشانیده  
مکر مضغه نماید **مضغه** برای دفع درد دندان محبوبت **م** چمال  
کیک دودام کونار و عدس و دراجو کوب کرده در نیم آمار است  
بجوشانند



بجوشانند بر گاه نصف با نیکم مضمضه نماید **مضمضه** برای تحریک  
دندان و وجع آن نافع **مس** کلناز کونیا صدل سرخ فوغل کز بازج  
جز سرد برگ مورد برگ خا غلبه کینر خاک پوست انار در انج  
گل سرخ بر یک مثقالی عدس چهار مثقال در آب جوش کرده صاف نموده  
مضمضه نماید **مضمضه** نافع کوجع برن الذی لا یجمع فیه دواء **مس** پوست  
درخت سرس سیم کوفته در آب جوشانیده که ریگین شود نیکم  
ناید عجیب اثریت **مضمضه** درد دندان که اگر گری شود نفع نماید **مس** آن  
پوست درخت کسر پوست خاس جوشانیده چند روز نکر  
مضمضه کند **مضمضه** در رم دندان که از حرارت باشد نافع **مس** آب  
کامو آب نیز تر آب برگ خرفه و سرکه و گلاب یک قدری با هم فرج  
کرده کامو را با فیون یکجدر آن حل کرده مضمضه نماید **مضمضه** که در رم بن  
دندان و زبان که بسبب برودت و رطوبت شد سودمند بود **مس**  
فودنه و سستی عروق را بچ کر زوفای خشک که جوشانیده صاف  
کرده مضمضه نماید **مضمضه** در اورام بن دندان که بسبب خشکی و حرارت  
و داغی و زکام باشد سودمند **مس** پوست درخت کز پوست خاس  
از کدام آنچه خواهند در دیگ کنند مگر آب سرد دارند که بخار بر نیاید و بجا  
بعد از آن که جوش یافتن باشد بخار آن دندان را بپاشند و آب مضمضه نمایند

مضمضه تحریبه والد حکیم سرخون برای استحکام دندان بسیار مفید  
 ص آن گلزار کز نازج اقا قیاس جفت بلوط فوفل چها لیا گل سرخ برگ  
 مورد پوست انار جوز السرد دم الاخون چندل سرخ سعد کوفی  
 بر یک حار باشد در سه پا و آب جوش کرده صاف نموده مضمضه  
 نمایند پس آن این سنون بکار بریزند که سفید کز نازج بر یک حار را  
 فوفل سوخته مردار سنگ یک دو باشد کوفته بخته بکار بریزند  
 مضمضه برای اکله و آب نافع ص فرط طریقت باز و سماق بوج  
 انار ترش با وی جوش داده صاف نموده مضمضه نمایند  
 که همین نفع در هر یک از این سه بهتر است گلزار کز نازج جوز  
 السرد برگ سرو یا ب ساق بخته صاف کرده مضمضه نمایند اگر  
 این اجرا کوفته بخته خاک بکشد نیز نافع است مضمضه که خوردن  
 ششاید کند مجرب است تر بهله درخت چلی معه برگ و شاخ چوب  
 کز بر یک یک دم تا آب بماند مضمضه نمایند مضمضه برای درم صلبان  
 و فم نافع ص جفت خلبه بزرگمان تو درین خشک اصل السون خردم  
 شحم مرغ شحم بط بر یک ده درم کبک خیار سبز کبک درم در رطل  
 آب بجوشانند چون نصف بماند مضمضه نمایند مضمضه برای لکنت  
 و نقل آن من مجربات کمال اند پس این نوسا در درخت چینی بلخ اندازد

زیره کرمانی مساوی در قدری آب بجوشانند و صاف کرده بآیین  
عصای مضمضه نمایند **مضمضه** که در رم زبان بد که از حرارت باشد نافع بود  
غتاب ده عدد عدس بخورم غلبه شعله بخورم بجوشانند  
و صاف نموده قدری آب شیرین و آب توت در آن انیخته  
نمایند **مضمضه** برای در رم زبان که از زاده بلغمی باشد سودمند بود تخم  
سبب با بونه حلبه بزرگ اکلیل بر یک قدری در آب العسل جوشانند  
صاف کرده مضمضه نمایند **مضمضه** قلاع صبیان را مفید است و مقول  
مجرای نور الدین که نیز خاک عدس مقش بر یک در درم طبایع  
یک درم همه را بکوبند و آب نیز تر مضمضه نمایند **مضمضه** که قلاع و جوش  
زبان دو دان را سود دهد فلفل سماق گلزار یا میران بازو  
بر یک قدری بجوشانند با قدری گلاب حل کرده بکار برند  
که قلاع و جوش دندان از زاده سودا و بلغم باشد نافع آید **مضمضه** از جوش  
سبب اکلیل الکلب با بونه همر جوش کرده صاف نموده مضمضه یا  
برای دفع اکله معمول الد کلیم شیر نفعان **مضمضه** فاری  
گلسترخ عدس مقش پوست انار ترش پوست بلبله زرد غصص  
بلبله کابی کل لبان افروز جفت بلبله گاد زبان سماق بوزق مسک  
در یک نیم رطل آب بجوشانند و گاه بثلث رسد صاف کرده مر جا



سرخ و سپید بر یک بیدرم سوده در آن اضافه کرده مضمضه نمایند  
**درم** برای درم نشسته نافع است **درم** پوست درخت بر پوست درخت  
بیل برود و در آب جوشانیده گرم گرم مضمضه کند که صرخ و لقوه  
و فاج را مفید است **درم** بادیان دو درم افیون اسطوخودوس  
فستق عرق حامسادی با کچنیل علی الرسم معجون سازند **درم** بر یک  
ضرع مجرب است بلبله کالی ترید سفید زنجبیل عود مصطکی عود صلیب است  
شقال اسطوخودوس کیمشقال بلبله سیاه آله بر یک شقال شقال  
حشید وزن چهار روز استقال سازند سبزی کیمشقال **درم**  
**درم** قونج را در ساعت یک ساید **درم** فلفل دراز فلفل نخل زیره  
کرمانی سداب قره خونجان از بر یک درم خرنادانه پیرون کرده  
منو بادم برگ سداب از بر یک درم خرنار ایکسانه روز در  
سوز که نجیسانند و بگویند و ادویه کوفته پخته بنیم عمل علی صفت  
معجون سازند سبزی است درم تا چهار درم **درم** ملوکی شقال  
تقویت **درم** و باه و استنها و قوت مجامعت بسیار مجرب است  
**درم** جوز بو اتر فلفل سیاه سان العصاره فرنج از خر زنجبیل و ارخی  
مصطکی زعفران بر یک شقال قانده کبار کیمشقال عود ارشمه  
دو شقال قند سفید و گلاب یک شقال قند را در گلاب حل کرده  
عمل

عسل تقدیر کفایت اضافی نمود بقوام آورد و میسحق بدان بشیند  
سبزه شنبلیله کفایت **عسل** بویاسیر را با فست با وجود که اندر  
دنان و اگر ده با شنبلیله کند و در م مقید را که بول آید سود دهد  
**بویاسیر** که کانی بویاسیر که آله مقارن است بدان سفید  
تخم کند اما نخواه شاه اسفند بر یک نیم مقل خاوه در م مقل را  
در آب کند حاصل سازند و ادویه بدان بشیند و بقوام معجون سازند  
**مقل** که طبع را نرم دارد و بویاسیر را فایده دهد **مقل** و شقال  
کثیرا شقال انجیر زرد و آمو سپردانه سپردن کرده است شقال سبزی  
ست شقال غذا گوشت مرغ و زرده تخم مرغ می دهد **کندر**  
آرد مقوی قلب و ماه است و از برای کسی که عاجز باشد از اراده بکار  
فی لطیف است مگر تجربه رسیده است **ص** خفیه الشفت بهمن سبز و سفید  
شقال جوز بوا مصطکی و ارچنی دانه میل مغز جوز و مارچیل تازه مقشر  
زرد یک است شقال خونچاق یک نیم شقال مشک یک درم و نیم عصار  
چهار شقال مغز تخم خربزه مغز تخم حایرین از برای یک است شقال  
الحمال بر این با نرزه شقال عسل بولن مجبوعه ادویه سبز مغز متب  
سازند و سبب یک درم غذا گوشت کتاب کجک نر خاکی و سیرکاوین  
تازه **سجین** مغز الطوب که حافظه یقوت می دهد و صبره را و صبره یاری



و فالج و استقاوت و ربع و تنبهای بارده را دفع کند و روح را بکشد  
سازد و در یک سنج گرداند هر که بخورد از دوزخ برود و کشته نکند  
و بوی دین خوش سازد و رفع نزله و زکام نماید و شانه را قوت دهد  
و ذات الحجب را و در دفر من را قطع دهد و باد های مخالف در کند  
و جگر را قوت دهد و صرع بلغمی و سوداوی را سود دهد و قوت دهن و  
دماغ را افزایش دهد و رنق و منقول آب و سبیل و سده رحم را ببرد و جوف  
و صفرج دل ببرد و فواق و نسیان و یرقان و عرق النساء و علقها و عیال  
و انسج و تمد و بواسیر و نفوس و حب الخرق و دوسواس و جنون و عیال  
و خاریز را ببرد و این معجون همه دفع شود **سعد کوفی** قاطعه صغار  
قطعه پودت آله که بذر درمای همین فضل سیاه و در فضل نقل  
نار چیل و درمای دج اشته نمود مرغی با در بخوبی فادیه حیوانی شافج  
سندی اسبل الطیب پودت بلبله زعفران جدید ستر تخم بادیان  
بودینه قلعیه و نقل موسیای کانی بوزیدان کباب حبیبی زنجبیل نقل  
منوچهره و خونیجان با نحوه جد و زر گل با بونه ابرسم خطبایا زاروند  
برجرج اسارقل انیسون و در حبیبی عطر قرخار بونر حبیبی خصیه اشعلت  
هر یک ده درم قند بوزن جمله ادویه مونر طایف بیدانه بوزن ادویه  
بوزن ادویه و رقیق **سعد کوفی** ستر متی جدید تا یک درم **سعد کوفی**

از نشی و خوش  
نورانی در  
را و بیدار  
بدر از فراغ  
سبیلان  
فم و کمر  
مال سید  
باریک  
نار و زنده  
برای  
درست  
از این  
باید  
سادی  
مقوی  
نورانی  
نار

نار



تا که ترشی بخورد انزال شود **وص** انیون مسک قند نعل زعفران جز بود  
نعل قند در چینی مسادی با هر چند عمل بشند شربت بی دانی و  
هرگاه خواهند که جماع کنند یکبار قبل از جماع این معجون بخورند  
و بعد از فراغ غذا تناول کنند **معجون** برای قوت **ماه** **معجون**  
سپستان صمغ عربی خونجان صمغ پلاس ثعلب مصری خاک  
تخم اقمقن تخم کزنج صمغ اسکندنا گوری موصلی سیاه و سفید  
یا کبان سیدستان در تالکها نه موجود است تخم خاشاک بزرگ  
از بزرگ یکدرم این همه ادویه را کوفته بخته عمل و سار حید  
ان گرفته در میان او اند قوام نموده بطریق شهر معجون سازند  
**معجون** برای سرعت انزال و ضعف **ماه** که بسبب طوبت است  
محرمت **وص** از لکه سنگبار صمغ پلاس کباب کبابی یا من گوی  
مازول است سپستان گلزار پهلوی بول نخود بریان تخم خار خک  
یا کجکنی دودی جز بود اجادتری موجود است قاقلیق کل در منی همه ادویه  
مسادی گرفته با خند غل و نبات و قدری کموده معجون سازند  
**معجون** مقوی **ماه** و مسک که تجربه رسیده **وص** بچند میل سردانی  
سوکة تخم اقمقن عرق حاکراتی تالکها نه گوگرد تخم کزنج موجود است  
و پاک صمغ عربی ثعلب مصری از بزرگ یکدرم موصلی دهنی دودرم

در چینی صورتی و نقل جاودتری از یک هفت باشد جز بوا یکدوم  
چهار باشد چند پستندرم معطی کندرم کل بیری نیم تا بطری  
مستعارف معجون سازند **معجون** که سیلان بینی و دوی و بوی و سیلان  
رطوبت رحم را که فرزند باشد نهایت نافع است **در** مر و از ریزش  
کبریا، شمع کز نارنج عدیه گل به گل بسیاری شمع نارنج بسیار  
صلیب خولجان طبایر سفید کند سفید جفت بلوط صمغ عربی شمر  
درخت سفیلان بهمنین شقایق مصری گلزار فارسی پوست پیچ  
سفیلان صمغ بسیاری کینر خرد موصله سینل خضیه الثعلب قرفه  
آله منقی صندل سفید آرد بلوط از هر یک شقال لسان العصاره و خولجان  
بریک شقال مایه شیر اعرالی ثعلب مصری بریک چهار شقال  
پوست شمشاد و ناغ کبکی که در وقت بجان گرفته باشند  
پنج شقال نبات هفتده شقال لحب پهل سفید چهار صد و عدد و دو  
کوفته بخت یا حشیدان عمل کنند گرفته بشوند و در روغن بنفشه  
با دانه تخم می داخل سازند و بوقت حاجت از یک شقال تا دو  
شقال خورند و غذا گوشت قلیه و پیاز و کباب **در** بار و خفقان  
حار را نافع است و در اسهال و در **در** مر و از ریزش **در** سینه  
کبریا طبایر گاو زبان گل ارغنی بریک و دریم بریک نیم گرم قند سفیدی  
درم

درم معجون سازند **مفعول** بار و جهت محرومی لغایت نافع است و برای  
خفقان و تب و دق و جهت ناهشی و بخار سوداوی سوخته لغایت  
و موثر است **مفعول** تخکام سوخته حر حره تخکام سوخته که در تخکام سوخته  
بریک است شقال بد سوخته که با شکم می سرطان نهی سوخته این  
مقرض منیل سرخ کامور بریک که منقال منیل سفید که منقال و دوا که  
نیم منقال کا و زبان است شقال و نیم شکار و انکی غبر و دوا که سیاه  
اما آب به بالویه با بونه فندک به جله با بهیم **بشند مفعول** بار و جهت  
مدقوق و مسلول را نافع و شکم به بند و ضعف دل که از گرمی باشد  
نافع است **مفعول** در وارید با سفته ابدار گل ارغی رنق عربی طبایر کند  
بالبی منیل بریک شند ام رب السوسین بخورم تخکام سوخته سفید  
تخکام سوخته بریک که گرم تیر بوداده تخکام سوخته منقال بوداده بریک  
که شقال و آب مورد و درم سبب سبب و دمن ابر کوفته  
با ربوب **بشند مفعول** معتدل که دل را قوت دهد و خفقان دفع کند  
و با وجود این فوائد مقوی باه است و با صاحبان موافق و خوش سودا  
عجیب است **مفعول** کا و زبان گیلانی که با بر وارید تخکام سوخته  
سرخ بهیم سفید که سرخ پوست بر تخکام سوخته منقال بریم محرق ابر  
برابر عمل بسلیه **بشند** سرتبی که شقال **مفعول** که در تقویت قضیب است



ص **ان** پياز غصص پياز بزرگ از مرکب سيم او قيه در دست متقال  
روغن زيت و قدری آب بکوشانند تا ماهر اسود و آب سوخته گردد و در  
ماند پس صاف کرده زهره کچک تحسین بجزه بجزه داخل از مرکب  
متقال بجز سبب نیشغال اضافه نموده مکرر قضیب و غانه و انشین نماید  
کنند باعث زیادتى قوت آن میشود و چون بوجان و مرکبى بآن مخلوط کنند  
مقوى میگردد و از بجز ماست **قوى** زهره گرگ و داناگ مرکب  
نیدام روغن بزرگ مخلوط کرده بمالند و اگر کسی را که قضیب او کل باشد چون  
این را بر قضیب مالند سخت شود و بزرگ گردد و بجز ماست **موقوف** میرنج  
صاحب بدست اندونسا در اکبر آبادی بهکاری مرد واحد است چنانکه  
ورق نقره یک دست نیم باشد نمک لائوسى یکا باشد سیم دو باشد  
اول نوساد را ساییده غلیظه دارد و بهکاری و نمک را ساییده  
پیا له کلی بمقدار انگشت از چوبش در ورق نقره ریزه زهره  
باندازد و بعد به پارچه را بپندارد و بعد نوساد و بهکاری و نمک لائوسى  
قدری قدری اندازد و از چوبش داده باشد و بقدر سه چهار  
گهر طى آنش در هتاکه بصورت سی زینک پیدا کند و قرق لیمون  
را بر ظرف سنج قدری قدری بمالد **قوى** بجهت قوت باه نماید  
و سمن و محمل ریا ح و جهت سنگ گره و مثانه تقویت کند و در وجع متقال  
و صاب

و صاحب نزل و امراض بارده را نافع **صل** حلو ان شیرست سه قطع کنجکند  
خاکلی صد عدد لوا و طبر صغرا عوی بر یک چاه عدد چوزه مزه شتی عدد در کج  
هست عدد گوشتها را از استخوان و ریش پاک کرده ورق ورق نموده در  
آب میزنند و مهرانا میزند بعد بهمنین تو درین شفاقل ثعلب مهری سور بخان  
مهری گا و زبان گدانی لسان العصاره باد میان خطای چاه خطای قافله  
صغرا قافله کبار عدد عرقی تخم کدو تخم حرمه کله سرخ حب الحضره با بزر  
تخم خرمی سپید پستان بر سیاه شان خشک شده بود و نیمه خطایان  
ماهی رود میان خونچان حب الفطرم حب القطن تخم خنجر بی بر یک رطل  
تخم بلبلون مغاث بوزیران قرفه سینه منصفگی تخم نجره اشجه شادج  
هندی صندل سرخ تخم ترب تخم سبب اسطوخودوس پنج کوس سبب  
زراوند در ج کله با بونه تخم بالنگو سبک صندل شیرین تخم کمان برگ  
فرخنگ زرنب سارون کوکنا زینیم من حصه رطل گل گا و زبان کلبا  
چینی مایه استرا عوی سبل الطیب تخم جرج حب الفلفل سبب نوجن فحاج  
در ج عرق سیاقیوس عدد و صلیب صغیر قطور میون دقتی سبب طرح  
ریک لم فراسیون سبب جوز بوا بر یک سبب شفاقل دار چینی بر یک  
نوزده شفاقل خار خک مرچ آسبب شیرین آب انار شیرین بر یک  
رطل نبات سفید سبب رطل مویای کانی چند عدد سر سعد کوفی چند و رنجی

ز عفران خبر شهید بر یک مکتوبه ریحان تازه بسته دست چوب چینی  
اول بخیر زد و نویز متنی که من بر یک یکریط نامخواه زوفای خنک و چینی  
بر یک شغال غناب کابلی بهیدانه بگردد سوزی ز عفران و مشک و غیر  
امجدادیه کو فنی اندیکوب کنند و معده غراجه اددیه کو فنی است بکریه  
جمله در گوت ننگور انداخته یک شبانه روز بگذارند و ز عفران مشک  
و غیر را در بارچه بسته بر سر نیچند و روز دوم کلاب و سبب عرق  
گما و زبان عرق خیار شیر بر یک شب آثار آب گذر بازه آب نشیک  
که همان زمان بر آورده باشند بر یک آب آثار اضافه نموده  
و بمقدار دو ارده آثار یا چهارده آثار برارند و آنرا جدا جدا دارند  
و مرتبه دوم نیز همین مقدار بخوراک بار اول او دو دایم ناهست دام  
خوار است دوم است چند کجور بند و اگر گرمی عابد بود از ادویه باره  
مثل کلاب سید سگد و مثال آن در و نیز اند **و الله** تجربه حکیم  
سید احمد اکبر آبادی برای قوت یاه و سحر جی زنگ آب باره  
ست **و** چوب چینی گل گما و زبان با در محبویه سبب الطیب  
بوزید ان کسرخ زرنباد سلخه قرهفل شقایق مصری و از چینی  
قافله خونچان کبابه بسا بخور و آبادیان خطای ضد لیل روی  
مصطکی ز عفران کباب چینی آشته فرغ یک ششم پلئون عود مدی

ایک شغال



بریک بمشتال مشک بنتی و مشتال زعفران یکشتال غیر شهب سبزه  
تودین عقر قر حاجب از لم بریک و مشتال باید که این همه اجرا آنچه گفتی است جو کو بند  
و کبک شکست بجا به عدد در راج دلو بر یک و عدد کبوتر است عدد سه گوسفند را از  
از استخوان جدا کرده نگاه دارند و مصطکی و زعفران را در پارچه بسته در یک  
اندازند و دیگر همه ادویه را مع کوشنها در میان دیگر انداخته بدستور  
عرق کنند و مشک و عصاره در پارچه بسته در میان شبکه بنهند و بدستور  
معدود بکشند **مار الهی** و الحیم شریف و حکیم شریفان جهت تقویت قلب  
بارد بسیار نافع است گوشت در راج نسیم آنار گوشت معلى گوشت آهو  
بریک یک آنار گوشت کنجک سر دو آنار گوشت کبوتر جگلی گوشت مرغ  
بریک نسیم آنار اول گوسفند را بار یک و درق و درق نموده مع  
عرقیات مناسب آب مهر سازند بعد قرفل پوست سپردن است  
خونجان بوزیدان جوز بوالسبب گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ  
طبا سیر کبود بریک بکتوره دار چینی الاهی خور و خار خشک پوست برنج  
کنیز خشک منشتر غنفل سفید گاوزبان بهمنین شقال مصری تودین  
بریک و درم عود عرق نسیم تود و در راج عرقی بکتوره زعفران نسیم  
لسان العصا بزمصطکی بریک و توله مشک و عصاره بریک و دانه تخم  
فرخجک بکتوره تخم تلون تخم قره آله سفید کابلی هر دو

دو توله آب سیب آب به برکد ام سیم آنرا گلاب و آب آبار آب گداز  
و آنرا عرق بادرنجبویه و آنرا آب بقدر کفایت داخل کرده عرق  
کشید **در مضمیت** از برای نقصان باه و تنگی سب آن صنف  
بدن و کمی غذا باشد **در جوب** چینی اعلی هفتاد مثقال گل گاوزبان  
بادرنجبویه تسنیل الطیب هر یک پنجاه مثقال قرضل دارچینی فافله کبار  
جز خواص بسیار بادیان فارسی بادیان روی بادیان خضای بهر  
**در مضمیت** تجربه حکیم علو بخان جهت قروح قصب بی نظیر است **در آل**  
سفیداب قلعی دم الاغین مردار سنگ طویای کرانی شش طویای  
گلزار فارسی فلفل هر یک جوی موم سفید و جوز و عنبر گاو باره  
پانزده وزن موم را در آدویه مخلوط کرده مرهم سازد و باره گمان باز  
بر اندازد زخم متعاض کرده مرهم بر آن مالیده چنانکه تارهای گمان نایا  
نباشد بر روی زخم بگذارد و بهر روز زخم را یک مرتبه با برکت خدا و آب  
جوب چینی بشویند و مرهم را بر باره گمان گداخته از روز اول هر روز از  
متعاض باره گمان کرده باشد بچسباند تا که زخم بر طرف نشود  
**در مضمیت** برای همین مرض مجرب است **در** طویای کرانی پوست تخم مرغ  
مسککش کاغذ سوخته زاج سوخته بازه سوخته هر یک جوی مردار سنگ  
یک نیم خزانزدت دم الاغین هر یک دو جوی کوفته پخته بدستور مرهم  
سازند **در مضمیت** که زخم آن نکند و جراحات کهنه و جرب بسیار را

شجره نشع موم سفید در سنگ طویای مادی سوخته سفید  
پوست سفید مرغ منگوش بر یک جوی بدستور باروغن گل و موم سفید  
موم سفید زرد و کبار بر بند **موم سفید** برای آتشک سفید است **آن**  
سپید کشته هفت مثقال خالادن نصفه گلی سوزنجان هر یک دو درم  
تر بر سفید پنج هفت هر یک درم روغن گل هفت مثقال زیت  
مثقال آب لیمو پنج مثقال سبب برسی مثقال اگر جراحت دانه دار باشد  
طویای سفید آب فردار سنگ یک درم زنگار نیکر نیم درم  
و علی الرسم مرتب نمایند این را دوا می آتشک نامند **موم سفید**  
برای آتشک مجرب است و بار با تجربه رسیده **آن** روغن گاو یک  
چهار انگ یکصد و یکمتر در آب سسته نگاهد از زدن پس فردار سنگ یک درم  
نیله توتنه سبزه خوب سبزه در روغن مذکور بالند از خشکی نیم  
که در آن نگاره حس سبزه باشند و زده پاستر خل نمایند و در روغن  
پستیل یعنی رنج لعده بر یار چه کاوه قدری آید بر زخم نهند و بقدر  
وال عدس در برک قبول معالج بوقت نهار خوردن و دندان  
البتد اعاد در یک هفته معلوم نموزد که آتشک کجاست **موم سفید**  
جهت حرق انار و انار جراحات و تخفیف رطوبات سود دارد  
**موم سفید** بر آتشک سفید آب چاه ریزند و بگویند و همچنان چهار بار بگویند



اگر هفت بار بنویسد بهتر است پس بروغن گل خام بشیند و بر سرش  
تا بقوام مرغ آید بر محل بادون مالند یا بر پشه که نهاده بر نهند **درست**  
**آنکه** بعد از آن که پوست از سوختگی آتش افتاده باشد بکار آید آنکه  
آتش رسیده بگیرند و هفت بار بنویسد و خشک نمایند و چهار اوقیه  
موم صاف و سبزی اوقیه روغن گل علی ارسم قرص از **زرد**  
**آنکه** سوختگی آتش را نافع است **آنکه** است که مرده در سنگ حبس  
سفیدی تخم مرغ با یکدیگر مرسم زند **تجربه** حکماء هندست  
جهت جراحت مرسته و جهت قروح آنکه در ناصور بسیار  
و مهنهت لحم را نافع و گوشت فاسده و مصراع عضو ضعیف و ظاهر  
عذیل انداخته باشد **کافور** قصوری موم سفید مال خفید کات  
هندی بر یک چوب مثقال کوفته بخت موم را بروغن گاو ترانه  
بی نمک ساقی مجموعه باشد و ز طرف این گذاخته اول را آن  
دوسته جوش کند پس گات ابدستود سابق و پس کافور بریزند  
و دیگر جوش دهند و یا لایند برای قروح مرسته و قدیمه تا سه روز  
با قدری فوغل سوخته استعمال نمایند بعد نهجا بکار برند **درست**  
و تحلیص صلابت و خناری و سلع بعايت معفیت **در** خردل  
کفدر یا زرا و نطویل تخم **آنکه** کبریت اصفه نقل سن بر یک و ج

زیت کهنه دو ارزده خرا دو به را بنایت باز کلبه ای که مثل غبار  
شود مقلد اسق را در زیت حل کنند و دو جر موم رزد که اخته اضافی  
نمایند و ادویه بر آن میزنند و بالند تا مرهم شود و چون خواهند که استعمال  
کنند یکجز این مرهم و یکجز روغن گل و یکجز زیت با مرهم مخلوط کرده  
خامد نمایند و از مبردات و مرطبات و الزام گرم گوی و سنگهای  
الازم است که اجتناب نمایند و گاهی ادویه این مرهم باز کلبه  
غیر از زیت و موم در سرکه حل کرده به بند معین عمل کنند بلكه تقوی  
تر گردد و لیکن گاهی قلیلی جراحات می نماید و اگر در بیل غلیم غیر الفج باشد  
یا از برگ سیم بخته شود و دو توله این مرهم و گل خطمی و برگ آن سینه  
بنایت بخته باشد ضم نمایند و در هم مالیدن گرم نمزند و در عت  
نفخ کار یکماه درست روز میکنند **مرهم خاص** جهت برص مجرب است  
سپت را فوراً را بیل کنند **مرهم خاص** محرق زرنج زرد شیط ج سید  
ریک زرد و نمد سادی بار یک ساخته در بول صبیان آنخته کت  
روز در آفتاب گذارند هر روز حرکت دهند و اگر عیوض بول  
صبیان سرکه هندی تند نیز داخل نمایند و است وقت استعمال  
موضع را به بول صبیان یا سرکه الگوری بسوزند و بالند **مرهم سیرک**  
اخراج بیکان و خار هر چند در عضو فروخته باشد مجرب است **مرهم** پنج

نی خاک را و نذویل مساوی سوخته با غسل شسته علی اثر مستقیم سازند  
**درم ۳۰** جهت اورام حار و مجربست **درم ۳۰** جویان یعنی حصفن هند  
یک درم موم سپید و دو درم روغن گل سفید و یک چهارم درم حصفن بزرگ  
ساخته بار و غنها که موم بر آن نداب باشند باشند **درم ۳۰**  
تجربه این با سویه مفتوح اورام صلبه و منفجره بی مثل است و در و اما میل و خایه  
عجیب الاثر است **درم ۳۰** تخم می اسفول حرف یکدو و قیه حلبه  
تخم کتان هر یک دو و قیه تخم ترسه و قیه کبریا میگوخته یک و نیم  
آب لیلاب غبر منلی آب بودینه سیر یک نیم آنا عطر طاب  
عطر حسن عطر صندل هر یک چهار ماش عطر غبر و ماش هر یک یک  
لیکاش خیده کاغذی بکوبه گل خا سوده نه ماش مغر کبوتر  
مغر خندق مغر کبوتر شیرین مغر خیار باد زنگ یک سکه سما مغر  
بادام مقشر دو توله زعفران دو ماش گل حبلی گل بهار بقدر حاجت  
هم مساوی ساخته علی اثر مستقیم ترس سازند **درم ۳۰** و در شکم  
بالیدن طبع بیاورد و سیرم بزرگ کالی قنار الحار سنا و کی هر یک  
درم کوفته در یک گل آب خیا بنیده جوش و دهند تا ربع آب بماند  
در هم مالیده صاف نموده پس روغن خرد و روغن قرطم روغن گل  
یک سیر به بط پیچیده مزج روغن و به به هر یک نیم سیر اضافه کرده جویند  
تا آنها



تازها بر قبه موم روغن باقی پس بکار برید **لحمه های سپین بینی دواست**  
**که بروم را غرور** و مجامعت را یاری دهد **منزادام** که بعد از شستن  
نخود بریان بر یک یک سیر حلپوزه را با نیم خرمای قصبه و سیر بکوبند و بر  
صبحی کفنی بخورند در چند روز فریه شود **دسمن** که بدن را فریه کند **منو فذوق**  
منو فادام منو گردگان خشک سبید بر یک است درم کبراده درم کوبک  
خشک سباده درم فانیذ مثل مجموعه اجزا همه کوفته بخت با یک سباده سیر  
میوشند **دسمن** که بدن را فریه کند **دسمن** را یاری دهد و بوی سیر را بر طرف کند  
و باه را قوت دهد **دسمن** درم درم فلفل سه درم فلفل گردیج  
هندی بر یک دو درم قاتل چند برم منو گردگان کینه شش بر یک است درم  
ملای در پیچ عدد گرفته در یک اوقیه روغن کینه مالند و صاف نموده  
ادویه کوفته بخت بروغن حرب نمایند و تا حین سبید فانیذ گداخته  
را بشیند و بکار برید **دسمن** که بروم که از گل خوردن لاعز شود نفع نماید  
بهمن سفید زرنبا دکنه خشک سبید معانات بر یک است درم  
همه را بکوبند و با چوبه پخته کرده بکسیر و مشک جزیره ساخته بعد از طعام  
بخورند **دسمن** که به شستن بدن بهتر از آن ندیدند اقبال سبید **دسمن**  
تو درین کیم خشک سبید بر یک نیم حب الکلیت زخمیل قرفه دار حبی  
قلبی قاتل بر یک سه درم حب سمنه بوزیدان جوز حدم حب الفلفل

یک یک یک درم زعفران دو درم عمل خالص دو من بنفشه زردام سرخ یک یک سفید قند  
 هر یک یک من سفید قند کثیر از وزن شیره هر یک یک نیم من جوهر هندی ارد یا قند ارد  
 خود هر یک ده استار خانید را بگویند و بعد از آن بنفشه زردام سرخ یک یک سفید قند  
 پس خود آرد و اجزا را کوفته بخته بنفشه زعفران یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک  
 و بخیسانند که چون حلوا شود پس به آب بشینند و هر روز بخورند و بخورند و بخورند و بخورند  
**سند** که از خوردن آن آدمی لاغر شود **ماخونه** زیره کرمانی بادیان سداب  
 هر یک چهار درم چوب لک لک مغول دو درم مرزنجوش بوره ارغوانی یک  
 یک درم کوفته بخته هر روز یک مثقال بخورند **سند** زاج سفید زردام سرخ  
 جنطیان هر یک یک نیم دانگ مرزنجوش یک درم لک مغول سندرگس هر یک  
 چهار دانگ کوفته بخته بقدر دو دانگ از آن بخورند **لک مغول**  
 یک درم سندرگس در آب کنجین با سرکه چند روز بخورند و اگر سه روز  
 نفع درم سندرگس در آب کنجین حل کرده سه هفته بخورند **سند**  
 انوار **سند** بادیان سداب تخم کرفس زیره کرمانی ماخونه یک  
 یک درم بوره سرخ مرزنجوش هر یک یک نیم مثقال آب سرد یا سرکه  
 مثقال باشد بخورند موجب **سند** تخم سداب تبانی و شاخ تازه او  
 بقدر هفت مثقال چند روز بخورند بقدر بر دست طبع نفایت **سند** سرخ الار  
 و دست قلاتی و اطریض که باعث **سند** تالیف محمد ذریاکون کرمانی  
 لک مغول

بسر که خیسانیده و بر این کرده ناخواه انیسون شیطج هندی فلفل  
فلفل سیاه فودنج سد اب زنجیل نمک سنگ بوره ارمنی بر یک دم  
دوم بلبله کابلی دو درم نوسادر یک درم همه را سفوف ساخته و در  
صبح و شام بخورند **میان** **میان** **میان** تر بد که فودنج را یک این قول **میان**  
**میان** تر بد سفید محوف بروغن بادام چرب کرده صد درم غمونی  
پرورده ده درم قرفه زنجیل دار چینی نارمشک فلفل فلفل گرد قاقلمه  
چغندر خربوا پنج درم نبات سفید صد درم همه را کوفته بخت بعسل  
باشند خوراک چغندر **میان** **میان** **میان** که فودنج را بکشت بکشد  
**میان** زبل الدنوب چهار درم تر بد سفید پنج درم تخم کرفس انیسون  
بر یک سه درم همه را کوفته بخت بعسل خستد و دویه باشند  
خوراک سه درم با چهار درم **میان** **میان** فودنج را در ساعت  
یک این طفل دراز زنجیل زیره کرمانی مرورق سد اب خوجان  
قرفه مصطکی بر یک ده درم سفوف غمونی مغت درم کوفته  
بعسل باشند خوراک یک مثقال نه بار **میان** **میان** **میان** کل سپاس  
سیند و رطوبت را در سنگ کلیل اموم سفید ایک که ام نمیدم  
بروغن زرد پنج درم بخته قول روغن را گرم کرده و موم در آن  
انداخته و بر طرف تهالی بپول انداخته و ادویه دیگر را با یک است



و آنکه سوخته نریایم دو از ده پاس حل کند و برابر چسبیده  
مثل مرهم بدارد و نجوشت میر محمد حسن علی **امام حسن** از مرزا محمد علی  
**سید** ساق حب الاس حفت بلوط کند و مایه ن خور و کلان صمغ عربی  
نوجوس از هر یک سه درم تو درین شفاقل بهمنین غسل و قند  
چندان همه ادویه کوفته بخت معجون سازد و خوراک کباب **سجده**  
بابت مرزا حسین علی صاحب از مرزا محمد علی صاحب بابت  
**سجده** جوز بوا یک چوبک یک سبزه قنطاری در رخی هر یک چنانکه  
سیاه متغش است با دسبند سوختنی شکسته غسل معنی نیم  
اینهمه ادویه را کوفته با ریگ نموده در غسل منروج کرده نگاه دارند  
خوراک نه است نه با بخورد تا چهل روز عجاایات بیند **سجده**  
**سجده** رای قوت باهانی نظیر است **سجده** پنج درخت سینبل گل  
نگرده باشد در سایه خشک نموده باشد که آثار ثعلب مری  
دو دام چسبند دام تخم او سنگن دام اندر جو دام خار خشک دلم  
مالکانه مغز بادام مغز بار جل مغز پسته مغز چغوزه مغز تخم جو  
تخم ترنبر بر واحد دو دام موچ کس ده دام اول پنج شنبلی را  
یک آثار وزن نموده با ریگ کرده و ادویه مذکور را نیز کوفته بخت  
با عید یک مخلوط نموده در دو آثار شیر ماده کا و انجبه درخت خشک  
لغید

سفید قوام کرده همچون پستان بعد از آن جزو بود ارضی بسیار نخل  
وانه آلاچی خورد هر واحد دو دام زعفران سبزه سبزه چارخ  
کافور قهقوری چهار باب کوفته بچته داخل نمایند و همچون اسرو  
نموده در ظروف چینی بگهارند و هر روز سبزه سبزه یا نه سبزه  
بخورند و بالای آن شیر ماده گاو هر قدر که منعم شود شیر گرم و  
غالب بخورند **حرف** **نظرون** که برای سلام مفراوی باغ  
است گل شفته بر آید که دی تر گل نیلوفر گل خطمی غلب  
جوشانیده صاف نموده لطل سازند و اگر میدارسی نبات کاهو  
پوشش خاش مانند کی با بونه داخل سازند **نظرون** **سبزه** **سبزه**  
گل نیلوفر گل کاهو مقش بر یک کیتق له پوست خاش بر یک نیم  
و لطل سازند **نظرون** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه**  
بادرنجوبه برگ سرو خور اسرو غن گل جازنی خیار سبزه  
خانی سبوس گندم بقدر حاجت بر سر بریزند و آب  
جوش داده بطور لطل سازند **نظرون** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه**  
خزنده برگ کنار گل خطمی گل نیلوفر برگ خطمی چوقش برگ بول  
یا سمن در آب جوش داده صاف نموده لطل نمایند  
و پنج قشرب قشرب را در همین آب دارند **نظرون** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه** **سبزه**

پوست درخت کیکر یک انار شا بهمانی در دو انار از کج بپزند  
بعد از آن پوست نکور را چوب کوب کرده شب بهمان آن خنک  
تا دو شبانه روز پس چندان جوش دهند که نصف آب بماند  
انگاه صاف نموده در سبب و پر کرده نگاه دارند و در ایام  
طهرت همین استعمال کنند بعد از بول همین آب طول بکشند و هم چنان  
چنان کنند بر حال باشد جهت اخلاص طهرت مجرب است **نوع اول**  
که خواب آورد و سکرم گرم را نفع دهد و نفی و کامیو بر یک پیچیدم  
پوست خاشاک سبز گل نیلوفر پوست کدوی تر یا بونه هر یک  
درم که کاک چوب بیدرم در پنج من آب جوش دهند و طول سازند  
**نوع دوم** برای اصلاح صفرا و صفراوی مجرب است گل  
سبب و سبب الو بخاراده و از این کاسنی بلیو و داخل  
نوشند معمول است **نوع سوم** دیگر که اخراج صفرا کند الو بخار اینج  
خوبانی پیچید و شب در آب گرم خیسانیده صباح  
پنج لوله تر بکنین و اسپی پیچیده داخل کرده صاف نموده بنوشند  
**نوع چهارم** که یرقان را سودمند و کلسنج ده درم طبایع بیدرم  
مویز منقی پنج استار همه را در آب گرم خیسانیده صاف نموده  
هر روز چهار اوقیه بخورند **نوع پنجم** که یرقان را سودمند و کلسنج



چند گرم غنچه گل سرخ دو درم زیت بنج استار همه ادویه را در پست  
گرم خشک کنند و شبانه یا یک شبانه روز پس بر روز چهارم او قینه  
نخ زنند و با یکم فقه مر قنوع برگ خیار استعمال نمودن از مجرب است  
**نقوی** که برای صرع مجرب است و آن نموده شد گل سیر در سایه  
خسک نموده کوفته بخت لکا دارند هرگاه که از حالت صرع بپوشد  
انداک اندک در بینی در بند **ناس** برای دفع دروس و بیهوشی و جالود  
و درد دندان و حکم شدن بن دندان بسیار نافع است بپخته و  
فلوس مرچ سیاه هفت عدد در فلفل چهار عدد کافور هفت سترخ  
کوفته بخت با رب یک ساخته لکا دارند و وقت حاجت با هر طور  
مانش گیرند که وقت طلوع آفتاب یا قریب طلوع آفتاب یکی چلی  
دو سه پنج گرفته در سر و سوراخ بینی بگذارند و دندان را بر اندازند  
که همه آلائق و لغات غلیظ از دهن و بینی و چشم رایل شود و بعد از آن  
همین طور یک چلی دیگر بگیرد و دستور سابق او را بر اندازند پس  
وقت نام نیز همین دستور عمل کنند فایده عظیم حاصل خواهد شد  
مجرب است **بکری** بسیار مجرب است بکشته بک او نه بک  
بک چوب بکیز بک چوب بک بک بک بک بک بک بک بک بک  
بنج چیا بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک

الطریق معروف بر آورده بر چهار رنگ استاخته سه‌گانه بر دو معده شود  
و نوک تاجی در پهلوی فلفل دراز و فلفل گرد و پودینه انداخته ساییده نگاه دارند  
و وقت ضرورت قدری بخورند **جفت تخم** و در وقت تفتح معده و جمع ذرات  
مفاصل و غیر آن و در موسم بر کمال ساختن موقوف و در چرا که عکس آب می‌خورد  
**نکته** چهار رنگ یکسان بهر یک رنگ بپوشانند و در ظرف نهادند  
نور گذارند تا که سرد شود بپایزند **نکته** پنج بندی بوسه از رنگ اندک بر یک سبیل  
تخم کرفس است ورم فلفل سیاه یا پزده ورم فلفل سفید و پزده ورم اذخر  
یا زده ورم انیسون سبیل الطیب جلینت زیر سیاه بر یک ورم دارچینی یک ششم  
یعنی ریزه کوبی انیسون تخم صمغ زنجبیل اصل کوس بر یک ورم همه را علیحد علیحد  
بسیار پس موازنه کرده با نمکهای مذکور نمایند و در ظرف شیشه‌ای انداخته وجود  
کنند تا چهل روز بر قدر که گشته شود بهتر است برای ضعف بفرماید انگ برای توبه  
در چغنه مرغ نیم برست همین قدر بخورند و در موضع درد ورم اول محل طبع نمایند  
بعد از آن بپایند و تمام دل نمایند **نکته** یک طعام نیم اما رنگ سیاه شود  
نکات موری بر یک چهل توله و نیم است تخم کرفس است فلفل سیاه یک توله  
و است فلفل سفید یک توله از خریازده مات جلینت کوس سیاه انیسون سبیل  
الطیب یک سمانه دارچینی قرطم زنجبیل انیسون اصل کوس بر یک چهار مات  
بطریق مشهوره مرتب سازند **نکته** یکسان بهر یک آثار و نیم بوسه  
نکته سیاه

نمک سیاه هر واحد و از زده توله و سمانه نمک مورق نیم توله و سه ماش  
قلقل گوشتش توله تخم کرفس چهار توله فحاح از خراشیمون طبایر اصل لوس  
بر کایت توله تخم معصفه دو توله افیتون سنبل الطیب حلتیت زیره غنیزیره  
دار چینی بر کد ام بکتوله سه ماش زنجبیل مفت شش خور سمانه همه کوفته چینه  
علی الراس تیار نمایند **ناس** بجهت صرع تمادی مجربست بار کماهی خورد  
کرده کاسپیل کچکینی بر یک سمانه کوفته چینه ناس تا کوبون بملو علی اسفنج  
روز دو بار ناس بگیرند **ناس** برای صرع مجربست مروریند یا سفید ناس  
بالویه سوده معوط نمایند **ناس** برای ازله خشکی مجربست الاچی خورد  
دانه الاچی کلان دودانه رغفران ربع خر مرچ سیاه ربع خر نمک کدو نمک  
بادام شیرین کافور بر یک بقدر حاجت گرفته در شیر ساییده معوط نماید  
**ناس** برای صداع بارد و هر چند که مزمن باشد مجربست تخم سرسب  
دور کرده کوفته چینه معوط نمایند **ناس** نمک طعام مفت توله و سمانه  
نوسا در زنجبیل بودینه خشک انیسون هر واحد دو توله مفت باشد حب الحر  
ناخوزه سنبل الطیب یک توله تخم کرفس طبایر سفید نمک سیاه نمک  
سینز نمک کلیل نمک لاس بر کد ام بکتوله سه ماش همه کوفته چینه  
بطریق معروف است **زیره** با ختم حکیم مذکور بدن را خوشبو کند  
و وجع نفاس و خاخره و ورکین و زانو و زانو نماید و تحلیل ریا و تهوی



اعضا کند نوره آب رسیده و در ظل زربنج در قی سه و نیم روز باد  
 و شغال صبر قوطری چند بدست هر یک بکتهال جدا جدا بگویند  
 بیایند و دیگر بار بسیر ایند تا خوب بار یک شود پس بگزیند و ج  
 و در ظل نمکوب کند و در آفتاب خوب ساییده صاف کرده ادویه حقه  
 این آب بشنند و مپنه مرغ مددی بریزند و روغن گل بچشمقال  
 اضافه نمایند و بر بدن طلا کنند و اگر زربنج کم اندازند بهتر باشد تا  
 قوه نوره ضعیف گردد و منوی زرد دسترد **نکته** اینهمه  
 و دو توله نمک لاهوری بچخته نمک سیاه بچخته نمک ساذر کالی بچخته  
 تخم کرفس یک نیم توله فلفل سیاه توله فلفل سفید توله اقیتمون  
 مینت مانت سنبه الطیب مانت زیره سیاه مانت  
 کاشم چهار مانت انگوزه مانت مغز تخم معصف چهار مانت  
 زنجبیل مانت انیسون چهار مانت دارچین چهار مانت اذخر  
 چهار مانت اصل السوس مفسر چهار مانت اول برنگ در کوزه  
 گلی جدید گذاشته و درین آتش محکم بکحل حکمت نموده دریا زده  
 با جلد سنجی گوینده آتش بد بعد از آن بر آورده بکحل کند چهار  
 روز خوب بکحل نموده بعد از آن در کوزه گذاشته در میان جغاف  
 تا یک سال دفن کند بعد از آن بر آورده موافق بکری استعمال کند بر

همه طعام و دفع نفخ و باد و بسیار جر را مانع و موافق خوب است  
معمول حکیم علی شریف خان آکاب ما رسیده یکطل ریخ  
رزدسته و قیصر رزد و کشتن بر یک حد با بند پس هم دیگر  
اخلط نمایند و اگر کم بقدر کفاف بر آن ریزند و پخته مرغ  
یک عدد به آن بکشند و خوب مخلوط سازند و روغن گل سه قفه  
افزاده کرده گرم گرم استعمال نمایند **کتاب** و جرحه و زهر بانی که  
باشد او را بخاک کرده بسوزند و خاکستر او بگیرند و پارچه سفید  
بر چهار چوب مثل رنگیزان بمبندند و آن خاکستر بر آن ریزند  
و زیر او ظرفی نهاده دارند و آب صاف آهسته آهسته بر خاکستر  
اندازند تا نیز آتش بخشد و در و گردانند چون تمام شود باز همان را در  
خاکستر مذکور اندازند تا فرو چکد باز سعادوت بکند همچنان تا یکبار  
بکند تا در خاکستر هیچ مزه تیزی نماند و آب مذکور که قطره گردد و آنرا  
در ظرف سی قلعی در یک جوش مانند آب سوزد و نمک وی البته گردد  
یکبار بریزند ازین طریق هر چری خواهند نمک بکشد و در جوش نهاده  
همین است **کتاب** آکاب حیدر را در آب گداخته صاف کرده و از سیر  
پاک ساخته در آتش نلیم بپزند بعد از قدری هزار ریخ زرد سائیده  
سرمه سان کرده در آکاب مذکور مخلوط نمایند و من بعد اندکی روغن

در  
گرفتن

کجند آینه صفا نماید بعد از ساعت از بار چه بدن را بماند که در وقت  
 شود بعد از روغن خلی حلا نماید **در** من فی الفود و در سازد  
 خاک سیم ماده گاو و خاک سترجم که که زیر نفس کنند و آنرا در سینه  
 تلبوه گویند سوخته هرگاه هر دو خاک تیار کنند پس سادی بر قدر که باشد  
 یک عدد و گیس که به هندی چپ کلی گویند و انوارت از قبل که گیس و  
 که در سقف خانه جادو دارد این بر سه رادر روغن سرف سوزند چندانکه  
 چنپ کلی بام سوخته شود پس بخوبی همه آنرا بایند مالیکان شود  
 پس چند قطره در با سوز چکانند هر جا که باشد به شود مجرب است و از باده  
 شده **در** که در قنار جراحات و بوی که هم استعمال نموده فایده کثیر  
 از استعمال آن **در** ظهور آمده **در** جد و در پنجه سنگ و گات سفید  
 جوهر السرو و در سنگ قبل از تخم نشا بلعاز زرنج سرخ مویای آله  
 مقفله بلیله برشته آن بوسن هر یک از آنرا بویست درخت بویست  
 خافوق جلینیه خانه غلبه بویست چوب خنی هر یک از آنرا دوده چمبر بویست  
 درخت معیلان اسل و غل بلیله زرد بلیله آله سوخته مجموعه را صلابه  
 کرده با چهار من آن بخت نایم آنرا باند صاف نموده نگاه دارند **در**  
 برای هر جراحات از حکیم علو بخان که مانند زنی با صلاح آردین برآید  
 برگ سیم پنج آنجا بویست بویست از هر واحد چنانچه در سه رطل آنجا باشد

تالمت ماند



تا ثلث نماید پس بالا نهد پس بگیرد یک طبل روغن که خندگانه بچوستانند  
مطبوع را داخل کرده خند آن بچوستانند که آب برود و روغن بماند  
پس نموی ققر الیهود مصطکی از هر یک چهار دانگ در آن روغن که خسته  
پس بگیرد خوب سیده کاغذ مقری سوخته کل کاو زبان سنگ جرح  
گلالت بندی زرد جو به از هر یک شغال کو فستق خسته داخل کرده در آو  
سنگین بسته بماند تا ایسان شود در سبک کرده بلفقه در آفتاب  
گذارد و هر روز دو مرتبه بر رنند پس در آفته بکار بریزند **دفعه اول**  
**دفعه** برای کسی که بعد از استها حادث شود مفیدست قدری مک  
در آب گلاب حل کرده در حلق بریزند **دفعه** برای سر و اطفال مفید  
را بسوس کثیر افزونادام مغز تخم کدو حب الصوبر حب فحل مسکوی  
در شیر بادریاد آب حل کرده در حلق بریزند **دفعه** که معرورع را بوی  
آرد حلتیت خند میستر در یکمین اعلی حل کرده بکار بریزند **دفعه** که ام الصبا  
را با فحش معتق فارسی خند میستر زریه کرانی مسکوی در شیر  
حل کرده در مگوی طفل بریزند **دفعه** که سودا النفس اطفال بکار آید که  
دوبه میگویند میسر حب کس مرچ سیاه بلبله سیاه ربوت مسکوی  
باب چهارم در ساختن لقمه مرچ یک یک حب در شیر حل نموده در حلق بریزند  
**دفعه** حل برگ کس بکتوله ناخن بچه چهل در دو نیم پا و آب بکشداده برن

حالت شیر گرم بخورند و زرا خواهند و در از کسیدن و نشستن نه بد بلکه  
از آب بگویند که چهل قدمی کنند و دستها را حمل خواهند <sup>بنافع</sup>  
از زوت کنند و دم آلاخین حب الاس گل از منی اقا قبا کوته چینه باب  
سالم الحمل <sup>بسم</sup> به پسم پاره کوده در قبل تحمل سازند  
<sup>غذائیت</sup> سیرج انهم و خوشدایقه که لغویت در حساب  
خفقا نرافایده کنند <sup>گندم</sup> داودی یکبار و <sup>گندم</sup> کند و در این بینند  
ناله خوب بچینه شود در الوقت <sup>بسم</sup> همانک ترنج سفید بار یک در آب  
در آن داخل نمایند و پس در یکدان بکشند و از آن گندم و در آن بکشند  
کنند و بر زغال بکاهند و از وقت که دم خورده شود از آن سر و در آن  
یکبار و با <sup>بسم</sup> ترازه در پارچه سفید گندم و در آن کور صاف نمایند و در  
طرف کلان کرده کف مال کنند و قتی که آب بکشد و بعد روغن زرد  
قرنفل و الاهی صاف کرده بقدر حاجت بپاشند و قدری مالک است <sup>دایقه</sup>  
و الاهی سفید سوخته در آن آبنجته بخورد اگر شیرین خواهند بجای مالک سفید  
داخل نمایند <sup>بسم</sup> غذائیت که لذیذ و لطیف و مهی بود <sup>گندم</sup> گندم فریه  
یکبار آنرا بطور گندم بر آب میزنند و بکاهن پس بطور بر آب میخورد نمایند  
و آب بخنی با مصاحبه تیار کرده علیحدگی بکاهند و از آن وقت که گندم بچینه شود بطور  
بر آب یکبار داده در آن بخنی داخل نمایند و گوشت وقت حاجت یکبار میخورد و دم



رسوت گل خلی بر دوست شاه مغز لبته زرد و قشنگ  
برگ صد برگ نبرسته چهار شاه نگارنده چنانک عیند کاسه  
شاه شاه سرش همه را سائیده با سفیدی بیه مرغ و دروغ گل  
چنانک آنمخته فضا نمایند **بوی اسیر غلی را** و خون زار نماید بسیار  
محببت جوز محرق زرده تخم مرغ بریان کند بوداده هر یک از حیوان  
و و مقال با بشته سبب یاریا بس دهند **جنت حرم گل** سر محبت  
رسوت نگار کوفی انگشت دیوار گل کند عیدم هر دورا بار و غن بادام  
چرب کرده دو شاه شاه بافت مت بهار بخورند و قدری پوست  
کنند را خوب سوخته و سائیده نگارند بعد از فراغ غایط بر مقدار  
و قدری از پوست را سوخته دو بگیرند **بوی کوبیده** کوبیده بری کلان با کلان  
مغل از تنق پیاز پوست انار همه مساوی کوفته جو کوب نموده قدر  
حاجت بوی بگیرند بعد از آن پیاز تر سائیده لنگوت نمایند  
**جریان نی** از مرزا محمد علی صاحب صدق بپزند سه بار یک  
سوده تا لکها نه سه سه بار یک نموده مضطک است شاه بار یک نموده  
طباخیر کند سه سه سوده از بهر را بار یک سوخته ساخته همراه  
آب تازه بخورند هفت روز از ترس بی و باد بی پرش نماید **جریان**  
**سینه** از مرزا محمد علی صاحب صنع دناک سه مجنه رال موصیلهن جو



میده مغزیه در آن سمندر سو که هیچ بند یکپایان نید بار و نیمه بوزن نیرابر  
در هموزن شکر تری بکوتد با شیر ماده گاو بخورند و بر شیر بدستور **در این**  
تخم و دانه سمندر سو که قلع مصری سورخان شیرین چا خراخیم  
ز میان نالکها نه بار مغزل تخم میزدی ضعیف دناک هموزن گرفته نبات  
برابر همه ادویه آمیخته بکوتد با شیر ماده گاو بخورند و بر شیر بدستور **در این**  
**در این** صدف سفید در بای هر قدر که باشد برابر آن لاکه مغزل برد و را  
بسایند و برابر آن نبات سفید داخل کرده یک تو به تا نان بخورند  
بر شیر بدستور **در این** **در این** بکاین شب در آب تر کرده صبح  
بالند با جابه نیز کرده بردارند و گوشت را بیده شب در همون تر کنند صبح  
برابر شیر ماده گاو در دیگ سی بجوشانند و امیون خالص انداخته  
نیزند چون بگوام آید برگ گوشت بر زیر و بالا داده جگنی بنهند **در این**  
**در این** خلف بعد جامع زن بردارد نفعی قبل از جامع فرزند سازد و زن  
نفاس که از اول فرزند باشد در تمام بدن زن مالد و در عمر خود بین  
خطیانا با خا امیزند و شب احتساب کنند حیض باز دارد و منع حمل کند  
سرگین نیل حمل کردن در منع حمل و مجرب است بچه مرده و زنده خود را  
بمیدارند و اگر شیر که قدری با پنبه آلوده بر فم رحم بنهند لیکن بداند  
که این دوا درم رحم می آرد و در مازک بدنان شیر دور کند پس حسن آنکه  
در لطف

در لطیف مزاجان این دوا بکار نبرند و اگر مرد باشد بروغن  
گاو یا روغن بادام شیرین شیر آنگه حل کنند پس حمل سازند و **دوا**  
**دانش** بکساید و سیمه و بچه پروغن آرد ترکها تر بپاشند و گویند بخت  
بروغن گاو بخورند و تخم ترب تخم زردک در روز یک کفایت  
بخورند چمن نواغت آید **دوا که چمن نواغت** تخم ترندی کوفته بخت  
در فرج بالند ضیق آرد و مار و بار یکسانند و قدری کافور نیز  
باشند مخلوط ساخته بالند ضیق شدید آرد کف دریا منور تخم  
بلبله یا بنویز کوفته بخت در فرج بالند ضیق تمام آرد و این دوا اگر  
سورخ رحم نهند فراگرم میرهوی بار و روغن بنابند و در فرج  
بالند ضیق آرد **دوا که بنابند** روغن بادام گل دراز غزل  
ماشته سیند و روغن سیاه پا و اما برای زبادی **دوا** بخورد  
چهار فلوس بگردوش در آب سیانید و وقت صبح از لال  
گرفته بکند و ششده امیخته بخورد تا دو هفته شهوت بسیار شود  
که تبار بسیار **دوا** برای **دوا** اگر دختر می را از راه بکارت  
شده باشد بدین جلیه تبار کند بگردوده بار یک کبوتر و آنرا  
از خون مملو کند پس در ستم بگری و مار و دونه و چهره و منک  
که بر یک حصه باشد در نعل حصه آلوده درون فرج پنهان سازند

برای ضیق فرج



که وقت عطی هم گلی اردو هم خون طهر میکند **در ای روز** نمک سوزده  
چو اع گرم کرده بر زخم کوردم نهند در دهنش از حرک گوشت خرمحل  
لذع عقوبت مالند و برگ تاک بگویند و بر نهند در دهنش از سبزی  
با سرکه حل کرده بر نهند در لذع عقوبت نهند از ناخواه بچشند  
و بر روغن که باشد خاصه اگر روغن ترب باشد و آن در دهن بچشند  
لذع مالند در دهنش از اگر این روغن با غسل سینه چون کودک  
که از مادر بر آید قد رنیم دام از وی بکام کودک مالند تمام عمر  
آن شخص از لذع عقوبت در بر نهند **باید که روز یکشنبه**  
شروع کند کند بکشد باشد لوناک صفت عدد و برگ تفهول را  
گرفته گفته و چون و قدری تا که معه توک و کند یک انداخته مثل گلور  
تیار کرده در آب ساییده جاشکه حبیب باشد سه روز بمالد و بعد  
از یکپاس گل میزدن بزیدن بالیده غسل کند **در ای روز** کند یک  
سار صفتده باشد سیاحت و رزده باشد نیله نموده و داره  
باشد طبایر چهار باشد روغن باده گا و نیم با و اول کند یک  
در گراخی آبی از دسته این چهار کهری کهرل باید بعد از آن طبایر  
انداخته چهار کهری کهرل باید پس روغن مذکور انداخته چهار کهری  
کهرل باید سیوم حصه در بدن بالیده یک در اقباب نهند بعد از آن  
از ای روز



از مبین نخود آب تازه مالیده غسل کند سه روز متواتر بمالد **برای**  
**اسهال و نفخ** بندریه نام گیاهی است که طفلان از آن بیشتر باز  
میکنند از گرفته باریک در آب ساییده بکند و قطره در گوش حالمه  
بچکاند فی الفور بچه متولد شود و زائیدن آسان شود و بکست  
**برای آسانی وضع حمل** درخت حیت خنیا ببارد و به پهلوی راست  
حالمه گذارد بعد از آن به پهلوی چپ گذارد بعد به طرف راست  
حالمه بگذارد از فضل الهی فرزند متولد شود همچون وقت آن درخت  
را از ریش حالمه دور اندازد **برای دشمن** پنج چوب کبره در دم  
بگیرد و آب ساییده سخن کرده در سانه دام آب میستد دم  
روغن کنجد بچوشتاند تا آب برود و روغن صاف کرده بگیرد  
هر شب موبدان چوب کند **دیگر** روغن گل با نمک ساییده بمالد  
**دیگر** برای ریختن موی و خارش و شکستن موی سر و ریش چوب  
پلشتی کوهه با شش نمک سنگ گل مهوه نیلوفر از زیر یک یکدم  
سخن کنند و نیمدم دو امانا را آب بکشد و دو نیمدم آب  
سخن کرده ششدر بخندد بمالد و یکبارش بگذارد تا خشک شود باز  
بگوید **برای تسلی موی که میزد** **دیگر** مغز نیل و هموزن آن قند سیاه  
آب سوده در سر اندازند و بمالد با آسانی کساده شود و کوا

اسپون در روغن بادام در سر کنند **علی بن ابی طالب** شهاب دغن کنند  
خاکستر با چکدستی چندان مالک که برود و اگر در با تباب بر سر نشاند  
کند پیش **بهر دین** **نور** میت و استقاط حمل محبت از حکیم نرزا  
اجد صاحب مردار سنگ و گوشت مساوی دو و سازند و **سگین**  
بپزیند و در روغن **پوست** باز نیز محبت **رای** **غنی** **نور**  
**صمغ عربی** کافور یک گرم به پنبه **شسته** حمل سازند لغایت  
موشربا **خجسته** **علی بن ابی طالب** یعنی در معده محبت و بکند قدیم  
و اکثر امراض **چشم** را نفع عظیم دارد و سنگ بصیرت کیسه مرچ سیاه و  
هر دو را سامنده بر خیزد و در تنالی روغن انداخته از غایت کپوره  
خوب بپزند تا مثل غبار شود پس گاه درازند و بکار برند **علی بن ابی طالب**  
اول از آب آله اجار آب بویید بعد نوسادر بار یک ساخته در که  
لنت کرده ببالند در سفته دفع شود **چشم** **علی بن ابی طالب** محبت بلدی پل  
هر یک کیسه که کوفته خجسته در روغن سرف امتحان هر روز ببالند **علی بن ابی طالب**  
**ادویه** بارده قوی الاثر است غود که بپزدی بویان گویند بپزیند  
بر عرصه صفا دهند گرم نموده و با است **نور** کشند و از آنکه در احکام شود  
در دساکن میشود **علی بن ابی طالب** **نور** **علی بن ابی طالب** **نور** **علی بن ابی طالب**  
صلابه کشند و صفا سازند **علی بن ابی طالب** دندان فیل بر خطی بپزند و در دساکن

نزد خاکستر بیشتر آتش کرده طلا کنند و طریق بر آوردن اگر سوت  
 بیاورند آتشی بود **در** روغن اکوئل یک مرتبه نهایت سه مرتبه بر آتجا  
 طلا کنند و طریق بر آوردن روغن است خسته را بطریق متیال خستر  
 چوده بکشند **در** جلد را بخرشند و فوچه را در روغن بکشد سوخته  
 صاف کرده طلا کنند **در** علاج سوخته با شیر زرا میخه هفت روز  
 بر سر راهر جاکه موی بر نیاید طلا کند موی بر آید **مورخه** گل گریل تازه بسیار  
 بهر دودست بالیده رطوبتی که از آن بر آید باشد تا سه روز نهایت  
 هفت روز تا آن موضع را آن گریل خشن یعنی سخت بالیده سرخ کند  
**در** سگین موش بر روغن مرهم کرده بعد کاک زده طلا کنند **مورخه** لیس  
 خواهد اندازد چون شکسته شود موی ظاهر خواهد شد **در** **مورخه**  
 قند سیاه کنه تحقیق کرده طلب نموده ضا د کند عود خرمال بهد سایه  
 طلا کنند **در** موضع مرض الکک ده یا بیاید چکدستی خراسیده حبه  
 یعنی گوی گچی باب آتش کرده طلا کنند **در** که درم خضه را دور کند خوله  
 مرکب خضه باشد یا هر دو گل از می رخل تو خذ و فوچه بکشد و او  
 مرهم کوخته بچته در بول ماده گاو بچته بکشد مرهم ضا د سازند در سه روز  
 درم دفع شود **در** **در** قدیم مجرب است باس نخچه و فوچه بکشد  
 و درم از نخچه دو پوئی سازد و سینک در می **در** **در** **در**



و بدان بر آمدن غارض می شود نافع و حاجت است خنکاس سفید حبس  
کند رسود از بر یک تخم کوفته بچینه با شیر مرصه بدهند **جذب**  
**بسیار مجرب است** پنج گزین بطنی خاکستر صندل مرغ که جوهر  
بر آورده باشد خاکستر انگور حجر البهود و زرد ماده سائیده مثل غبار با خاک  
نکور آمیخته قدر یک ملحقه خورند بر یک یا آب گلاب به **جذب**  
و مثانه را بریزند و در حرار سود دهد و سیلی که در مجرای بول بود پاره  
پاره کن و بوی ز چنی سائیده چهار دانگ تخم کاسنی بکندرم بادبان  
تخم قلم حجر البهود بر یک بکندرم و نیم کیران است صمغ عربی از سوس  
بر یک درم تخم خرفه خنکاس طایر بر یک درم تخم خار تخم خرفه  
تخم گندم پاک کرده بر یک تخم شربتی است درم تا دو درم **جذب**  
خنکاس ده درم شربتی بنفشه است درم آب حیارین **جذب**  
**اطفال را پاک کند تخم قلم** نمو تخم خرفه صمغ عربی الو بالو  
پخته شربتی بکندرم **دری** وقت آغاز که هنوز زرد آب ظاهر  
شده باشد در زرد جو به بکندرم تا خوله چهار درم سرمه سائیده  
هر روز بر روی بکند **جذب** جهت سفیدی تعقر زیره با بول شربتی  
سائیده با قلیا تر کرده به بند **جذب** صبر قوطری کند از زرد تخم سیاه  
سب یا مردار سنگ یک درمی سوده ریمان سخت بافته با دیر تر کرده

در لوله

در درخت غوب بنده و دواست نماید **در برای** آب پاشند  
مساهی مخرج وقت خواب در یک سیم در لیله زنگی نبات مرد  
در سیر زن در یک سیم اکثر اراضی **در نافع دیگر** در سیر  
در سنگی که سوده شود و سحر بلیغ نموده هفت لقیه بسیره با رخسار ساخته  
سپاس گویند بی سار دباب سوده در یک سیم **در برای** مردارینا  
و در رم با میران خبی سه درم لوره ارمنی چهار درم فلفل زعفران  
مر یک یک درم منکک قریط همه را با یک سوده بجامه دریای خسته بدم در  
در یک سیم **در برای** در بول سه مجرب است کوره قلعی خود را مر یک سیم درم  
کرده آباب استا بدست **در برای** پوست خاک بخت بولسری صمغ گولر  
نخود بریان صمغ سینبل مجبیه صمغ بول صمغ دماک آب بر کوفته خسته قدر خوب  
کامل با دو درم **در برای** در بول **در برای** در بول **در برای** در بول  
رفتن زرد آب همه نوع که باشد و علت های دیگر که در مزاج باشد بر  
طرف سازد مغز خسته جاسن مغز خسته انبه شهاب جوهری رسوت مجبیه  
مغز سل سوده کایپیل فلفل گرد سیندی صندل سرخ ساز و گز راج و عمامه  
گل دشت و بلطی پوست درخت سازج برابر سوده همدون آن سکر  
سفید یا نریند و درم آب است به برنج بخورند **در جهت** **در جهت** **در جهت**  
یا آن رسنبل از یک یک و نمک طعام یک پا و انگوزه یک درم از حله خمیر کرده



و دنان سازند یکی از آن بر تابه شد چون بکودی از آن بچپه شود و فرود آید  
و از جانب راست بر شکم بنزد دنان و دیمی را نیز بر تابه بگذارد چون نان  
اول سرد شود جدا کرده نان و دیمی بنزد و همچنین کند تا که در دهن فرو نهد  
**درست** و سبیل و غبار محروب مرچ سیاه یکمات در زهره و زرد  
که پر شود پرورده خشک نموده هلدی نیم وزن آن آب لیمو تر کرده خشک  
منع تخم گری سنگبری در آب لیمو چهار بار داغ کرده غنچه چلی که خام باشد  
بر یک نیم گرم کوفته بخت در سنگ ساق بوده مثل سرکه حاد در شکم  
و بختن بکد و خارش ملک و سرخی پوست دفع شود **برای تنگی**  
بسیار زن سخن کرده چند روز در شکم **یک گل** صابونی بوزن یک لیم  
و روغن تلخ چهار درام هر دو را اینجبه بپزند چون سرخ شود و کف فرستند  
نگاه دارند و مقدار رنگ خوب و بلعاب بن سائیده در شکم کنند اگر  
یکدوم کافور باین ضم کند قوی بود و برای ضعف بصر است نگاه فرستد  
**یک** لیمو تخم گری و تلخ جن فصل که از گویان ریزه کرده بپزند با جرای دیگر  
سیر سائوده در شکم برودت را نیز دفع است **ای باب**  
**درست** استخوان انسان نیمه بود و دانه و همچنین جعبه از آن میکنند و خوراک  
زبل زیت و خردل گوشت خرگوش را از بویار است و تعلیق خصلیب  
همه بخت و تعلیق الیاس سیمین است و دارد و تعلیق فادایا جهت صرع از  
بویار است



مجرابت و پوشیدن انگشتری سیم هر که در ساعت نیک گرفتند  
**در ایام گریه بار** اگر کسی را مار گزیده باشد باید که حال لطیف را  
از پست سخت پیروی و پوست را یک جلد کنند و نوزاد که دو باره  
از جلد کند و پرده که در میان هر دو نصفی است دور کند و هر فرد را  
جدا گانه صلابه کرده بابت هر یک سیم بکشد و آب یاری از سیم  
لدفع روان شود از بلاک ایمن شود مجرب است **در ایام گریه**  
**برای** پوست درخت سرسبز و پوست پنجه او دخم او و گل افکار  
چهار چرخ را یکدم کوفته بایک قاشق بول باده گاو در روزی سه بار  
کرده بخورد و زهر مار در حال دفع کند و اگر سالی یک هفته بخورد هیچ زهر  
نکند و اگر بگزده مان جانور میرد و درخت کهنه که پوست او سیاه شده  
باشد در خواص و غیره بعضی گویند چون آفتاب بخیز آید سه روز زهر روز  
دو درم کوفته بخت از پوست وی با سبزه ریح ساپی بخورد تا  
سال تمام از زهر گزیده گمان ایمن باشد و اگر بگذرد آن جانور بمیرد این  
مال خواص است **در ایام گریه** باغ است ناخن فیل طوطای سبز زعفران یا  
شکر بایند و درخت سیم **در ایام گریه** ریح سبزی یک سبزه بزر  
کوفته بخت هر روز دو سه نوبت درخت سیم یک گل سیم یک دم فیل  
بطرف شود مجرب است **در ایام گریه** و انبوه شدن آن نهایت مجرب است





انچه از روی شده است از جگر بماند و جگر عموماً از معده طلبد غذا را  
ناگواره بخورد و از آن غذا را خام آفتها تولد کند سخت شده و اما  
جگر بیدار و پس بر قان و شفا داد کند و خون که از آن غذا تولد کند  
خام بماند و نتواند بچیند و انچه از آن خون در باغ پر شود گشت در ریه  
سیار و با بخر صرع و سکنه و سبات فالج و لقوه و غث ادا کند و  
عصبها آرد و انچه بدل آید رطوبتی از روی در خلافت آن جمع شود و  
تولد کند و انچه بجای رود و از روی ذات الجنب تولد کند و انچه که بسرازد و  
سده و آماس صلب تولد کند و انچه بمفاصل در آید از وی اد جاع مفال  
و نفوس و عروق السات تولد کند و همچنین اگر جماع بر امثلا اتفاق افتد  
ببین علتها تولد کند و اگر بر سر گرسنگی اتفاق افتد مبضرت آن برکت  
**باید** وقت جماع که از کتاب خیرات تجارت نوشته شده است بمقام جماع  
که غذا مضاعف شود و بدن محتلی نبود و در خلوه معده مضرت است و با عجز و کرب  
و حایل و صغره و در غصه و عقب اسهال و فصد نهایت مضرت و ممنوع  
و در شدت گرما و شدت سرما نیز و بعد از نزاع از جماع اگر استعمال  
این ادویه کند ضعف و سستی نه آرد و قوت نهفته باز آید **در**  
**جمع** **باید** خورد و بعد از غت جماع بلا فاصله چهار دانه قند سیاه بخورد  
و ضعف و سستی نیارد و بعد از آن مثل چوپره و عود غرق و مصطکی را



سه درم و تخم بامداجان یکدرم با کوسه بوزن دوسه درم و سحر خمبند  
و دو حب یک حب بخورد و ضعف نیارد **دیک** کسی را که ضعف ناه  
بسیار بود اگر یک مرتبه جامع بتواند کرد بمحور و انزال ملایم حاصله پنج سیر یا  
عمل بخورد عمل بسیار بعدی کفایت کند و قوت رفته باز آید **داین**  
لشحه در تذکره دوائی محو نوبسته اند از جزیبی آن مغز پنبه دانه  
نجد درم محو در با کجین بخورند و مبرود بادار چینی **دیک** تخم سحره را از دو  
درم تا سه درم بخورد و مغوذا آورد و این عمل با خاصیت  
تخم حبه کوفته یکدرم باب بخورد و در شب اول نفع آن معلوم شود  
**دیک** موی برای شهنوت و مغوذا آورد و کند که اول سار را چهل نفقه  
بکبره خفیه دهند و وقت حاجت بقدر برنج بخورد و اگر دو هفته نداد  
ناید اثر نبیند و اگر یک کبره خفیه باشد سیاه بگیرد بدین طریق  
گوگرد را با شیرین کور صلا به کند تا غلیظ شود و دیگر سیره اندازد و این  
قتلیم چهل نوبت بعمل آرد **داین** رسیده خشک نماید و راجد  
لشحه از سیره آله نازه دهند و باز خشک کرده برابر آن نبات  
آمیخته با شیر گاو نازه بخورد و خصوصا برای محو رین نفع بسیار دارد  
**دیک** حلوائی تر چینی محو در را بسیار مقوی باه است تر چینی خفیه محو درم  
زرد و تخم مرغ چاه عدد شیر گاو نوبسته درم بطریق متعارف بنزد از چهارم

یا بکدرم و از دو

تا بخیر نم بخورند و اگر **دیگر از دیره می** و تقوی بخشم سار سفید سفید می  
منو نمی که گام بجان گرفته باشد نفع الحاصل یعنی شکر خا که مثل آرد  
می باشد و حکم با معنی گوهر و خشک را شکر کرده آرات گوهر تازه  
مفت لقیه دهد بعد از آن آرات بخود سیاه که جوش داده  
گرفته باشد مفت لقیه دیگر داده همه اجزاء را خوب بکوبند  
کنجک خشک کرده تاب نیم گرم حل کرده ایشانند جها تقدر بخورند  
و شش ساعت پیش از صبح مفت حب بخورند زیاده نماند  
متصف دیره خوب نوشته محو و زراحی از هیچ دوا شکسته  
چنانچه ازین حب کرده **دیگر** قغنیگ کا و خشک کرده و لبو دان  
یکد رم سیرفیگ گافنه و سفیدی دور کرده در جوی ریزند  
نیم سیرفت نموده بخورند یک هفته مداومت نمایند **نحوه و زمان** دوده چغ  
یکماه شمع غری است سه ماه آب لال طوطیای سیر است سه ماه اگر  
خواهر که ده سیر و شمع بر حروف واقع شود خامی خشک است سه  
ماه زردیریان سه ماه پهلوی جمل سه ماه پیرامین سه ماه  
این اجزاء را در آب کیلا تر نموده آب زلالی پنهان و داخل شود  
نماند و قدری کلاب سیر اندازند **نحوه و زمان** و **در کتب** سفید

مازوی سبزه طویای سبزه سها که مساوی وزن گرفته در روغن  
مخلوط نمایند و آله خواهد شد **دست سبزی** **دست سبزی** دوده چراغ  
یکتوره صمغ عربی سه توله نیمه تهونه دو ماش اول دوده چراغ را  
آنجوره گیاهی نیم خسته لکاند از دوز دست محکم کنند تا خوب  
منجمد شود بعد از آن گل کبریا را خا قود و در ساخته سر پوش نهاده  
از ارد ماش بند نمایند و آن سر چهار طرف آنجوره دهند نرم  
تا دوده کوخته شود و در غش در کبریا جذب شود و قلیکه بزرگ  
سرد نموده بپایند بعد آن صمغ را آب در آن خست بپایند صمغ دود  
اندک اندک انداخته از دست بپایند و اگر آب کم شود دوده را  
در آب نموده و آب بندها را در آن انداخته از دست خوب حل  
سازند تا آمیخته شود بعد طویای نیز انداخته از دست حل نمایند  
و قلیکه خوب آمیخته شود بر سر کی یا بر برگ سیل نکیه بسته بکار برند  
**دست سبزی** **دست سبزی** خوشنویس دوده دو توله گویند بول سه توله  
طویات سه تا در آب برگ سبز خا قوش کرده و در آن  
آگ گویند بول بند از رنگا که اخته شود بعد از آن دوده را انداخته  
طرف سی با چوب نیم نهفت بپایند و در آب بپایند و بعد از آن  
نموده نکیه بسته بکار برند **دست سبزی** یک سبزه کابل دو بر گویند سی سبزه



یانی سوز کین شکری جو کری گرد او سکی کین بر طبع  
طرف آینه ده پانزده روز بایند و بکار بر نند فقط

تمت تمام کتاب تنقیح حیدری

تاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۸۰  
در عهد و اجد علیاه پادشاه کهنور

خاندان خادم علی  
بیدار و زکی  
از ذوالقعدة  
مصادف

مصادف سراج الدین

دولت آباد

ادبیه

از دیه

الیه

اصغر

ایستاد

میرزا

ادبیه

از دیه

الیه

اصغر

ایستاد

میرزا

ادبیه

از دیه

الیه

اصغر

ایستاد

میرزا

ادبیه

از دیه

الیه

اصغر

ایستاد

میرزا

ادبیه

از دیه

الیه

اصغر

ایستاد

میرزا

ادبیه

از دیه

الیه

اصغر

ایستاد

میرزا

کتابخانه کتب خطی

الرفيع العبد

از این مرقع و تابان

[illegible]

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

کل نو و کم جیج سنان کم جیج سنان ریکه مر عبد السلام درین عهد جیج سنان

فان عوارثك على يد من ارادها من اهل البيت

معاشرہ کا راز و نیاز سے اللہ تعالیٰ کے سامنے پیش کیا جائے گا۔

[illegible][illegible][illegible]

*[Handwritten notes at the bottom:]*

مستزید کتب از حصار زور حسن کم گوی و کمالی

[illegible]

و ان کلامی که در این کتاب مذکور است در هر یک از این اقسام است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, located at the bottom of the page.

همه کسان که در این عالم اند و در هر حال که باشند  
از کفایت خود و از استقامت خود و از قوت خود و از  
دربار خود و از کفایت خود و از استقامت خود و از قوت خود و از

مردمان که در این عالم اند و در هر حال که باشند  
از کفایت خود و از استقامت خود و از قوت خود و از  
دربار خود و از کفایت خود و از استقامت خود و از قوت خود و از



